

ISSN: ۲۰۰۸-۷۲۳۳



مجله زبان‌شناسی
گویش‌های خراسان

نشریه علمی / (زبان و ادبیات)

سال چهاردهم، شماره ۶، شماره پیاپی ۲۶، بهار ۱۴۰۱

۱۶۴/۱۲۰



تریب سازه‌ای بند فارسی با تکه بر دستور نتشکر-گفتمانی
حامد مولایی کوهناتی - علی علیزاده - شهرلا شربیانی
بررسی تطبیق آثار و اندیشه‌های نیما یوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی فرانسا
یوسف طوایی کلیدی
بررسی بازنمایی زبانی رویداد حرکت از منظر زبان‌شناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان مازندرانی
زهرا گل‌زاده‌گروی - زهرا باباسالاری - سعید بیدانی - محمدحسین شرف‌زاده
ابزارهای تمایزگذاری فعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکرد تطبیقی-در زمانی روح الله مقیدی
سلسله مراتب رده‌شناخشی و حذف مفعول در زبان فارسی
فائزه سلیمانی - والی رضایی - محمد عموزاده
تأملی در هنجارگیری به عنوان شگردی در مضمون‌سازی در منظمه مجتبون و لیلی از امیر خسرو دهلوی
رضوان بارانی شیخ ریاطی - شاهپور شهرلی کوهناتی - سید علی سهراب نژاد
مقایسه کاربرد انواع ترمیم در گفتار زبان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون
سید محمد حسینی معصوم - ملیحه حاجیان نژاد،
بررسی چگونگی ترسیم مبانی هویت‌بیناد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی
سمیه شوکن مقرب - جلال رحیمیان



سال چهاردهم، شماره ۶
شماره پیاپی ۳۶، بهار ۱۴۰۱

مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان
دانشگاه فردوسی مشهد
(علمی- پژوهشی)

صاحب امتیاز: دانشگاه فردوسی مشهد
مدیر مسئول: دکتر سید حسین فاطمی
پشتیبانی: معاونت پژوهشی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشکده ادبیات و علوم انسانی
سردبیر: دکتر مهدی مشکوكة الدینی

اعضای هیئت تحریریه:

دکтор عباس علی آهنگر (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان)	دکتور مصطفی عاصی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگ)
دکتر علی خزاعی فربد (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)	دکtor محمد عموزاده مهدیرجی (استاد دانشگاه اصفهان)
دکتر جلال رحیمیان (استاد دانشگاه شیراز)	دکتر مهدی مشکوكة الدینی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)
دکتر رضا زمردیان (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)	دکتر افضل وثوقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

مدیر اجرایی: دکر شهرلا شریفی

ویراستار انگلیسی: مرکز ویراستاری انگلیسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

کارشناس اجرایی مجله: دکتر امیر بودری

حروفچین و صفحه‌آرا: رحمان اسدی

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: مشهد، پردیس دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، کد پستی ۹۱۷۹۴۸۸۳

تلفن: ۰۵۱-۳۸۰۶۷۲۳

بهای داخل کشور: ۲۰۰۰۰ ریال (تکشماره)

E-mail: lj@.um.ac.ir

نشانی اینترنتی: <http://jlkd..um.ac.ir/index.php/lj>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



مجله زبانشناسی و گویش‌های خراسان

دانشگاه فردوسی مشهد

(علمی-پژوهشی)

این مجله براساس مجوز شماره ۳/۱۱/۶۰۳۷۲ مورخ ۱۳۹۰/۴/۲۹
کمیسیون نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری منتشر
می‌شود.

سال چهاردهم، شماره ۶
شماره پیاپی ۲۶، بهار ۱۴۰۱

این مجله در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

پایگاه استادی علوم جهان اسلام (ISC) -

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID) -

پایگاه بانک اطلاعات نشریات کشور (Magiran) -

داوران این شماره به ترتیب حروف الفبا

۱. دکتر عباسعلی آهنگر (استاد گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
۲. دکتر علی ایزانلو (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۳. دکتر اعظم استاجی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۴. دکتر پارسا بامشادی (دانشگاه شهید بهشتی)
۵. دکتر زهرا حامدی‌شیروان (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۶. دکتر مریم دانای طوس (دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
۷. دکتر محرم رضایتی کیشه‌حاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
۸. دکتر شهلا رقیب‌دوست (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی)
۹. دکتر شهلا شریفی (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۰. دکتر علی علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۱. دکتر بتول علی‌نژاد (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۲. دکتر مریم سادات‌غیاثیان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور)
۱۳. دکتر جلیل فاروقی هندوالان (دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه بیرجند)
۱۴. دکتر عطیه کامیابی‌گل (استادیار زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)
۱۵. دکتر امیر کریمی‌پور (دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان)
۱۶. دکتر فرهاد معزی‌پور (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه صنعتی شاہرود)
۱۷. دکتر محبوبه نورا (استادیار گروه زبان انگلیسی دانشگاه زابل)

راهنمای شرایط تدوین و پذیرش مقاله

- ۱- مقاله به ترتیب شامل چکیده (حداکثر ۵ تا ۸ سطر، بر اساس معیارهای صحیح چکیده نویسی)، کلید واژه‌ها (حداکثر ۵ واژه و یا عبارت)، مقدمه، پیشیله پژوهش، روش پژوهش، ارائه و تحلیل داده‌ها و نتیجه گیری باشد. مجله از پذیرش مقاله‌های بلند (بیش از ۲۵ صفحه A4 تایپ شده ۲۳ سطری) ممنوع است.
- ۲- مشخصات نویسنده یا نویسنده‌گان: نام و نام خانوادگی، مرتبه دانشگاهی عضو علمی متخصص زبانشناسی، نام و نام خانوادگی دانشجوی دکتری زبانشناسی، نام دانشگاه متبع، نشانی، تلفن و دورنگار در صفحه جداگانه بیاند.
- ۳- ارسال مقاله به صورت تایپ شده با قلم لوتوس ۱۳ در برنامه word، مطابق با معیارهای مندرج در این راهنمای از طریق پست الکترونیکی و یا پست معمولی ممکن است. مقاله‌های دریافتی بازگردانه نمی‌شود.
- ۴- ارسال چکیده انگلیسی (۵ تا ۸ سطر)، در صفحه جداگانه، که شامل عنوان مقاله، نام نویسنده / نویسنده‌گان و مؤسسه / مؤسسات متبع نیز باشد الزامی است.
- ۵- منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و براساس ترتیب الفایی نام خانوادگی نویسنده / نویسنده‌گان به شرح زیر آورده شود.
 - کتاب: نام خانوادگی، نام، (نویسنده / نویسنده‌گان). (تاریخ انتشار). نام کتاب. محل نشر: نام ناشر.
 - کتاب ترجمه شده: نام خانوادگی، نام، (نویسنده / نویسنده‌گان). نام و نام خانوادگی. مترجم. (تاریخ انتشار). محل نشر: نام ناشر.
 - مقاله: نام خانوادگی، نام، (نویسنده یا نویسنده‌گان). «عنوان مقاله داخل دوگوشه». نام نشریه(ایتالیک)، دوره / سال. شماره. شماره صفحات مقاله.
 - مجموعه‌های: نام خانوادگی، نام، (نویسنده یا نویسنده‌گان). تاریخ انتشار، «عنوان مقاله (داخل دوگوشه)». نام ویراستار یا گردآورنده. نام مجموعه مقالات(ایتالیک). محل نشر: نام ناشر، شماره صفحات مقاله.
 - پایگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده آخرین تاریخ و زمان تجدید نظر در سایت اینترنتی، عنوان موضوع (داخل دوگوشه)، نام و نشانی پایگاه اینترنتی به صورت ایتالیک.
- ۶- ارجاعات در متن مقاله میان دو هلال (نام مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا صفحات مورد نظر) نوشته شود. در مورد منابع غیرفارسی، همانند منابع فارسی عمل شود نقل قولهای مستقیم بیش از ۴۰ واژه به صورت جدا از متن با تورنگی (نیم سانتی متر) از دو طرف درج شود.
- ۷- برابرهای لاتین در پانویس درج شود.
- ۸- مقاله نباید در هیچ یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور و یا در مجموعه مقاله‌های همایش ها چاپ شده باشد. نویسنده / نویسنده‌گان موطفانه در صورتی که مقاله آنان در جای دیگری چاپ شده و یا پذیرش چاپ آن تأیید شده است، موضوع را به اطلاع دفتر مجله برساند.
- ۹- مجله فقط مقاله‌هایی را می‌پذیرد که در حوزه‌های مختلف زبان شناسی (نحو، اوشناسی، واج شناسی، ساختواره، معماشناسی، تحلیل گفتمان، زبان شناسی تاریخی، جامعه شناسی زبان، روان شناسی زبان، و گویش‌های خراسان) و حاصل پژوهش نویسنده یا نویسنده‌گان عضو هیأت علمی زبانشناسی دانشگاه ها، سازمان ها و مؤسسه‌های آموزشی و پژوهشی عالی و دانشجویان دوره دکتری زبانشناسی در خصوص مقاله‌های مستخرج از پایان نامه دکتری، باشد. مقاله‌های مربوط به فرهنگ و زبانهای باستانی، ترجمه، و آموزش زبان دوم، در حوزه موضوع‌های این مجله نمی‌باشد.
- ۱۰- مجله در ویراستاری مقاله آزاد است.
- ۱۱- نویسنده یا نویسنده‌گان نسبت به آرای نظریات و مطالب ارائه شده در مقاله خود مسؤول هستند.
- ۱۲- نویسنده‌گان می‌توانند مقاله‌های حاوی نوآوری علمی - پژوهشی خود را به نشانی دفتر مجله یا پست الکترونیکی به نشانی ir@um.ac.ir ارسال کنند.
- ۱۳- پذیرش مقاله با شورای هیأت تحریریه مجله است.

فهرست مندرجات

- ۱ ترتیب سازه‌ای بند فارسی با تکیه بر دستور نقشگرا-گفتمنی
حامد مولایی کوهبنانی - علی علیزاده - شهلا شریفی
- ۲۹ بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیما یوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی
فرانسوایوست
طوق گلدی
- ۷۹ بررسی بازنمایی زبانی رویداد حرکت از منظر زبانشناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان
مازندرانی
زهرا گل‌زاده‌گروی - زهرا باباساری - سعید یزدانی - محمدحسین شرف‌زاده
- ۱۰۵ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی - در زمانی
روح الله مفیدی
- ۱۳۵ سلسله مراتب رده‌شناختی و حذف مفعول در زبان فارسی
فائزه سلیمی - والی رضابی - محمد عموزاده
- ۱۵۹ تاملی در هنجارگریزی به عنوان شگردی در مضمون‌سازی در منظومة مجnoon و لیلی از امیرخسرو دهلوی
رضوان بارانی شیخ رباطی - شاهپور شهولی کوهشوری - سید علی سهراب نژاد
- ۱۸۳ مقایسه کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون
سید محمد حسینی معصوم - مليحه حاجیان نژاد،
- ۲۰۹ بررسی چگونگی ترسیم مبانی هویت‌بنیاد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی
سمیه شوکتی مقرب - جلال رحیمیان

ترتیب سازه‌ای بند فارسی با تکیه بر دستور نقشگرا-گفتمانی

حامد، مولایی کوهبنانی، دانش آموخته دکتری زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
علی علیزاده، دانشیار گروه آموزشی زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
شهلا شریفی، دانشیار گروه آموزشی زبانشناسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

صفحه ۱-۲۷

چکیده

در این پژوهش به دنبال معرفی روشی جدید برای توجیه ترتیب سازه‌ای عناصر بند در زبان فارسی هستیم. به این منظور دستور نقشگرا-گفتمانی (۲۰۰۸) به عنوان جدیدترین دستور نقشگرا چارچوب اصلی این پژوهش را تشکیل می‌دهد. این دستور برخلاف اصول رده‌شنختی گرینبرگ (۱۹۶۳) از روشی پویا برای تعیین ترتیب سازه‌ای استفاده می‌کند. روش ترتیب قرارگیری سازه‌ها در این دستور به گونه‌ایست که هیچ جایگاهی از قبل برای عنصر خاصی از زبان تعیین شده نیست بلکه جایگاه هر عنصر براساس لایه‌ای که در آن تولید می‌شود، نقش کاربردی و معنایی آن (بافت زبانی) و با توجه به سایر عناصر بالادستی آن در سلسله مراتب لایه‌های دو سطح بینافردی و بازنمودی تعیین می‌گردد. علاوه بر این، در این دستور قواعدی برای تعیین ترتیب سازه‌ها معرفی شده است که نه تنها به تعیین ترتیب عناصر بند کمک می‌کند بلکه برای تعیین عناصر تشکیل دهنده گروه و واژه نیز کاربرد دارد؛ با این وجود هدف پژوهش حاضر تنها تعیین ترتیب سازه‌های فارسی در سطح بند است. دستور نقشگرا گفتمانی چهار جایگاه مطلق آغازی، دومین، میانی و پایانی و تعدادی جایگاه نسبی را برای سازه‌های تشکیل دهنده بند در نظر می‌گیرد؛ طبق روش بالا به پایین این دستور، هر زمان یکی از این چهار جایگاه مطلق اشغال شود جایگاه‌های نسبی آن می‌توانند پذیرای عنصر دیگری شوند. با درنظر گرفتن چهار جایگاه در این دستور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۴

پست الکترونیکی:

1. h.molaei@vru.ac.ir
2. alalizadeh@um.ac.ir
3. sh-sharifi@ferdowsi.um.ac.ir

شرایطی ایجاد می‌شود که در ازای هر روساخت دستوری طبق اصول رده‌شناختی گرین-برگ، ۱۴ ترتیب سازه‌ای متحمل وجود خواهد داشت. به عبارتی، در مقابل ۶ ترتیب سازه‌ای گرین-برگ یعنی SOV,SVO,OVS,OSV,VOS,VSO در این دستور ۸۴ احتمال وجود دارد. نتایج این پژوهش حاکی از کارایی اصول این دستور برای تعیین ترتیب سازه‌ای بند فارسی به عنوان زبانی با ترتیب سازه‌ای آزاد است. از طرف دیگر، با توجه به آنکه در این دستور اعتقادی به وجود حرکت سازه‌ای نیست می‌توان سا استدلال-های نقشی-آزادی سازه‌های بند فارسی را (به عنوان نتیجه نیت کاربردی گوینده) به صورت پایه‌زایشی توجیه کرد. به همین منظور، در بخش آخر پژوهش یکی از انواع قلب نحوی نیز (قلب تحوی کوتاه‌برد چپ‌گرای فارسی) به عنوان فرایندی پرسامد بر مبنای ملاحظات کاربردی (نه نحوی) دستور نقش‌گرا گفتمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: دستور نقش‌گرا گفتمانی، ترتیب سازه، رده‌شناختی، بند، گروه، واژه.

۱. مقدمه

دستور نقش‌گرا گفتمانی^۱ در سال ۲۰۰۸ میلادی به طور رسمی از جانب کیس هنگولد^۲ و لاچلان مکنزی^۳ معرفی شد. طبق ادعای هنگولد و مکنزی(۲۰۰۸) اگرچه «د.ن.گ»^۴ در پیوستار رویکردهای نقش‌گرا قرار می‌گیرد اما به ویژگی‌های ساختی واحدهای زبانی نیز توجه دارد. این دستور تنها به بررسی آن جنبه‌های کاربردی و معنایی زبان می‌پردازد که در صورت-های صرفی نحوی و واجی گفتار نمود پیدا کنند. کونولی^۵(۴۵۵:۲۰۱۲) این دستور را چارچوبی کلی برای توصیف زبان به عنوان نظامی ارتباطی^۶ می‌داند. یکی از ویژگی‌های بارز این دستور سازمان‌دهی بالا به پایین^۷ تولید گفتار است؛ طبق این روند، تولید واحدهای زبانی پس از عبور از چهار سطح زبانی مجزا اما مرتبط صورت می‌گیرد. واحدهای زبانی براساس

1- Functional Discourse Grammar

2- K.Hengveld

3- L.Mackenzie

۴- "د.ن.گ" کوتاه واژه‌ای برای "دستور نقش‌گرا گفتمانی" است که به تقلید از معادل انگلیسی آن FDG به واسطه محدودیت حجم مقاله در ادامه پژوهش به کار می‌رود.

5- Conolly

6- Communicative system

7- Top-down

نقش و کاربرد ویژه خود در سطح بینافردی^۱ و براساس طبقه معنایی^۲ در سطح بازنمودی^۳ تولید شده و سپس وارد عملیات رمزگذاری^۴ در دو سطح صرفی نحوی^۵ و واجی^۶ می‌شوند. به عبارتی، دو سطح اول با استفاده از عملیات صورت‌بندی^۷ واحدهای زبانی را با توجه به راهبرد^۸، هدف و معنای مورد نظر گوینده تولید می‌کنند و سپس این واحدهای پیش‌زبانی بوسیله عملیات رمزگذاری روی قالب‌های^۹ مناسب صرفی نحوی در سطح سوم پیاده‌سازی^{۱۰} می‌شوند. در مرحله آخر عملیات رمزگذاری واجی برونداد سه سطح بالایی خود را دریافت و شکل واجی مناسب آن را تعیین می‌کند. براین اساس، نحوه پیاده‌سازی واحدهای پیش‌زبانی از جانب عملیات رمزگذاری روی قالب‌های صرفی نحوی در سطح سوم تعیین‌کننده ترتیب سازه‌ها است که هدف پژوهش حاضر تمرکز روی این بخش از سازوکارهای این دستور می‌باشد. طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۰) در این دستور برخلاف رویکردهای سنتی پیاده‌سازی واحدهای دستوری به صورت پویا^{۱۱} و نه ثابت انجام می‌پذیرد. در این پژوهش با بهره‌گیری از «د.ن.گ» تلاش شده است تا شیوه‌ای جدید برای تعیین ترتیب قرارگیری عناصر بند در زبان فارسی تعیین گردد. به این منظور، در بخش ۲ به معرفی مختصر «د.ن.گ» پرداخته می‌شود. بخش ۳ به مروری بر رویکرد ترتیب سازه‌ای عناصر بند براساس اصول رده‌شناسختی گرین-برگ^{۱۲} اختصاص دارد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا در رویکردهای نقش‌گرا در نظر گرفتن سه مقوله نحوی فاعل، مفعول و فعل برای تعیین ترتیب سازه‌ای کافی است؟ سپس در این بخش، رویکرد «د.ن.گ» نسبت به ترتیب سازه‌ای عناصر و الگوهای جهانی موجود در این رابطه معرفی می‌گردد. در بخش ۴ ترتیب قرارگیری عناصر تشکیل‌دهنده بند در ساخت جملات خبری فارسی براساس «د.ن.گ» مطرح و یکی از انواع قلب نحوی فارسی براساس آن

-
- 1- Interpersonal
 - 2- Semantic category
 - 3- Representational
 - 4- Encoding operation
 - 5- Morphosyntactic
 - 6- Phonological
 - 7- Formulation operation
 - 8- Strategy
 - 9- Templates
 - 10- Implementation
 - 11- Dynamic
 - 12- Greenberg

به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش آخر نتایج حاصل از پژوهش ارائه می‌گردد.

۲- دستور نقش‌گرا گفتمانی

در مطالعات روان‌شناسی زبان فرایнд تولید گفتار رویکردی بالا به پایین دارد که از نیت ارتباطی آغاز و به تولید ختم می‌شود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) نیز به پیروی از این اصل، «د.ن.گ» را به عنوان بخش دستوری^۱ نظریه‌ای جامع‌تر یعنی تعامل‌کلامی^۲ در نظر گرفته‌اند. یکی از ویژگی‌های متمایز این دستور مبنا قرار دادن کنش‌گفتمان^۳ به عنوان واحد اصلی مطالعه زبان است؛ کنش‌گفتمان عبارت است از کوچکترین واحد معین در یک رفتار ارتباطی (کرون^۴، ۱۹۹۵: ۶۵). بنابراین انتخاب واحد اصلی مطالعه در این دستور بر مبنای معیارهای کاربردی و نه معیارهای ساختاری صورت می‌گیرد چراکه بنا به این تعریف هر کنش‌گفتمان ممکن است به صورت یک واژه، گروه، بند یا جمله در روساخت ظاهر شود. با توجه به شکل ۱ برای تولید کنش‌گفتمان علاوه بر بخش دستوری سه بخش مفهومی^۵، بافتی^۶ و بروندادی^۷ نیز نقش دارند. بخش دستوری از چهار سطح زبانی تشکیل شده است. ترتیب این سطوح به خوبی اهمیت توجه به عوامل کاربردی و نقشی در این دستور را نمایش می‌دهد. فرایند تولید از بالاترین سطح زبانی یعنی سطح بینافردی که با تمامی عوامل کاربردی مرتبط با هر واحد زبانی سروکار دارد آغاز می‌شود و در سطح واجی به پایان می‌رسد. براساس نظر هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۳) چنین سلسله‌مراتبی نشان می‌دهد در این دستور عوامل کاربردی بر عوامل معنایی، عوامل کاربردی و معنایی بر عوامل صرفی‌نحوی و هر سه عامل ذکر شده بر عوامل واجی اولویت دارند. بنابراین مشخص است که «د.ن.گ» مانند سایر رویکردهای نقش‌گرا به دنبال نمایان کردن اهمیت عوامل نقشی در بررسی زبان است.

1- Grammar Component

2- Verbal interaction

3- Discourse act

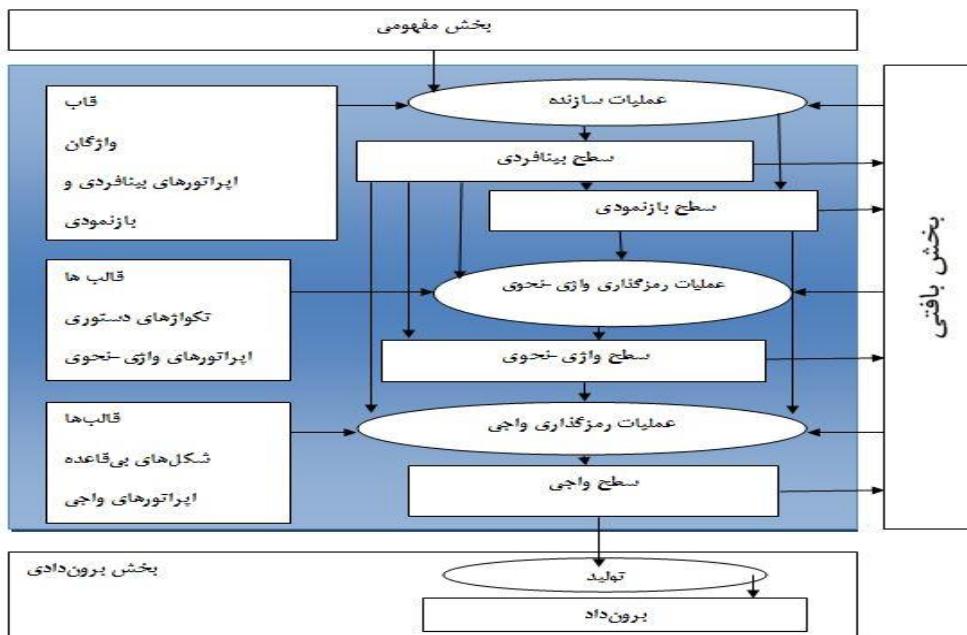
4- Kroon

5- Conceptual Component

6- Contextual Component

7- Output Component

شکل ۱- انگاره دستور نقشگرا گفتمانی (بخش رنگی) (برگرفته از هنگولد و مکنزی، ۱۳۰۸:۲۰۰)



علاوه براین، هر کدام از این سطوح نیز از لایه‌هایی^۱ با ساخت سلسله مراتبی تشکیل شده‌اند. برای تولید هر کنش گفتمان به عناصر واژگانی و دستوری نیاز است. طبق «د.ن.گ» عناصر واژگانی که در ساخت یک کنش گفتمان شرکت دارند در دو دسته قرار می‌گیرند: دسته اول شامل هسته‌ها^۲ می‌شود که به نوعی معادل محمول^۳ و موضوع‌های آن می‌باشند. دسته دوم نیز در این دستور تحت عنوان توصیف‌گر^۴ شناخته می‌شود که معادل افزوده‌های^۵ یک کنش گفتمان است. عناصر دستوری که در تولید یک کنش گفتمان نقش دارند نیز در دو دسته عملگرها^۶ و نقش‌ها^۷ قرار می‌گیرند. عملگرها اطلاعات دستوری هر سطحی را نمایش می‌دهند؛ به عنوان مثال، یکی از عملگرهای کاربردی سطح بینافردی، اطلاعات معرفگی و یکی از عملگرهای معنایی سطح بازنمودی اطلاعات شمار و زمان را از طریق عناصر دستوری نشان می‌دهند. هر

- 1- Layers
- 2- Heads
- 3- Predicate
- 4- Arguments
- 5- Modifier
- 6- Adjuncts
- 7- Operator
- 8- Function

کدام از عناصر واژگانی ممکن است برمبنای نیت ارتباطی گوینده دارای نقش‌هایی در سطوح مختلف باشند. با توجه به هدف این مقاله نقش‌های کاربردی تاکید^۱، مبتدا^۲ و تقابل^۳ در تعیین ترتیب سازه‌ای عناصر سازنده بند تاثیرگذارند. براین اساس مشخص است که تمام عناصر واژگانی که در ساخت گفتمان نقش دارند در دو سطح اول از جانب عملیات صورت-بندی تولید می‌شوند. ترتیب لایه‌های هر کدام از این دو سطح از اهمیت بالایی برخوردار است چراکه در مرحله نگاشت عناصر تولید شده در این لایه‌ها روی قالب‌های صرفی‌نحوی اولویت با عناصر لایه‌های بالاتر است. سطح بینافردی از سه لایه تشکیل شده است:



۱-۲. ترتیب سازه‌ای براساس «د.ن.گ»

از زمانی که گرینبرگ (۱۹۶۳) ترتیب سازه‌ای جملات را به شش حالت SOV,SVO, VSO, OSV, VOS, OVS تقسیم کرد تاکنون معیار بسیاری از رده‌شناسان برای دسته‌بندی

1- Focus

2- Topic

3- Contrast

زبان‌ها استفاده از این روال است. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۴) عقیده دارند یکی از مشکلات اساسی در این شیوه ناشی از این است که مقولات فاعل، مفعول و حتی فعل جهانی نیستند. هنگولد (۲۰۱۳: ۲۱) زبان مویما^۱ را تنها یک نمونه از زبان‌هایی می‌داند که جهانی بودن فاعل و مفعول را زیر سوال می‌برند؛ در این زبان ترتیب سازه‌ها و دیگر ویژگی‌های صرفی- نحوی براساس مفهوم جانداری تعیین می‌شوند. علاوه بر این، طبق نظر هنگولد (۲۰۱۳: ۲۲) در چندین زبان مدخل‌های واژگانی وجود دارد که به طبقه خاصی تعلق ندارند و می‌توانند در هر نقشی معنادار باشند؛ در نتیجه جهانی بودن مقوله فعل نیز مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. بر این اساس «د.ن.گ» عنوان می‌کند چون سه مقوله فعل، مفعول و فعل جهان‌شمول نیستند، نمی‌توان این دسته‌بندی را به طور کامل معتبر دانست و راه حلی برای برخی تناقضات موجود در تعیین ترتیب سازه‌ای دقیق زبان‌های دنیا پیدا کرد. بر همین اساس هنگولد (۲۰۱۳: ۲۲) به جای سه مقوله نحوی فعل، مفعول و فعل در دسته‌بندی گرین‌برگ به ترتیب اصطلاحات معنایی کنش‌گر^۲، کنش‌پذیر^۳ و محمول را جایگزین کرده است. وی عقیده دارد این اصطلاحات جهانی بوده و براساس آن می‌توان برای تمام زبان‌های دنیا ترتیب سازه‌ای تعیین کرد. به عبارتی «د.ن.گ» از این طریق سعی در دست‌یابی به بالاترین کفایت رده‌شناختی نیز دارد. هنگولد (همان) جدول زیر را در این رابطه ارائه می‌کند:

جدول ۱- مقایسه ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ با معادلهای آن در «د.ن.گ» (برگرفته از هنگولد، ۲۰۱۳: ۲۳)

Constituent Order	Adapted terminology	Example language
VSO	Pred A U	Fijian
SVO	A Pred U	English
SOV	A U Pred	Turkish
VOS	Pred U A	Malagasy
OVS	U Pred A	Hixkariyana
OSV	U A Pred	Waraو

«د.ن.گ» روشنی پویا برای ساخت قالب‌های صرفی‌نحوی زبان ارائه می‌کند که براساس آن رمزگذارهای صرفی‌نحوی طی چهار مرحله زیر بازنمودهای پیش‌زبانی تولید شده در سطوح

1- Movima

2- Actor

3- Undergoer

بینافردى و بازنمودى را در قالب‌های صرفی‌نحوی قرار می‌دهند^۱: ۱. ترتیب قرارگیری عناصر سلسله‌مراتبی^۲ ۲. ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری^۳ ۳. اعمال پوچ‌واژه‌ها^۴ ۴. مطابقه^۵. وجود و کارکرد این چهار مرحله در تمام زبان‌های دنیا یکسان نیست.

۲-۲. قالب‌های صرفی‌نحوی

«د.ن.گ» از قالب‌های پویا برای قرارگیری عناصر بند استفاده می‌کند. هر قالب صرفی‌نحوی متشكل از چهار جایگاه مطلق^۶ ابتدایی^۷، دومین^۸، میانی^۹ و پایانی^{۱۰} است که در صورت پر شدن هر کدام از جایگاه‌های مطلق در هر مرحله از فرایند رمزگذاری، بینهایت جایگاه نسبی^{۱۱} با آن فراهم می‌شود. همان‌گونه که در شکل زیر مشخص است جایگاه مطلق ابتدایی و دومین می‌توانند با داشتن جایگاه‌های نسبی به سمت راست گسترش یابند. جایگاه میانی در هر دو جهت راست و چپ می‌تواند جایگاه نسبی داشته باشد و جایگاه پایانی نیز می‌تواند به سمت راست گسترش یابد:

PI	PI+1	PI+2	etc.				
P2	P2+1	P2+2	etc.				
	etc.	PM-2	PM-1	PM	PM+1	PM+2	etc.
				etc.	PF-2	PF-1	PF

کونولی (۴۰۱۲: ۴۵۵) در این مورد پیشنهاد حوزه‌های^{۱۲} ابتدایی، دومین، میانی و پایانی را داده است که براین اساس هر حوزه شامل یک جایگاه مطلق و چندین جایگاه نسبی می‌شود.

۱- عناصر زبانی در سطح صرفی‌نحوی تولید نمی‌شوند؛ فرایند تولید در دو سطح نخست رخ می‌دهد، در این سطح عناصر تولید شده جایگاه خود را پیدا می‌کنند.

- 2- Hierarchical elements
- 3- Configurational elements
- 4- Dummy elements
- 5- Agreement
- 6- Absolute
- 7- Initial position(PI)
- 8- Second position (P2)
- 9- Medial position (PM)
- 10- Final position (PF)
- 11- Relative
- 12- Scope

وجود چهار جایگاه مطلق در این الگو لزوماً به معنای کاربرد هر چهار جایگاه در تمام زبان‌های دنیا نسبت.

۲.۳ ترتیب قرارگیری عناصر

همان‌گونه که در بخش ۲ اشاره شد طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۱) چهار دسته از عناصر واژگانی و دستوری در ساخت کنش‌گفتمان بوسیله عملیات صورت‌بندی دخیل هستند. پس از پایان کار عملیات صورت‌بندی و به هنگام شروع عملیات رمزگذاری به منظور پیاده‌سازی این عناصر روی قالب‌های صرفی‌نحوی تفاوت میان آنها مشخص می‌شود. براین اساس، هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۲) عناصر فوق را در قالب دو طبقه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

۱. عناصر سلسله‌مراتبی (به تعبیر کیزر^۱ (۱۸۶: ۲۰۱۵) غیراصلی^۲) که شامل عناصر واژگانی دارای نقش‌های کاربردی، توصیف‌گرها و عملگرها می‌شوند.
۲. عناصر هم‌پیکری (به تعبیر کیزر (همان) اصلی^۳) که شامل محمول و موضوع‌های آن می‌گردد.

فرایند پیاده‌سازی این دو دسته از عناصر در دو فاز^۴ صورت می‌گیرد. در فاز نخست، عناصر سلسله‌مراتبی در جایگاه مناسب قرارمی‌گیرند و سپس در فاز دوم عناصر هم‌پیکری وارد کار می‌شوند.

۲.۳.۱ ترتیب قرارگیری عناصر سلسله‌مراتبی

در فاز اول پیاده‌سازی، عناصر سلسله‌مراتبی (عناصر واژگانی دارای نقش کاربردی، توصیف‌گرها و عملگرها) که از لحاظ سلسله‌مراتبی در جایگاه بالاتری قرار دارند زودتر در یکی از جایگاه‌های مطلق یا نسبی یاد شده در قالب‌های صرفی‌نحوی قرار می‌گیرند. طبق نظر هنگولد (۲۰۱۳: ۱۸) با در نظر گرفتن لایه‌های دو سطح بینافردی و بازنمودی ترتیب قرارگیری عناصر غیراصلی به صورت زیر خواهد بود:

1- Keizer
2- Non-core
3- Core
4- Phase

شکل ۲- ترتیب قرارگیری عناصر سلسه‌مراتبی (برگرفته از هنگولد، ۱۳۰۲: ۱۸)

Interpersonal Level	M →	A →	C →	R →	T →
Representational Level	p →	ep →	e →	f ^c →	f ^t

این ویژگی نشان می‌دهد که در دستور نقش‌گرا گفتمانی عناصر کاربردی و معنایی زبان نقش تعیین‌کننده‌ای در پر شدن جایگاه‌های مطلق دارند چراکه حق تقدم با عناصر لایه‌های بالاتر است. به این ترتیب، نه تنها عناصر سطح بینافردی که بالاترین سطح است نسبت به عناصر بازنمودی که دومین سطح محسوب می‌شود در اولویت قرار دارند بلکه درون هر سطح نیز علامت‌های اشاره → نشان‌دهنده تقدم عناصر هر لایه نسبت به لایه پایین‌تر است.

۲.۲.۳ ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری

در حالی که ترتیب قرارگیری عناصر سلسه‌مراتبی برپایه حوزه آنها تعیین شد و عناصری که در جایگاه بالاتری قرار داشتند طبق مدل بالا به پایین در اولویت بودند، در مرحله دوم عناصر هم‌پیکری یا اصلی تنها براساس ویژگی‌های کاربردی، معنایی و صرفی نحوی در ترتیب خاصی قرار می‌گیرند. براین اساس روابط عناصری همچون محمول و موضوع‌های آن برپایه ملاحظات ترتیب صفت‌بندی^۱ تعیین می‌شود که از زبانی به زبان دیگر متفاوت خواهد بود. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۷-۳۳۲) به این منظور سه شیوه زیر را برای صفت‌بندی عناصر هم‌پیکری در زبان‌های دنیا معرفی می‌کنند:

۱. شیوه صفت‌بندی کاربردشناختی: در چنین زبان‌هایی نقش‌های کاربردشناختی و سایر نقش‌های بینافردی عناصر زبانی تعیین‌کننده ترتیب عناصر هسته‌ای بند هستند؛ هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۱۸) با ارائه مثال‌ها و استدلال‌هایی زبان توتزیل^۲ را یکی از این دسته زبان‌ها معرفی می‌کنند.
۲. شیوه صفت‌بندی معناشناختی: در چنین زبان‌هایی عوامل معناشناختی همچون نقش‌های معنایی و جانداری^۳ در تعیین ترتیب قرارگیری عناصر هم‌پیکری نقش اصلی را دارند؛

1- Alignment

2- Tzotzil

3- Animacy

طبق ادعای هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۲۱) در زبان مویما ترتیب عناصر هسته‌ای وابستگی زیادی به جانداری مشارکان^۱ در هر کنش گفتمان دارد.^۲

۳. شیوه صفتندی صرفی نحوی: در چنین زبان‌هایی ترتیب قرارگیری عناصر هسته‌ای تحت تاثیر نقش‌های نحوی، طبقه واژگانی هر سازه و همچنین سنگینی سازه تعیین می‌شود (همان: ۲۴). هنگولد (۲۰۱۳: ۲۱) در این زمینه می‌نویسد که در زبان انگلیسی فعل به جایگاه میانی می‌رود تنها چون متعلق به طبقه واژگانی افعال است، مفعول در انتهای قرار می‌گیرد چون مفعول است و فاعل در ابتدا قرار می‌گیرد چون فاعل است. این شرایط تا زمانی پایدار خواهد بود که وزن سازه‌ای خلی در این ترتیب ایجاد نکند.^۳

به اعتقاد هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) زبان‌های اندکی هستند که منحصراً یکی از شیوه‌های فوق را برای صفتندی عناصر اصلی به کار ببرند و در اکثر زبان‌ها ترکیبی از این ویژگی‌ها دیده می‌شود. با این وجود براساس بسامد می‌توان زبان‌ها را متعلق به یکی از این سه شیوه دانست. به عنوان مثال، فارسی از شیوه صفتندی صرفی نحوی استفاده می‌کند اما نقش‌های کاربردی هم در تعیین ترتیب سازه‌ای این زبان موثرند. به عبارتی براساس «د.ن.گ» ترتیب صفتندی عناصر هم‌پیکری فارسی همواره براساس نقش‌های نحوی (فاعل، مفعول و فعل) تعیین می‌شود مگر در مواردی که سنگینی سازه و نقش‌های کاربردی مانند تاکید، مبتدا و تقابل این ترتیب را برهم بزنند. در پایان به منظور ورود به بحث تعیین ترتیب سازه‌ای اولویت قرارگیری عناصر واژگانی و دستوری برای ورود به قالب‌های صرفی نحوی از جانب عملیات رمزگذاری با توجه به ویژگی‌هایی‌بین فارسی به ترتیب زیر ارائه می‌گردد: ۱. عناصر واژگانی دارای نقش کاربردی. ۲. عملگرها و توصیفگرها به ترتیب لایه محدودکننده خود. ۳. عناصر هم‌پیکری (به ترتیب محمول، کنش‌گر و کنش‌پذیر).

۳.۳ الگویی جدید برای تعیین ترتیب قرارگیری سازه‌ها

اکنون سوال اساسی این است که کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در چه جایگاه‌های قرار خواهند گرفت؟ در «د.ن.گ» چهار جایگاه مطلق و تعداد زیادی جایگاه نسبی می‌توانند میزبان

1- Participants

۲- برای اطلاعات بیشتر ر.ک (هنگولد و مکنزی، ۲۰۰۸: ۳۱۶-۳۳۳).

۳- زبان فارسی نیز نمونه‌ای از نوع سوم این دسته‌بندی است.

این سه عنصر باشند و بنابراین گستره زیادی از ترتیب توالی سازه‌ای ایجاد خواهد شد. در چنین شرایطی در ازای هر کدام از شش ترتیب سازه‌ای که گرینبرگ معرفی کرده بود ۱۴ ترتیب سازه‌ای محتمل و در نتیجه به طور کلی ۸۴ ترتیب سازه‌ای در دسترس خواهد بود که چنین تنوعی می‌تواند برخی از تناقصات موجود در ترتیب سازه‌ای زبان‌ها را رفع کند. در این پژوهش براساس نظر بسیاری از دستورنویسان از جمله سهیلی(۱۹۷۶)، حاجتی(۱۹۷۷)، دبیرمقدم(۱۹۸۲)، فروم(۱۹۸۱)، محموداف(۱۳۶۵) و کریمی(۱۹۸۶) ترتیب سازه‌ای SOV برای بندهای بی‌نشان فارسی در نظر گرفته شده است؛ از این‌رو در ادامه به معرفی ۱۴ احتمال معرفی شده در «د.ن.گ» برای این‌گونه زبان‌ها می‌پردازیم.^۱

جدول ۲. چهارده ترتیب سازه‌ای ممکن در زبان‌هایی که ترتیب AUPred دارند(=SOV)

		P^I	P²	P^M	P^F
طبقه اول	1	A	U	Pred	
	2	A	U		Pred
	3	A		U	Pred
طبقه دوم	4	A	UPred		
	5	A		UPred	
	6	A			UPred
	7			A	UPred
	8	AU	Pred		
	9	AU		Pred	
	10	AU			Pred
طبقه سوم	11			AU	Pred
	12	AUPred			
	13			AUPred	
	14				AUPred

۳.۱ ترتیب سازه‌ای بند فارسی براساس «د.ن.گ»

همان‌گونه که در بخش قبل اشاره شد زبان‌هایی که ترتیب سازه‌ای SOV دارند از میان ۸۴ ترتیب سازه‌ای «د.ن.گ» در یکی از چهارده حالت جدول ۲ قرار می‌گیرند. در ادامه به دنبال

۱- با توجه به محدودیت در حجم این پژوهش از ارائه ۷۰ حالت دیگر خودداری شده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک (هنگولد، ۲۰۱۳: ۲۴-۳۰).

تعیین وضعیت زبان فارسی در میان این ۱۴ احتمال می‌باشیم. به این منظور، پیش از ارائه مثال‌هایی از ساخت بند فارسی و تحلیل آنها سعی در محدود کردن گستره موجود (۱۴ احتمال) برای ترتیب سازه‌ای این زبان براساس «د.ن.گ» خواهیم داشت. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۱) عقیده دارند در هر زبانی که بتوان بدون محدودیت میان سه اصطلاح کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول عنصر یا عناصر اختیاری دیگری قرار داد، می‌توان چنین استدلال کرد که هیچ کدام از این سه اصطلاح در حوزه مشترکی با هم قرار ندارند بلکه هر کدام باید به صورت جداگانه در یکی از چهار حوزه مطلق قرار گیرند. براین اساس و با توجه به جدول ۲ مشخص است که سه ترتیب سازه‌ای اول (حالات ۱، ۲ و ۳) از این جهت دارای ویژگی مشترکی هستند و می‌توان آنها را تحت عنوان «طبقه اول» معرفی کرد. ویژگی مشترک دیگر این سه ترتیب سازه‌ای این است که کنش‌گر در جایگاه ابتدایی قرار می‌گیرد. طبقه دوم از الگوهای معرفی شده در جدول ۲ هشت ترتیب سازه‌ای از میان چهارده حالت ممکن را شامل می‌شود که می‌توان به واسطه تفاوت در هم حوزه بودن کنش‌گر و کنش‌پذیر و یا کنش‌پذیر و محمول آنها را در دو دسته قرار داد: الف) هم حوزه بودن کنش‌گر و کنش‌پذیر و محمول: در چنین حالتی می‌توان بین کنش‌گر و کنش‌پذیر عناصر دیگری قرار داد اما اضافه کردن عنصر یا عناصری بین کنش‌پذیر و محمول امکان‌پذیر نمی‌باشد (مثل زبان انگلیسی). الگوهای معرفی شده در ردیف‌های ۴، ۵، ۶ و ۷ جدول فوق چنین زبان‌هایی را شامل می‌شوند.

ب) هم حوزه بودن کنش‌گر و کنش‌پذیر: در چنین زبان‌هایی امکان اضافه کردن عناصری بین کنش‌گر و کنش‌پذیر وجود ندارد؛ در مقابل می‌توان بین کنش‌پذیر و محمول عناصر اختیاری دیگری اضافه کرد. الگوهای معرفی شده در ردیف‌های ۸، ۹ و ۱۰ جدول فوق چنین زبان‌هایی را شامل می‌شوند.

برهمین اساس می‌توان پیش‌بینی کرد که براساس «د.ن.گ» در هر زبانی که نتوان بین کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول عنصر اختیاری دیگری قرار داد، در آن صورت هرسه اصطلاح فوق در یک حوزه قرار خواهد داشت. سه الگوی آخر (۱۲، ۱۳ و ۱۴) جدول ۲ چنین زبان‌هایی را شامل می‌شود. جایگاه قرارگیری سایر عناصر اختیاری بند نیز تعیین کننده یکی از سه حوزه ابتدایی، میانی و یا انتهاهی سه اصطلاح هم حوزه کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در اینگونه زبان‌هاست. ذکر این نکته ضروری است که باید تصور شود که در تمام زبان‌های دنیا ضرورتا

یکی از این سه جایگاه همواره خالی می‌ماند و سه جایگاه دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند، چراکه در آن صورت این صفت‌بندی عناصر بند تفاوت چندانی با ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ نخواهد داشت. در حقیقت این نگاه صرفاً بواسطه مقایسه دو نوع صفت‌بندی گرین‌برگ و «د.ن.گ» به این شکل مطرح شده است. علاوه براین، براساس هنگولد (۲۰۱۳: ۲۳) معرفی ۸۴ الگو برای ترتیب سازه‌ای در زبان‌های دنیا به معنی وجود قطعی زبان‌هایی که تمام این الگوها را نشان می‌دهند نیست. وی عقیده دارد این الگوها به صورت جهانی وجود دارند و هر زبانی در صورت مطابقت در یکی از آنها قرار می‌گیرد؛ کما اینکه معرفی شش ترتیب سازه‌ای گرین‌برگ نیز به معنی وجود قطعی زبان‌هایی برای هر کدام از این حالات نبوده و پس از گرین‌برگ مدتی طول کشید تا زبان‌شناسان به تدریج برای هر کدام از آن شش ترتیب سازه‌ای، زبانی پیدا کنند.

براساس جدول شماره ۲، چهارده ترتیب سازه‌ای در سه طبقه قرار دارند و این حالت، کار انتخاب ترتیب سازه‌ای فارسی را تا حدی راحت‌تر می‌کند. برهمین اساس و با توجه به مثال ۱ می‌توان ادعا کرد که فارسی اجازه درج عناصر اختیاری بین هر سه مفهوم کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول را می‌دهد و در نتیجه امکان هم‌حوذه بودن این سه مفهوم در فارسی وجود ندارد.

مثال ۱: الف)		
Pred	حسن را	علی
دید.	U	A
Pred	در کتابخروشی	حسن را
ب)		
دید.	علی دیروز	U
Pred		A

بنابراین یکی از سه الگوی طبقه اول جدول ۲ برای فارسی کاربرد دارد. با این وجود همچنان میان سه الگوی موجود باید الگوی واحد برای جایگاه سه عنصر کنش‌گر، کنش‌پذیر و محمول در حالت بی‌نشان فارسی مشخص شود. پیش از همه مشخص است که کنش‌گر به صورت پیش‌فرض در جایگاه ابتدایی قرار می‌گیرد چراکه «د.ن.گ» الگوی جایگزین دیگری در این زمینه معرفی نکرده است؛ بررسی ساخت بند فارسی نیز موید این مطلب است. علاوه براین، در زبان‌هایی که محمول در جایگاه میانی قرار می‌گیرد (حالت ۱)، برخی عناصر

اختیاری بند در حالت بی‌نشان می‌توانند، پس از آن ظاهر شوند. بررسی ساخت بند خبری فارسی نشان می‌دهد که قرار دادن عناصری پس از محمول همواره منجر به نشان‌دار شدن جمله می‌شود^۱:

<u>مثال ۲: الف) علی</u> <u>Pred</u> <u>حسن را</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>	<u>حسن را</u> <u>دید</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دیروز.</u>	<u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>
<u>ب)</u> <u>Pred</u> <u>حسن را</u> <u>دید</u> <u>در کتابفروشی.</u>	<u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>	<u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>
<u>ب) علی</u> <u>Pred</u> <u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u>	<u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>	<u>حسن را</u> <u>دیروز</u> <u>در کتابفروشی</u> <u>دید.</u>

در چنین شرایطی نخستین ترتیب سازه‌ای طبقه اول از جدول ۲ از لیست الگوهای احتمالی ترتیب سازه‌ای فارسی کنار گذاشته می‌شود. دو حالت باقیمانده از این جهت که در حالت بی- نشان بند فارسی کنش‌گر در جایگاه ابتدایی و محمول در جایگاه پایانی قرار دارد با این زبان همخوانی دارند. بنابراین، تعیین جایگاه کنش‌پذیر در فارسی می‌تواند ترتیب سازه‌ای این زبان براساس «د.ن.گ» را معین سازد. در صورتی که کنش‌پذیر فارسی در جایگاه دومین باشد الگوی دوم و در صورتی که در جایگاه میانی قرار گیرد الگوی سوم برای فارسی انتخاب می‌شود. در مثال ۳ جایگاه کنش‌گر (علی) و جایگاه محمول(دید) تاکنون مشخص شده است؛ شک موجود در مورد اینکه آیا کنش‌پذیر (حسن را) در جایگاه دومین قرار دارد یا در جایگاه میانی را می‌توان با اضافه کردن یک توصیف‌گر مثل «دیروز» از بین برد:

مثال ۳: الف) علی حسن را دیروز دید (ب) علی دیروز حسن را دید.

در فارسی هر دو جمله مثال ۳ دستوری و پذیرفتی محسوب می‌شوند که این حالت نشان از هم‌حوزه بودن این دو عنصر دارد. بنابر اصل سلسه‌مراتبی نگاشت عناصر، عملگر «را» نسبت به توصیف‌گر «دیروز» در اولویت قرار دارد. در بخش قبل اشاره شد که حوزه دومین را می‌توان با اضافه کردن عناصری به سمت راست گسترش داد. بنا به این استدلال اگر کنش‌پذیر را در جایگاه دومین تصور کنیم مثال ۳ الف قابل توجیه می‌شود اما برای مثال ۳ ب توجیهی باقی

۱- چنین جملاتی نشان‌دار محسوب می‌شوند و هدف پژوهش حاضر تنها تعیین ترتیب سازه‌ای جملات بی‌نشان است. هرچند در بخش آخر یک نمونه از ساختهای نشان‌دار به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نمی‌ماند چراکه اگر کنش‌پذیر (حسن را) در جایگاه دومین قرار گیرد، تکلیف جایگاه توصیف-گر (دیروز) نامشخص خواهد بود چراکه جایگاه دومین به سمت چپ (P^{2-n}) گسترده نمی-شود.^۱

P^I	P^2	P^{2+1}	P^F	مثال ۳‌الف:
علی	را حسن	دیروز	و دید	
۱	۶ ۲	۴	۵ ۳	

براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۶) حوزه میانی را می‌توان با اضافه کردن عناصر هم به سمت راست و هم به سمت چپ گسترش داد. براساس این استدلال هر دو مثال ۳ الف و ب تایید می‌شوند:

P^I	P^M	P^{M+1}	P^F	مثال ۳‌الف:
علی	را حسن	دیروز	و دید	
۱	۶ ۲	۴	۵ ۳	

P^I	P^{M-1}	P^M	P^F	مثال ۳‌ب:
علی	دیروز	را حسن	و دید	
۱	۴	۶ ۲	۵ ۳	

بنابراین می‌توان گفت که از میان دو حالت باقی‌مانده از بین چهارده ترتیب سازه‌ای محتمل برای زبان‌هایی که ترتیب AUPred "دارند، فارسی حالت شماره سه در جدول ۲ را داراست. همان‌گونه که اشاره شد تلاش برای تعیین الگوی ترتیب سازه‌ها در «د.ن.گ» صرفاً به منظور تعیین جایگاه عناصر اصلی در حالت بی‌نشان زبان‌ها و مقایسه این الگو با الگوی گرین‌برگ است. به عبارتی، چنین الگویی تضمین‌کننده جایگاه P^F برای محمول، P^M برای کنش‌پذیر و P^I برای کنش‌گر فارسی نیست. در ادامه به بررسی نحوه نگاشت عناصر بینافردي و بازنمودی روی قالب‌های صرفی‌نحوی در حالت بی‌نشان بند فارسی می‌پردازیم تا میزان کارایی روش «د.ن.گ» روی زبان فارسی معین شود. پس از آن به منظور تقویت ادعای خود مبنی بر کارایی

- ۱- (الف) اعداد زیر هر قالب نشان‌دهنده ترتیب عناصر بینافردي و بازنمودی هستند که در قالب‌های صرفی‌نحوی پیاده-سازی می‌شوند.
- (ب) ارائه قالب‌های صرفی‌نحوی طبق الگوی هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸) از چپ به راست (برخلاف خط فارسی) ارائه شده است.

این دستور روی داده‌های فارسی به بررسی چگونگی ترتیب سازه‌ای در بندهایی که تحت تاثیر فرایند قلب نحوی کوتاه‌برد، چپ‌گرا قرار گرفته‌اند نیز می‌پردازیم. به این منظور الگوی رابرتس^۱ (نقل شده در دبیر مقدم، ۱۳۹۰: ۲۴۳) برای ترتیب بی‌نشان سازه‌ای بند فارسی را مبنا قرار می‌دهیم و با ارائه مثال ۴ نحوه تعیین ترتیب سازه‌ای بند براساس «د.ن.گ» بررسی می‌شود:

الگوی رابرتس: فاعل - [افزوده] زمانی - مفعول صریح - مبدأ - [افزوده] مکانی - بهره‌ور / مقصد - [افزوده] وسیله‌ای - فعل.

مثال ۴: من دیروز ماشین را از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

ابتدا عناصر تشکیل‌دهنده این کنش‌گفتمان بررسی می‌شوند تا عناصر سلسله‌مراتبی و هم-

پایگی آن تعیین شود^۲:

من: عنصر هم‌پایگی (کنش‌گر)

دیروز: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایه اپیزود^۳ - سطح بازنمودی)

ماشین: عنصر هم‌پایگی (کنش‌پذیر)

را: عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر لایه زیرکنش ارجاعی^۴ - سطح بینافردی)

از نمایشگاه: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایه وضعیت‌های امر^۵ - سطح بازنمودی)

برای داوود: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایه ویژگی^۶ - سطح بازنمودی)

با چک: عنصر سلسله‌مراتبی (توصیف‌گر لایه ویژگی - سطح بازنمودی)

خرید: عنصر هم‌پایگی (محمول)

م: عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر لایه اپیزود - سطح بازنمودی)

همان‌گونه که اشاره شد فرایند نگاشت عناصر طی دو فاز شکل می‌گیرد، در فاز اول و براساس رویه بالا به پایین، عملگرها و توصیف‌گرها به ترتیب سطوح بینافردی و بازنمودی و سپس در فاز دوم عناصر هم‌پیکری در جایگاه مناسب پیاده‌سازی می‌شوند. اما قبل از آن

1- Roberts

۲- با توجه به هدف پژوهش و محدودیت حجم مقاله بحث در مورد مفهوم لایه‌ها در این پژوهش محدود به معرفی سلسله‌مراتب آنها در بخش دوم می‌شود؛ برای اطلاعات بیشتر ر.ک هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۴-۲۰).

3- Episode layer

4- Reference subact layer

5- State of affairs layer

6- Property layer

عناصری که دارای نقش کاربردی باشند در اولویت هستند. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۲۴۵) دو عنصر اصلی کنش‌گر و کنش‌پذیر در لایه زیرکنش ارجاعی و محمول در سطح بازنمودی بدون داشتن ساخت سلسله‌مراتبی تولید می‌شوند مگر آنکه نقش‌های کاربردی و یا عملگرهای بینفردی و بازنمودی مرتبط با این دو عنصر وجود داشته باشند؛ به عنوان مثال کنش‌پذیر در انگلیسی هیچ نشانه سلسله‌مراتبی ندارد و در نتیجه در فاز دوم وارد قالب صرفی - نحوی می‌شود. چنین حالتی در تمام زبان‌های دنیا پایدار نیست؛ به اعتقاد مکنزی (ارتباط شخصی) در زبان‌های ضمیرانداز همچون فارسی کنش‌گر قابل حذف است، براین اساس وجود کنش‌گر نشان‌دهنده تخصیص نقش مبتدایی در سطح بینفردی به آن است. کنش‌پذیر نیز در فارسی نشاندار (حرف را) است؛ افرادی چون لازار (۱۹۷۰)، صادقی (۱۹۷۰)، شکوهی و کیپکا (۲۰۰۳) حرف «را» را نشانه معرفگی و زبان‌شناسانی چون بروان (۱۹۷۰)، ویندفور (۱۹۸۷)، کریمی (۱۹۸۹) و دبیرمقدم (۱۹۹۰، ۱۹۹۲) آن را نشانه مشخص - بودگی یا مبتداسازی می‌دانند (نقل شده در دبیرمقدم، ۱۳۹۰: ۲۲۴). براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۲۰) در «د.ن.گ» عناصر غیرواژگانی که معرفگی و مشخصگی عناصر را نشان می - دهنند، عملگر لایه زیرکنش ارجاعی هستند. در نتیجه براساس «د.ن.گ» حرف «را» فارسی نوعی عملگر محسوب می‌شود. چنین استدلالی نشان می‌دهد که کنش‌پذیر فارسی (برخلاف انگلیسی) دارای یک عنصر سلسله‌مراتبی (عملگر) است. علاوه براین، سومین عنصر هم‌پیکری یعنی محمول فارسی نیز دارای عنصری سلسله‌مراتبی است. براساس هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۱۲۲) عناصر دستوری که زمان و مکان رخداد کنش‌گفتمان را نشان می‌دهند عملگر لایه اپیزود به شمار می‌روند؛ شناسه‌های فعلی فارسی چنین وظیفه‌ای دارند و بنابراین نوعی عملگر محسوب می‌شوند. براین اساس و طبق ادعای مکنزی (ارتباط شخصی) فارسی جزو آن دسته از زبان‌هایی است که هر سه عنصر هم‌پیکری آن حاوی عنصری سلسله‌مراتبی نیز هستند. از این رو، از بین این سه عنصر بواسطه اولویت عناصر دارای نقش، ابتدا کنش‌گر (من) در جایگاه P^I قرار می‌گیرد و سپس نوبت به بالاترین عنصر سلسله‌مراتبی یعنی «را» می‌رسد؛ هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۴۴) عقیده دارند در زبان‌هایی که محمول در حالت بی‌نشان در میانه قالب صرفی نحوی (جایگاه‌های P^M و P^2) قرار می‌گیرد معمولاً پیاده‌سازی عناصر سلسله‌مراتبی به

صورت مرکزگرا^۱ (یعنی از جایگاه‌های حاشیه‌ای P^I و P^F) و عناصر همپیکری به صورت مرکزگریز^۲ (یعنی از جایگاه‌های P^I و P^2) انجام می‌گیرد و در زبان‌هایی که محمول را در حاشیه قالب (جایگاه‌های P^I و P^F) قرار می‌دهند شرایط برعکس است. با در نظر گرفتن این احتمال عملگر زیرکنش ارجاعی فارسی (زبانی که محمول را در P^F قرار می‌دهد) در جایگاه P^M قرار می‌گیرد. این عملگر در این جایگاه متظر خواهد ماند تا در فاز دوم و به هنگام نگاشت عناصر اصلی، کنش‌پذیر را جذب خود کند. با پرشدن جایگاه مطلق P^M اکنون جایگاه‌های نسبی P^{M-n} و P^{M+n} نیز در دسترس سایر عناصر خواهند بود.

براساس ترتیب سلسله‌مراتبی در این مرحله دو عنصر لایه اپیزود در اولویت قرار می‌گیرند. هنگولد و مکنزی (۳۱۳: ۲۰۰۸) اشاره می‌کنند هرگاه عملگر و توصیف‌گر یک لایه واحد در مراحل نگاشت وجود داشته باشند اولویت با عملگر به عنوان عنصری دستوری است؛ در نتیجه عملگر لایه اپیزود که نشان‌دهنده زمان است- با پیش‌فرض محمول پایانی بودن فارسی که در ابتدای این بخش ثابت شد- در جایگاه P^F قرار می‌گیرد، سپس توصیف‌گر این لایه در جایگاه P^{M-1} پیاده‌سازی می‌شود. براساس ترتیب لایه‌ها نوبت به توصیف‌گر لایه وضعیت‌های امر می‌رسد که در جایگاه نسبی P^{M+1} نگاشت می‌شود. دو عنصر باقی‌مانده سلسله‌مراتبی توصیف‌گرهایی در لایه ویژگی به عنوان پایین‌ترین لایه سطح بازنمودی هستند. کونولی (۴۵۵: ۲۰۱۲) عنوان می‌کند که هرگاه توصیف‌گرها از لایه یکسانی باشند، در مرحله نگاشت هیچ کدام بر دیگری اولویتی ندارند. بنابراین ابتدا «برای داود» در جایگاه P^{M+2} و سپس «با چک» به عنوان آخرین عنصر سلسله‌مراتبی در جایگاه P^{M+3} قرار می‌گیرد:

P^I	P^{M-1}	P^M	P^{M+1}	P^{M+2}	P^{M+3}	P^F
من TOP	دیروز	را	از نمایشگاه	برای داود	با چک	نم
۱	۴	۲	۵	۶	۷	۳
A _{TOP}	MOD _{ep}	OPE _R	MOD _e	MOD _p	MOD _p	OPE _{ep}

در فاز دوم عناصر همپیکری (اصلی) طبق ویژگی صفت‌بندی صرفی‌نحوی فارسی وارد قالب صرفی‌نحوی می‌شوند. با توجه به مطابقه محمول و کنش‌گر در فارسی عناصر اصلی که در قالب صرفی‌نحوی قرار می‌گیرند به ترتیب عبارتند از محمول، کنش‌گر و کنش‌پذیر. فارسی

1- Centripetal
2- Centrifugal

بواسطهٔ ویژگی‌های خود (وجود عملگر زمان (شناسه‌ها) برای محمول، نقش مبتدایی برای کنش‌گر و نشانه را برای کنش‌پذیر) از قبل جایگاه این عناصر را تعیین کرده است. کنش‌گر در حالت بی‌نشان به واسطهٔ نقش مبتدایی در فاز نخست در جایگاه مناسب قرار می‌گیرد. بنابراین در این مرحله تنها دو عنصر محمول و کنش‌پذیر وارد قالب می‌شوند. در جایگاه P^F و P^M بند فارسی به ترتیب گروه اسمی و گروه فعلی قرار گرفته است؛ همان‌گونه که ذکر شد قواعدی که برای پیاده‌سازی عناصر بند در «د.ن.گ» معرفی شد در سطح گروه نیز صدق می‌کنند. براین اساس می‌توان این‌گونه استدلال کرد که در فاز اول جایگاه P^F گروه فعلی از جانب عملگر زمان (ـم) پرشده است و در این مرحله محمول در جایگاه P^I این گروه قرار می‌گیرد. کنش‌پذیر نیز بواسطهٔ ویژگی زبان فارسی همواره قبل از نشانه مشخص‌گر (معرفگی) «را» قرار می‌گیرد؛ برهمین اساس می‌توان پیش‌بینی کرد که کنش‌پذیر و حرف نشانه «را» یک گروه اسمی می‌سازند که از دو جایگاه P^I و P^F تشکیل شده است. «را» در فاز اول به عنوان عملگر لایهٔ زیرکنش ارجاعی در جایگاه P^F این گروه اسمی قرار گرفته بود؛ در نتیجهٔ کنش‌پذیر در جایگاه P^I این گروه اسمی که در جایگاه P^M بند است قرار می‌گیرد.^۱ به این ترتیب کنش‌گفتمان به ترتیب زیر کامل خواهد شد:

P^I	P^{M-1}	P^M	P^{M+1}	P^{M+2}	P^{M+3}	P^F
من TOP	دیروز	ماشین	دا	از نمایشگاه	با چک	نم خرید
۱	۴	۹	۲	۵	۷	۸
A_TOP	MOD_{ep}	U	OPE_R	MOD_e	MOD_p	MOD_p
						$Pred_OPE_{ep}$

مثال بالا چگونگی نگاشت واحدهای سطوح بینافردی و بازنمودی فارسی در حالت بی‌نشان روی قالب صرفی‌نحوی بند را نشان می‌دهد. در این حالت به صورت پیش‌فرض جایگاه P^I برای کنش‌گر، P^M برای کنش‌پذیر و P^F برای محمول در نظر گرفته شد اما در روش پویای رمزگذاری «د.ن.گ» تضمینی برای ثابت ماندن این جایگاه‌ها برای سه عنصر اصلی نیست. فرایند قلب نحوی حالاتی از این موارد را نشان می‌دهد.

۱- «د.ن.گ» در سطح گروه تنها دو جایگاه PF و PI را در نظر می‌گیرد.

۳.۲ قلب نحوی فارسی براساس ترتیب سازه‌ای «د.ن.گ»

در «د.ن.گ» برونداد عملیات صورت‌بندی روی واحدهای صرفی‌نحوی براساس سه اصل^۱ شمایل‌گونگی^۲، تمامیت دامنه^۳ و ثبات نقشی^۴ نگاشت می‌شود. این سه اصل جهان‌شمول نیستند بلکه زبان‌ها براساس نیاز خود از آنها استفاده می‌کنند. در مثال‌هایی که تا اینجا در مورد ترتیب سازه‌ای زبان فارسی براساس «د.ن.گ» داده شد اصول فوق همواره رعایت شده‌اند. وجود چنین ساختهای شفافی^۵ درک گفتار و یادگیری زبان را ساده‌تر می‌کنند. با این حال، عملاً هیچ زبان کاملاً شفافی وجود ندارد؛ اگر چنین بود، در آن زبان لزوم وجود سه سطح مجزا برای تحلیل زبان زیر سوال می‌رفت. عدم رعایت هر کدام از این اصول باعث برهم خوردن توالی سازه‌های بند خواهد شد. راس^۶ نخستین بار اصطلاح قلب نحوی^۷ را برای فرایندی به کار برد که در زبان‌هایی با ترتیب واژگانی آزاد باعث برهم خوردن ترتیب سازه‌ای بدون تغییر در معنای تحلیلی جمله و نقش دستوری سازه می‌شود (راسخ‌مهند، ۱۳۸۵: ۲۲). راسخ‌مهند (همان) در معرفی انواع قلب نحوی به دسته‌بندی‌های سه‌گانه راست‌گرا-چپ‌گرا، کوتاه‌برد-دوربرد و انفرادی-چندگانه اشاره دارد. براساس هنگولد و مکنزی (۳۵۳: ۲۰۰۸) در «د.ن.گ» هیچ‌گونه حرکت سازه‌ای^۸ وجود ندارد و در نتیجه اصطلاحاتی همچون قلب نحوی، گشتار و حرکت راست‌گرا و چپ‌گرا در این دستور کاربرد ندارد. طبق نظر آنها برهم خوردن توالی سازه‌ها در هر سطحی از زبان بواسطه‌برخی عوامل کاربردی، معنایی و صرفی‌نحوی به صورت پایه‌زایی رخ می‌دهد. به عبارتی، آنها عقیده دارند که تصور دو سطح زیرساختی و روساختی و حرکت سازه از جایگاه اولیه به جایگاه روساختی مردود است چراکه هرگاه هر واحد زبانی در گفتار در جایگاه معمول خود قرار نداشته باشد به این دلیل است که گوینده از همان مرحله اولیه تولید گفته^۹ (یعنی سطح بینافردی) با چنین نیتی وارد فرایند ارتباطی شده

1- Iconicity

2- Domain integrity

3- Functional stability

4- Transparent

5- Rass

6- Scrambling

7- Movement

8- Utterance

است. برای بررسی قلب نحوی در چارچوب «د.ن.گ» مثال ۴ را به صورت‌های زیر در نظر بگیرید:

مثال ۵: (الف) برای داوود من دیروز ماشین را از نمایشگاه با چک خریدم.

(ب) از نمایشگاه من دیروز ماشین را برای داوود با چک خریدم.

(ج) دیروز من ماشین را از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

(د) ماشین را من دیروز از نمایشگاه برای داوود با چک خریدم.

«د.ن.گ» در توجیه چنین ساختهای نشان‌داری به ویژگی‌های جایگاه‌های ابتدایی و پایانی بند در زبان‌ها اشاره می‌کند. هنگولد و مکنزی (۲۰۰۸: ۳۳۰) عقیده دارند در زبان‌هایی که از شیوه‌صفبندی صرفی‌نحوی استفاده می‌کنند، جایگاه‌های ابتدایی و پایانی از لحاظ بر جستگی روان‌شناختی^۱ متفاوت از سایر جایگاه‌ها هستند. به نظر آنها در برخی زبان‌ها میزان بر جستگی و سهولت پردازش ذهنی از جایگاه ابتدایی به انتها افزایش و در برخی دیگر کاهش می‌یابد؛ از این‌رو تغییر در جایگاه عناصر زبانی به دلیل تعیین میزان بر جستگی و کمک به پردازش ذهنی آنهاست. راسخ‌مهند (۱۳۸۵: ۲۸) در این رابطه عقیده دارد جایگاه ابتدایی بند در فارسی از ویژگی‌های [+برجسته، -نو] برخوردار است چراکه ادامه جمله در مورد عناصر این جایگاه است اگرچه این بخش حاوی اطلاع کهن‌است. براساس نظر وی در زبان فارسی هر چه از مبتدا به سمت انتهای جمله حرکت کنیم از میزان بر جستگی عناصر کمتر می‌شود. طبق دیدگاه‌های صورت‌گرایی مثال‌های ۵ نمونه‌هایی از قلب کوتاه‌برده چپ‌گرا در فارسی را نشان می‌دهند که عناصری از جایگاه بی‌نشان خود به ابتدای جمله منتقل شده‌اند تا بر جسته‌تر شوند.^۲ در مثال‌های ۵ به ترتیب «برای داوود»، «از نمایشگاه»، «دیروز» و «ماشین را» از جایگاه بی‌نشان خود به ابتدای جمله حرکت کرده‌اند؛ طبق دیدگاه «د.ن.گ» این عناصر در این شرایط در سطح بینافردی نقش کاربردی مبتداً پذیرفته‌اند و در نتیجه در اولویت اول برای ورود به قالب صرفی‌نحوی قرار می‌گیرند. همان‌طور که قبل ذکر شد در «د.ن.گ» نقش‌های کاربردی روی

1- Psychological salient

۲- با توجه به محدودیت حجم مقاله تنها نحوه ساخت بندهایی بررسی می‌شود که تحت تاثیر قلب نحوی انفرادی-کوتاه-برد-چپ‌گرا قرار دارند.

ترتیب سازه‌ها تاثیرگذارند. در چنین حالتی کنش پذیر فارسی دیگر نقش مبتدایی ندارد و در نتیجه در فاز دوم عملیات پیاده‌سازی وارد قالب صرفی‌نحوی می‌شود:

مثال ۵: (الف)

P ^I	P ^{I+1}	P ^{M-1}	P ^M	P ^{M+1}	P ^{M+2}	P ^F
برای داود	من	دیروز	ماشین	را	از نمایشگاه	خرید
TOP	۱	۸	۴	۹	۲	۶

مثال ۵: (ب)

P ^I	P ^{I+1}	P ^{M-1}	P ^M	P ^{M+1}	P ^{M+2}	P ^F
از نمایشگاه	من	دیروز	ماشین	را	برای داود	خرید
TOP	۱	۸	۴	۹	۲	۶
(MOD _{ep}) _{TOP}	A	MOD _{ep}	U	OPE _R	MOD _p	MOD _p

مثال ۵: (ج)

P ^I	P ^{I+1}	P ^M	P ^{M+1}	P ^{M+2}	P ^{M+3}	P ^F
دیروز	من	ماشین	را	از نمایشگاه	برای داود	خرید
TOP	۱	۸	۹	۲	۴	۶
(MOD _{ep}) _{TOP}	A	U	OPE _R	MOD _e	MOD _p	MOD _p

مثال ۵: (د)

P ^I	P ^{I+}	P ^M	P ^{M+1}	P ^{M+2}	P ^{M+3}	P ^F
ماشین را	من	دیروز	از نمایشگاه	برای داود	با چک	خرید
TOP	۱	۸	۳	۴	۵	۶

(OPER_U)_{TOP}

بنابراین مشخص است که ترتیب سازه‌ای طبق «د.ن.گ» شیوه‌ای پویا دارد که در اکثر موارد نمی‌توان جایگاهی را از قبل برای عنصری قطعی دانست. علاوه بر این، ترتیب ورود عناصر به قالب‌های صرفی‌نحوی نیز دستخوش تغییراتی می‌شود. نادیده گرفتن مفهوم حرکت، این دستور را از استدلال‌های انتزاعی نظریه‌های قبل رها کرده است. در این دستور هر واحد زبانی که تولید می‌شود عیناً همان چیزی است که در ذهن گوینده بوده و چنین تصوری از زبان هدف نهایی بسیاری از رویکردهای نقش‌گرا است؛ چراکه در مکتب نقش‌گرایی زبان ابزار برقراری ارتباط است و تمایزی میان آن و آنچه در ذهن (تحت عنوان ژرف‌ساخت) وجود دارد، نمی‌باشد. براین اساس چون انسان‌ها در شرایط و محیط‌های مختلف به طرق متفاوتی از زبان

استفاده می‌کند و کاربرد زبان ثابت و از قبل تعیین شده نیست، قاعده‌الگوهایی که برای بررسی آن در نظر گرفته می‌شوند نیز نمی‌بایست ثابت و از پیش تعیین شده باشند.

۴. نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر تعیین ترتیب سازه‌ای بند فارسی براساس «د.ن.گ» بود. براین اساس پس از معرفی اصول اولیه این دستور به بررسی نحوه پیاده‌سازی واحدهای زبانی تولیده شده بوسیله عملیات صورت‌بندی روی چهار جایگاه مطلق و بی‌نهایت جایگاه نسبی قالب‌های صرفی‌نحوی پرداخته شد. ویژگی بارز چنین صفت‌بندی عناصری این است که معمولاً هیچ جایگاهی از قبل برای عنصر خاصی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه براساس بافت زبانی و راهبرد انتخابی گوینده، عناصر می‌توانند در جایگاه‌های مطلق و نسبی مختلفی قرار گیرند. نتایج این بررسی در مورد زبان فارسی نشان داد که در این زبان در موقعیت‌های مختلف تمامی جایگاه‌های مطلق (و به تبع آن جایگاه‌های نسبی) احتمال دارد که از جانب عناصری در سطح بند اشغال شوند. در این بین در حالت بی‌نشان بندهای خبری فارسی، جایگاه ابتدایی به کنش‌گر و در جایگاه پایانی محمول قرار می‌گیرد. با این حال در صورت تغییر در ترتیب عناصر جمله به دلایل کاربردی و پردازشی هیچ تضمینی برای ثابت ماندن جایگاه این عناصر وجود ندارد. چنین صفت‌بندی‌ای از ترتیب عناصر سازه‌ای فارسی به عنوان زبانی که آزادی نسبتاً زیادی به عناصر تشکیل دهنده بند داده است می‌تواند برخی تناقض‌های موجود در مورد جایگاه عناصر بند از جمله در رابطه با فرایند قلب نحوی را توجیه کند. نتایج پژوهش در این رابطه نشان می‌دهد که در فرایند قلب چپ‌گرای کوتاه‌برد فارسی عنصری که از جایگاه بی‌نشان خود به جایگاه ابتدایی بند حرکت می‌کند نقش کاربردی مبتدایی می‌پذیرد و در نتیجه به عنوان نخستین عنصر بند زودتر از سایر عناصر سلسه‌مراتبی و همیکری به صورت پایه‌زایشی در این جایگاه قرار می‌گیرد تا میزان برجستگی خود را افزایش دهد.

کتاب‌نامه

۱. دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۰)، معرفی و نقد کتاب مطالعه‌ای درساخت گفتمانی زبان فارسی، ویژه‌نامه فرهنگستان، شماره ۷، صص ۲۲۳-۲۹۳.

۲. راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۵)، ارتباط قلب نحوی و تاکید در زبان فارسی، دستور، شماره ۲، صص ۲۰-۳۳.
۳. محموداف، ح (۱۳۶۵)، ترتیب توالی کلمات در جملات ساده دو ترکیبی فارسی، ترجمه احمد شفائی، مجله زبان‌شناس، (۳)، ۱: ۵۳-۶۶.
4. Connolly, John H (2012).The constituent ordering process in functional discourse grammar. *Language science* 34(4):455-467.
 5. DabirMoghadam, M. (1982). *Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian*. Ph.D. dissertation. University of Illinois at Urbana Champaign.
 6. Frommer,P. (1981(Post-verbal phenomena in Qolloquial Persian syntax. Ph.D Dissertation. University of Southern California.
 7. Hajati, Abdol-Khalili (1977). Ke-Construction in Persian: Descriptive and Theoretical Aspects. Unpublished PhD Dissertation; Universityof Illinois. Urbana.
 8. Hengeveld, K. and L, Mackenzie. (2008). Functional Discourse Grammar: A Typologically-Based Theory of Language Structure. Oxford: Oxford University Press.
 9. Hengeveld, K (2013). A New approach to clausal constituent order. In “Casebook in Functional Discourse Grammar”. Edited by J. L. Mackenzie Hella Olberts.
 10. Karimi, Simin and Michael Brame. 1986. A generalization concerning the EZAFE construction in Persian. Ms., University of Washington and University of Arizona, presented atWestern Conference of Linguistics, Vancouver, Canada.
 11. Keizer,Evelien (2015). AFunctional Discourse Grammar for English. First edition. Oxford Press.
 12. Kroon, Caroline (1995). Discourse Particles in Latin: A Study of NAM, ENIM, AUTEM, VERO and AT. Amsterdam: J.C. Gieben.
 13. Soheili-Isfahani, Abolghasem (1976). Noun Phrase Complementation in Persian. Unpublished PhD Dissertation, University of Illinois. Urbana.

Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar

Hamed, mowlaei kuhbanani

Ph.D. in Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Ali, Alizadeh¹

**Associate Professor, Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran (corresponding author)**

Shala, Sharifi

**Associate Professor, Department of Linguistics, Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran**

Received:15/02/2020

Accepted: 24/06/2020

Abstract

This study wants to present a new approach to clausal constituent ordering of Persian. Functional Discourse Grammar as the latest Functional Grammar (2008) is selected as the framework, for this sake. Unlike Greenberg's typological view (1963), FDG has a dynamic approach for constituent ordering. In this way, there is not any fixed position in clause for language elements already determined; instead, element's position is determined by its original layer, pragmatic and semantic functions and its superordinated elements in the hierarchy of Interpersonal and Representational levels. Furthermore, FDG rules in this respect are proper for the ordering of phrase and word elements too. However, this study aims to focus only on clausal constituent ordering of Persian. FDG considers four Absolute positions (PI,P2,PM,PF) and unlimited number of Relative position for clausal elements. In its top-down fashion, whenever one of these four Absolute positions are occupied by an element, its Relative ones will be available. In this case there will be 14 logically possible word order correspondences to any of Greenberg's word order patterns. In other word, FDG introduces 84 word order patterns for Greenberg's six word order SOV, SVO, OVS, OSV, VOS, and VSO. The results of study show that FDG's proposals for word order can be applied on Persian as a fairly free ordered language. Furthermore, it is possible to justify Persian scrambling (as the pragmatic intention of speaker) in a based-generated way because FDG does not

1- alalizadeh@um.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

consider movement. For this sake, Persian short-distance leftward scrambling as a frequent phenomenon is investigated on the basis of pragmatic (not syntactic) considerations in the last part of study.

Key Words: Persian Clausal, Functional Discourse Grammar, Grammer

بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیمایوشیج و کریم قربان‌نفس‌آف (شاعر کشور ترکمنستان) بر اساس تقسیم‌بندی فرانسوایوست

طوفان گلدبی، گلشاهی، استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

صفص: ۲۹-۷۷

چکیده

ادبیات تطبیقی یکی از بخش‌های ارزشمند و مفید ادبیات به شمار می‌آید و ما را از تأثیر و تأثیر ادبیات دیگر ملت‌ها آگاه می‌سازد و امکان توسعه و تبادل فرهنگی و ادبی را میان ملت‌ها فراهم می‌سازد. مقایسه ادبیات دو ملت که از نظر زبان و جغرافیای سیاسی با هم تفاوت دارند، به کشف اندیشه‌ها و تحولات ادبی مشترک می‌انجامد و نشان می‌دهد دو شاعر، علی‌رغم تفاوت زبانی و جغرافیایی، تا چه اندازه در سبک و محتوا به هم شبیه و دارای چه شباهت‌ها و اشتراکات فکری و روحی هستند. در این پژوهش، به بررسی و مقایسه آثار، اشعار و اندیشه‌های دو شاعر معاصر و نوپرداز ایرانی و ترکمنستانی، «نیمایوشیج» و «کریم قربان‌نفس‌آف» پرداخته شده است. این دو شاعر، با وجود تفاوت زبانی و جغرافیایی و بدون آگاهی از سروده‌های یکدیگر، به دلیل برخورداری از زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یکسان و موقعیت‌های زمانی، در ابعاد گوناگون اندیشه و شعر، دارای شباهت‌های زیادی می‌باشند تا اندازه‌ای که علاوه بر شباهت در اندیشه و محتوا، در ساختار زبانی و شیوه‌های بیانی و نگاه‌های هنری آنان نیز مشابهت‌های فراوانی وجود دارد. این تحقیق، بر اساس تقسیم‌بندی و دیدگاه تطبیقی «فرانسوایوست» به دنبال واکاوی تطبیقی آثار و اندیشه‌های این دو شاعر بوده است.

کلید واژه‌ها: نیمایوشیج، کریم قربان‌نفس‌آف، ادبیات تطبیقی، نوپردازی، شعر معاصر ترکمنستان.

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی به طور سنتی به حوزه‌ای از پژوهش‌های ادبی نسبت داده می‌شود که در آن آثار ادبی یا ادبایی از دو زبان و ملیّت متفاوت با یکدیگر مقایسه می‌شوند و یکی تأثیرگذار بر دیگری شمرده می‌شود و در نهایت، شباهت میان دو اثر یا نویسنده مورد نظر به عنوان یافته‌های اصلی پژوهش مطرح می‌گردد. در این مقاله، سعی شده تا ضمن معرفی «کریم قربان‌نفس‌آف» - که نزد اهالی ادب فارسی‌زبان کمتر شناخته شده اما در میان ترکمن‌ها بسیار مشهور است - به بررسی آثار و اندیشه‌های این دو شاعر پرداخته شود. همچنین سعی شده چاپ‌های معتبر آثار برگزیده «کریم قربان‌نفس‌آف» که توسط فعالان فرهنگی منطقه ترکمن‌صحراء تهیی و چاپ شده، مورد استفاده قرار گیرد؛ آثاری همچون «یورگ پایاماسی» (۱۳۸۰، به کوشش مراددوری قاضی و محمود عطاگزلی)، «ایمان ترکمن» (۱۳۷۶، ترجمه عبدالرحمن دیه‌جی)، «اویلانما بایری» (۱۳۸۴، به کوشش مراددوری قاضی) و «فراغینگ قاشیندا» (بی‌تا، به کوشش مراددوری قاضی و محمود عطاگزلی) و مجموعه دو جلدی آثار «کریم قربان‌نفس‌آف» که به همت آقای «چرکز اونق» گردآوری شده است. مسأله اصلی این پژوهش، بررسی نقاط مشترک و تشابهات مضامین شعری و اندیشه‌های این دو شاعر براساس تقسیم‌بندی «فرانسوایوست» بوده است.

هدف اصلی پژوهش را می‌توان در «آشنایی با وجوده مشترک افکار و اندیشه‌های نیمایو شیخ و کریم قربان‌نفس در اشعارشان؛ آشنایی با زندگی و آثار و بررسی وجوده تشابه زندگی شخصی و ادبی آنان و بررسی و آشنایی با مضامین اجتماعی و سیاسی و غنایی در اشعار این دو شاعر» خلاصه کرد. این پژوهش، با هدف وحدت و تقریب این دو زبان و فرهنگ‌غذی، به رشته تحریر درآمده و معیار تطبیق نیز تقسیم‌بندی «فرانسوایوست»^۱ و دیدگاه‌های وی در خصوص حوزه‌های پژوهشی ادبیات تطبیقی بوده است که در کتاب معروفش «درآمدی بر ادبیات تطبیقی»^۲ (۱۹۷۴م). آمده است.

1- François Jost

2- Jost, Francois. 1974. *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis and New York: Pegasus.

۱.۱ پیشینه تحقیق

درباره «کریم قربان‌نفس‌آف» مقالاتی چند در نشریه بین‌المللی «یاپراق» به چاپ رسیده از جمله: عطاخانی (۱۳۸۷) در مقاله خود با عنوان «دیوار به دیوار: کریم قربان‌نفس» به بررسی مختصر زندگی شاعر به همراه بررسی مضامین شعری برخی از آثار برجسته‌تر او پرداخته است. و یا پقه (۱۳۷۷) در مقاله «ترجمه بخشی از یادداشت‌های فصل گرم کریم قربان‌نفس» بخشی از نظریه‌های مهم ادبی این شاعر و دیدگاه‌های انسانی او را آورده است. همچنین سه کتاب گزیده اشعار از او با نام‌های «یورگ پایاماوسی» (منظومه دل) و «فراغینگ قاشیندا» (در پیشگاه فراغی) و «اویلانما بایری» (میدان تفکر) در ایران به وسیله « حاجی مراددوری قاضی» و «محمود عطاگرلی» چاپ و منتشر گردیده که نگارنده در این پژوهش از آن‌ها بهره جسته است.

دو پایان‌نامه در حوزه ادبیات تطبیقی در مورد نیمایوشیج کار شده است: شکیل‌بیگ (۱۳۸۸) در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در دانشگاه تربیت مدرس، تحت عنوان «نقد و بررسی تطبیقی شعر نو نیمایوشیج و ن.م. راشد (از نظر صورت و محتوا)» به بررسی تطبیقی اشعار نوی نیما از نظر صورت و قالب و درون‌مایه با اشعار نوی راشد، شاعر پاکستانی پرداخته و به این نتیجه دست یافته که هردو شاعر، در صورت، وزن و کوتاهی و بلندی مصraع‌ها، قافیه، ساخت و صورت زبان و در صورت‌های شعر آزاد یا شعر نیمایی، شباهت زیادی دارند. خرمیان (۱۳۹۰) نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشدش در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه یاسوج با عنوان «نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی (نیمایوشیج و فروغ فرخزاد) و عربی (بدر شاکر السیّاب و نازک الملایکه)» به بررسی تطبیقی اصطلاح نوستالژی در شعر دو شاعر معاصر فارسی (نیمایوشیج و فروغ فرخزاد) و دو شاعر معاصر عربی (بدر شاکر السیّاب و نازک الملایکه) پرداخته است. حیدری و خرمیان (۱۳۹۵) نیز در مقاله خود با عنوان «شهر و روستا در شعر نیمایوشیج و بدر شاکر السیّاب» بر پایه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، مشترکات موجود در شعر این دو شاعر را در رویارویی با شهر و زندگی مدرن، بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته‌اند که هر دو شاعر با بیان برتری‌های روستا بر

شهر، به نکوهش شهر پرداخته و با پناه بردن به طبیعت، مسائل و دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خود را با توصیف زادگاهشان بیان کرده‌اند.

۲.۱ فرانسوا یوست و ادبیات تطبیقی

«فرانسوا یوست (۱۹۱۸-۲۰۰۱)، استاد فقید ادبیات تطبیقی دانشگاه ایلینوی آمریکا بود. وی اصالتاً سویسی بود و در دنیای زبان‌ها و فرهنگ‌های درهم‌تندیه، پرورش یافت. سرزمین مادری او محل تلاقی سه و یا حتی چهار فرهنگ مختلف بود و از این رو، با آثار نوشته شده به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی به آسانی، ارتباط برقرار می‌کرد. در میان تأثیفات متعدد یوست، کتاب درآمدی بر ادبیات تطبیقی (۱۹۷۴) از جمله مهم‌ترین آثار او در این حوزه به شمار می‌رود. او به صورتی نظاممند و به روشنی، در قالب مثال‌هایی کاربردی، مبانی ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا را ترسیم می‌کند.» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۴۹)

«از منظر پژوهشگران مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، فلسفه و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی است. آنان ادبیات را پدیده‌ای جهانی می‌شمارند که اجزای آن، یعنی ادبیات ملی، وحدتی اندام‌وار و انسجامی یگانه دارد. مکتب آمریکایی از دیدگاهی فراخ، به ادبیات تطبیقی می‌نگردد و با پذیرش عرصه ارتباطات و تأثیرات ادبی، به عنوان یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی این رشته، راه را برای مطالعات تطبیقی در زمینه نهضت‌ها، انواع ادبی (ژانر) و مضامین و بن‌مایه‌های ادبی می‌گشاید.» (یوست، ۱۳۸۶: ۳۹). فرانسوا یوست در این اثر، معتقد است: «حوزه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی به چهار گروه اصلی، تقسیم می‌شود: تأثیرات و تشابهات، نهضت‌ها و جریان‌ها؛ ژانرها و فرم‌ها؛ و بن‌مایه‌ها، تیپ‌های شخصیتی و مضامون‌ها.» (یوست، ۱۳۹۷: ۶۴) از نظر فرانسوا یوست «روابط ادبی که به واقع، گسترده‌ترین حوزه پژوهش ادبیات تطبیقی و دربرگیرنده بیشترین حجم تحقیقات است، خود به بخش‌های کوچکتری نظریه منبع یا منابع الهام ...، اقبال و پذیرش (پذیرش یا توفیق یا تأثیری که ادبیات یک کشور از ادبیات کشور دیگر کسب می‌کند)، و تصویر یا سراب (ایده درست یا نادرستی که ملتی از ادبیات ملت دیگر دارد) تقسیم می‌شود.» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۱)

یوست در خصوص ژانر و فرم می‌گوید: «در نقد ادبی معاصر، ژانر و فرم، از دید نظری، کاملاً مترادف‌اند. اما در عمل، اصطلاح ژانر، بار سنگین اشارات ضمنی کلاسیک و سنتی را به

دوش می‌کشد ... ژانر در بافت‌های فرهنگی مختلف، استفاده می‌شود. در مطالعات ادبی، از این واژه معمولاً^۱ در تقسیم‌بندی فهرست جامع ادبیات استفاده می‌شود؛ با نوع و دسته، هم‌معنی است و اغلب به مفهوم یک شکل یا قالب معیار است.» (یوست، ۱۳۹۷: ۲۰۶)

یوست در خصوص چهارمین گروه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی می‌گوید: «بن‌مایه‌ها، تیپ‌ها و مضمون‌هایی که در ادبیات ملّی، از اهمیت اساسی برخوردارند، ضرورتاً از مرزهای زمانی و سیاسی می‌گذرند؛ هرچند در مسیر این فرایند، ویژگی‌های منحصر به فرد خود را به کلّی، از دست نمی‌دهند، اما از رنگ و بویی جهانی برخوردار خواهند شد» (همان: ۲۴۰).

یوست به نقل از ای. اف. اسکات^۲ می‌گوید: «بن‌مایه، عبارت است از اندیشه‌های خاص یا عنصری بر جسته که در تمام اثر هنری، به چشم می‌خورد و بخشی از مضمون اثر را شکل می‌دهد. به علاوه، مضمون، موضوعی است که کسی راجع به آن، سخن می‌گوید. این عبارت، غالباً برای نشان دادن اندیشه اصلی به کار می‌رود.» (همان: ۲۴۱)

۳.۱ درباره «کریم قربان‌نفس‌آف»

«کریم قربان‌نفس‌آف»^۲ شاعری نوپرداز، مترجمی توانا و روزنامه‌نگاری نکته‌سنج بود که در هجدهم اکتبر سال ۱۹۲۹ میلادی در روستای «بیلانلی» از توابع بخش گوگ‌تپه ترکمنستان متولد شد. پس از مرگ پدر به شهر تجن کوچ کرده، تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراند و تحصیلات متوسطه را در روزهای سخت دوران جنگ دوم جهانی به پایان رسانید. در سال ۱۹۴۹ میلادی به خدمت سربازی رفت و در سال ۱۹۵۲ میلادی پس از بازگشت، در دوره شبانه دانشگاه دولتی مختار مقلى ترکمنستان تحصیلاتش را ادامه داد. پس از پایان تحصیلات عالی، به عنوان سردبیر، فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرد. وی در سن هفت‌سالگی اولین شعرش را سرود و خلاقیت ادبی خود را از زمان تحصیل آشکار ساخت. نخستین بار، شعر وی در روزنامه‌ای محلی به نام «کولخوز سیسی / ندای کالخوزچی» در دهه ۱۹۳۰ میلادی به چاپ رسید و پس از آن در نشریات سطح کشور آن زمان همچون «میدام طایار» (همواره آماده)، «توقماق» (باتوم) و غیره به نشر آثار خود پرداخت (عطاخانی، ۱۳۸۷: ۳۸). در سال ۱۹۴۲ میلادی و پس از ناکامی در عشق، شعر «یاشلیق دراما‌سی / عشق جوانی» را سرود که درباره

1.A.F.Scott

2 Kerim Gurbannepesov

عشق شکست خورده‌اش می‌باشد. این شعر در بین مردم بیشتر با نام «منینگ بیگیت واقیم، سینینگ قیز واقتینگ / دوران جوانی من، دوران دختری تو» مشهور می‌باشد و از سروده‌های محبوب وی در بین جوانان است که در سال ۱۹۶۸ میلادی به چاپ رسید و به زبان‌های مختلفی نیز ترجمه گردید و خواننده‌های معروف ترکمن بارها به شکل ترانه، آن را اجرا نموده‌اند و دستمایه اشعار فراوان دیگری نیز گشته است. «کریم قربان‌نفس‌آف» در دانشگاه آ.م. گورکی^(۱) ترکمنستان موفق به اخذ لیسانس ادبیات شد و به خاطر برخورداری از درک عمیق سیاسی، دو بار به نمایندگی مجلس انتخاب گردید (دیه‌جی، ۱۳۷۶: ۳). وی با کار در یکی از نشریات دولتی و قلم‌فرسایی در آن و نیز در اثر همکاری نزدیک با نویسنده‌گان و مترجمان مشهور ترکمنستان همچون «آنَا مُخْدَأْف»، «مِرِد صوفی آف» و «کاکا بای مُرَادْآف» در زمینه ادبی به تجارب گرانقدیری دست یافت که موجب نبوغ و درخشش ادبی بیشتر او شد (قاضی، ۱۳۸۴: ۳). از جمله فعالیت‌های ادبی او ترجمه است. وی علاوه بر ترجمه بیش از بیست کتاب از زبان مادری خود به دیگر زبان‌ها، آثار «شاندور پتوفی» (شاعر انقلابی مجارستانی)، «ق. کنیه» و «ج. پودار» را به زبان خود ترجمه کرده است. وی با بیشتر نویسنده‌گان و مترجمان مشهور ترکمن چون «آنَا مُخْدَأْف»، «الله‌بردی هایدی آف»، «بردی کربابایف»، «ب. سیتاکوف» و ... و با نویسنده‌گان و گویندگان روس و اوکراین ارتباط تنگاتنگ داشت. او لین مجموعه آثار او به نام «گویجومنگ گوز باشی / سرچشم‌های نیروی من» در سال ۱۹۵۱ میلادی منتشر شد. او بعد از مدتی اندک، در سال ۱۹۵۳ میلادی مجموعه اشعار «سال‌دات یوره‌گی / قلب سریاز» را به مشتاقان آثار خود عرضه نمود که نشانگر غنای اندیشه وی در بیان مفاهیم و موضوعات مختلف بود. وی از جمله شاعران پرکاری است که طرفداران زیادی دارد و علی‌رغم شعرهای نسبتاً ضعیفی که در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی سروده است، بعدها رفته رفته توانست خود را به عنوان شاعری توانا بشناساند. سبک شعری وی متفاوت‌تر از دیگران و سرشار از بدایع و صناعات ادبی است (عطاخانی، ۱۳۸۷: ۳۸). اثر «قوشغولار و پایامalar / شعرها و منظومه‌های داستانی» (۱۹۵۸ میلادی) بیانگر تکامل شاعری اوست. شاعر با خلق منظومه‌های معروف خود، سبک خاصی را در ادبیات ترکمن به وجود آورد (قاضی و عطاگزلى، ۱۳۸۰: ۷). منظومه داستانی «تایمازبaba» (۱۹۶۰ میلادی) نیز به عنوان اثری مبتکرانه دارای جایگاه خاصی در ادبیات ترکمن است. «کریم قربان‌نفس‌آف» در سال ۱۹۶۱ میلادی یکی از معروف‌ترین آثار

خود را که به صورت نمایشنامه نیز اجرا گردیده است با نام «آتا و اوغیل/ پدر و فرزند» ارائه کرد. او در سال ۱۹۶۷ میلادی عنوان نویسنده خلق ترکمن (عنوانی که از سوی دولت به بهترین شاعران و نویسندهای امداد می‌شود) را از آن خود کرد و نشان ویژه‌ای از سوی دولت دریافت نمود (دیه‌جی، ۱۳۷۶: ۳). وی در سال ۱۹۷۷ میلادی کتابی با عنوان «قیرق/ چهل» را منتشر کرد که شامل تمامی اشعار سروده شده او بین سال‌های (۱۹۵۷-۱۹۶۷ میلادی) است.

«کریم قربان‌نفس‌آف»، اساساً در اشعار خویش به وقایع مشهور تاریخی و نقش‌آفرینان آن وقایع و نیز لحظه‌های ماندگار زندگی، نظر دارد. منظومه داستانی «قومدان تاپیلان یورگ/ دلی که از خاک پدید آمد» (۱۹۶۵ میلادی) سرگذشت دختر یتیم صحرا و برادر اوست. اشعار وی مملو از احساسات لطیف شاعرانه‌ای است که آن‌ها را با قدرت هر چه تمام‌تری بیان داشته است. شاعر، اشعار و منظومه‌های او اخر عمر خود را در کتاب‌های «انصاف بیلن انسان/ انصاف و انسان»، «یورگ پایاماسی/ منظومه دل»، «رباعی پایاما/ رباعی، منظومه»، «اوغول/ فرزند» و «وپا/ وفا» آورده است. شاعر، دارای احساسی قوی و سالم است، به طوری که همین احساس، او را به تکامل وصف‌ناشدنی در ادبیات ترکمن رسانده است. دو اثر حجیم «کریم قربان‌نفس‌آف» به نام‌های «توپراق/ خاک» (۱۹۷۸ میلادی) و «منزیل/ منزل» شاهد این مدعای است. از دیگر آثار او می‌توان به «عیال باخشی/ زن نوازنده» (۱۹۷۲ میلادی)، «عمر» (۱۹۷۵ میلادی)، «روزهای تلخ، روزهای شیرین» و «منظومه‌های بهار» اشاره کرد. برخی از آثار او برای مخاطبین کودک و نوجوان است که از جمله این آثار می‌توان به «بیله نظرجان» و «تبیل و بخت» (۱۹۵۳ میلادی) اشاره نمود. او به شعر ترکمن خدمات شایانی نموده و جزو معدود شاعران صاحب سبک شعر ترکمن به شمار می‌رود. او که دارنده نشان بین‌المللی «مختومقلی» است به خاطر اشعار جذاب خویش محبوبیت خاصی در بین مردم ترکمن پیدا کرده است و از این حیث، در بین ترکمن‌ها به «کریم آقا» مشهور است. اغراق نیست اگر بگوییم از شاعران معاصر ترکمن کسی نیست که به منزلت و ارزش ادبی او رسیده باشد، مخصوصاً در زمینه شعر و شاعری که قدرت و توانایی و خلاقیت او زبانزد تمام شاعران و هنرمندان معاصر است. این شاعر بزرگ ترکمن، سرانجام در یکم سپتامبر ۱۹۸۸ میلادی در سن ۵۹ سالگی دارفانی را وداع گفت.

۱.۴ بررسی تطبیقی آثار و اندیشه‌های نیما و کریم قربان‌نفس‌آف بر اساس طبقه‌بندی یوست

بررسی و مقایسه آثار «نیما یوشیج» و «کریم قربان‌نفس‌آف» فتح بابی است برای تداوم تطبیق و مقایسه آثار شاعران ادبیات فارسی و ادبیات ترکمنی. همچنین می‌تواند به شناساندن افکار و اندیشه‌های این دو شاعر بزرگ به دوستداران شعر و ادب کمک کند. وجود تشابهات زیادی که در زندگی و آثار و تفکرات این دو شخصیت برجسته مشاهده می‌شود، موجب گردید تا نگارنده، این موضوع را با جدیت تمام پیگیری نماید تا بتواند روش‌نگر زوایای خاموش اندیشه‌های این دو شاعر در حوزه ادبیات فارسی و ترکمنی باشد و شباهت‌های فکری و تئوریک و مضامین شعری این دو شاعر را در قالب ادبیات تطبیقی بازگو نماید. قلمروهای پژوهش در ادبیات تطبیقی را به چهار حوزه اصلی تقسیم کرده‌اند: ۱. روابط ادبی: شباهت‌ها و تأثیرات؛ ۲. جنبش‌ها و مکتب‌ها و جریان‌های ادبی؛ ۳. انواع و آشکال ادبی یا ژانرهای فرم‌ها؛ ۴. بُن‌مایه‌ها، تیپ‌ها، و مضمون‌های ادبی (یوست، ۱۳۹۷: ۱۰). این قلمروها گهگاه با هم تداخل دارند و بدیهی است که گاه نمی‌توان مرز مشخصی بین آن‌ها ترسیم کرد. اکنون به بررسی شعر دو شاعر از منظر همین تقسیم‌بندی چهارگانه می‌پردازیم.

۱. روابط ادبی: شباهت‌ها و تأثیرات

هر دو شاعر، روستازاده هستند. نیما در دهکده یوش زاده شد و کریم قربان‌نفس‌آف نیز زاده روستای ییلانلی از توابع گوگ‌تپه است. هر دو برای ادامه تحصیلات‌شان به شهر می‌روند؛ نیما به تهران و کریم به عشق‌آباد می‌رود. پس از پایان تحصیلات عالی، هر دو به فعالیت مطبوعاتی می‌پردازند. کریم علاوه بر همکاری قلمی با نشریات، عنوان سردبیری یک مجله را هم یدک می‌کشد و نیما با نوشتن مقالات و سروdon اشعار مختلف، با مجلات زمان خودش همکاری قلمی دارد. ضمن این که هر دو شاعر در بردهای از دوران شاعری خود افکاری چپ‌گرایانه داشتند که این افکار در اشعار کریم قربان‌نفس محسوس‌تر است.

نامه‌های نیما و مباحث تئوریک وی در سایر آثار و مقالاتش نشانگ نظریات اوست و نظرات کریم را هم می‌توان در آثار متورش همچون «یادداشت‌های فصل گرم (تابستان)» و یا «یادداشت‌های فصل پاییز» مشاهده کرد. نیما در جوانی عاشق دختری به نام هلنا شد، اما به دلیل اختلاف مذهبی نتوانست با وی ازدواج کند، پس از این شکست، او عاشق دختری روستایی به نام صفورا شد و می‌خواست با او ازدواج کند اما دختر، حاضر نشد به شهر بیاید.

بنابراین عشق دوم نیز سرانجام خوبی نیافت. نیما برای رهایی از عشقِ بر باد رفته‌اش، به سراغ دانش و هنر رفت (آرین پور، ۱۳۷۹: ۴۶۷/۲). می‌گویند نیما صفورا را هنگام آب‌تنی در رودخانه دیده بود. این منظره شاعرانه و شکست عشق پیشین، الهام‌بخش او در سروdon افسانه بوده است. «کریم قربان‌نفس‌آف» نیز در سال ۱۹۴۲ میلادی و در چهارده سالگی و پس از ناکامی در عشق، شعر «یاشلیق دراماسی / عشق جوانی» را سرود که درباره عشق شکست‌خورده‌اش می‌باشد. این شعر در بین مردم، بیشتر با نام «منینگ ییگیت واقتیم، سینیگ قیز واقتینگ / دوران جوانی من (پسر) و تو (دختر)» مشهور می‌باشد و از سروده‌های محبوب وی در بین جوانان است که در سال ۱۹۶۸ میلادی به چاپ رسید و به زبان‌های مختلفی نیز ترجمه گردید و از لحاظ شهرت، همپای شهرت افسانه نیمات است. اما با یک تفاوت و آن این که نیما در افسانه، خود را عاشقی می‌داند که آماده فدا شدن برای معشوق است و در لابای شعرش به خصوصیات عشق و خطرات و سایر متعلقات عشق می‌پردازد، اما کریم در یاشلیق دراماسی عاشقی است که معشوق به او توجهی ندارد و همواره او را پس می‌زند و او را از وصال خود محروم می‌دارد، بنابراین در عشق خود شکست خورده و تنها خاطراتی از آن برای شاعر عاشق‌پیشه باقی می‌ماند و به همین علت با سوزناکی و التماس خاصی به تشریح عشق زمینی خود می‌پردازد. به همین علت تفاوت‌های زیادی بین افسانه و یاشلیق دراماسی وجود دارد؛ از جمله این که: نیما در افسانه می‌گوید:

ای فسانه، فسانه، فسانه!

ای خدنگ تو را من نشانه! (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۵۲).

یعنی شاعر خود را آماج تیر عشقِ معشوق می‌داند، اما کریم قربان‌نفس در یاشلیق دراماسی می‌گوید:

قانگالینگ اویوندا – تجن ده قالدی،

منینگ ییگیت واقتیم، سینیگ قیز واقتینگ،

«خاطرات عشق من و دوران جوانی و عشق ورزی ما در دره «قانگال» در تجن جا مانده است»

اوچ گچمز ییلعنيلانگ ایچینده قالدی،

منینگ ییگیت واقتیم، سینیگ قیز واقتینگ،

«خاطرات عشق من همچو تیری که قدرت عبور از لای درختچه‌های انبوه گون را ندارد، در تجن جا مانده است» (قریان نفس، ۱۳۸۰: ۹۲).

اما وجه شباهت‌های این دو منظومه نیز، کم نیست. در همین اوّلین بیت از منظومه یاشلیق دراماسی کریم به نام‌های محلی مکان زندگی‌اش در نوجوانی و جوانی یعنی تجن و دره «قانگال» اشاره می‌کند و این احتمال وجود دارد که در همین دره برای اوّلین بار کریم، عاشق شده باشد و گرنه دلیل دیگری برای ذکر آن در ابتدای شعر نمی‌توان ذکر کرد و آن طور که خود شاعر اظهار می‌دارد عشق او در این دره جا مانده است. این ویژگی مشخص، یعنی ذکر اسامی مکان‌های بومی محل زندگی شاعر را در شعر نیما نیز می‌بینیم. برای نمونه به این موارد توجه کنید:

یاد دارم شبی ماهتابی

بر سر کوه «نوین»^۱ نشسته، ...

یاد می‌آوری آن خرابه،

آن شب و جنگل «آلیو»^۲ را ...

بر سر کوه‌های «کُپاچین»^۳

نقطه‌ای سوخت در پیکر دود، ...

ایستاده است، ایستاده گویی

آن نگارین به ویران «ناتل»^۴ ...

بر سر سبزه‌ی «بیشل»^۵، اینک

نازینی است خندان نشسته، ... (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۶۶-۵۴)

به همین ترتیب، اسامی خاص گیاهان بومی مناطق زندگی هر شاعر در شعرشان بازتاب یافته و البته این بازتاب با شباهت‌هایی نیز همراه است. کریم در بیت دوم شعر که در بالا هم بدان اشاره شده است، عشق خود را به تیری که در میان درختچه‌های انبوه گون یا گز (ییلغین)

^۱ نوین کوهی است بین نور و کجور در مازندران.

^۲ نام جنگل و مرتعی در کجور.

^۳ نام کوهی نه چندان بلند در یوش.

^۴ یا: ناهیدتل، شهری قدیمی در نزدیکی آمل.

^۵ جلگه‌ی حاصلخیزی در یوش.

در دره «قانگال» مانده است، تشبیه می‌کند. نیما نیز در برابر «ییلغین»، از «گُرگویچ» (نوعی گیاه با گل‌های خاکستری) نام می‌برد که در دره‌ای تنگ گل کرده است و این گیاه، نمادی است از عشقی شکُفته که با دلربایی در دره‌ای تنگ (استعاره از قلب عاشق) گل کرده است:

گفت با من که: «ای طفل محزون!

از چه از خانه‌ی خود جدایی؟

چیست گمگشته‌ی تو در این جا؟

طفل! گل کرده با دلربایی

کُرگویچی در این دره‌ی تنگ». (همان: ۵۵).

تفاوت بین محل زندگی دو شاعر را نیز از درون همین اشعار می‌توان یافت که حکایت از تأثیر مکان‌ها در زندگی شاعران و شعر آن‌ها دارد. تجن، شهری است در نزدیکی بیابان قره‌قروم که رودخانه تجن (ادامه هریرود) نیز به ریگزارهای آن می‌ریزد و در آنجا فرو رفته و پایان می‌یابد. زندگی در دشت و صحراء موجب شده تا شاعر ترکمن از کلمات و اصطلاحات خاص صحراء استفاده کند؛ مانند همین گیاه «ییلغین»، یا اصطلاح «اوی» که به دره‌های کوچک تپه-ماهورها اطلاق می‌شود که به هنگام بارندگی، محل جاری شدن آب باران است. از این جمله است: «بورگوت» (شاهین)، «توقای» (بیشه‌زار)، «تیکن» (خار) و ... در شعر کریم قربان‌نفس. اما شعر نیما را جدای از نام مکان‌ها، با کلمات و عباراتی همچون «دره‌ای سرد و خلوت نشسته»، «دره‌ای تنگ»، «شاخی و شاخساری»، «آشیانه»، «لب چشم و رودخانه»، «در بر گوسفندان»، «با سبزه جویاران»، «در بُنِ صخره کوه‌سaran»، «گلِ نار»، «سبزه»، «یک گوزن فراری»، «کله چند بز در چراگاه»، «کله خُرد چوبین»، «توده برف»، «قله کوه»، و ... همراه می‌بینیم و بدین گونه محل زندگی او که کوهستان و مراتع سرسبز شمال است، برای ما مجسم می‌شود.

وجه تشابه دیگر این دو منظومه در قالب و ساختار شعری آن است. افسانه، منظومه‌ای است تغزّلی و با وزن «فاعلن فاعلن فاعلان» که هر پنج متراع، قطعه‌ای جداگانه را تشکیل می‌دهد و وصفی یا حالی جدا از پیش و پس شعر در آن گنجانیده شده و به این طریق مخمّس است. متراع دوم و چهارم، قافیه دارند و متراع‌های دیگر آن آزاد هستند (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۵). یاشلیق دراماسی نیز مانند افسانه از قطعات جداگانه تشکیل شده است متنها با چهار

مصراع و همانند رباعی که البته سه مصراع اول، قافیه دارد و مصراع آخر، عبارتی جدا و هم وزن و با مصراع آخر باقی قطعات هم قافیه هستند. ولی نحوه سکته و پایان بخشی به هر قطعه تقریباً شیبیه کاری است که نیما در افسانه می‌کند.

۲. جنبش‌ها و مکتب‌ها و جریان‌های ادبی

درباره گرایش‌های فکری و مکتبی دو شاعر، قبل از هر چیز باید به تقسیم‌بندی این مکاتب اشاره کرد، بدین صورت که در این پژوهش، مکاتب فکری و شعری دو شاعر را به دو بخش سیاسی و ادبی باید تقسیم نمود. درباره گرایش‌های سیاسی باید اظهار داشت که هر دو شاعر، تفکراتی چپ‌گرایانه دارند اما زیاد آن را بروز نمی‌دهند و آشکارا آن را به زبان نمی‌رانند مگر در برخی موقع. این اظهار در اشعار نیما همراه با به‌کارگیری نمادهای مختلف بر ضد ظلم و حمایت از طبقه کارگر و رنجبر و در اشعار کریم با نمادها و کلمات مرتبط با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - کمونیستی همچون داس و چکش و كالخوز و رنگ سرخ و تفکرات انترناسیونالیستی (جهان‌وطنی)، همراه است. نیما از نظر سیاسی نیز تفکرات چپ‌گرایانه داشت، به طوری که با نشریه ایران سرخ یکی از نشریات حزب کمونیست ایران (در دهه ۱۹۲۰م.) که برادرش لادبن سردبیر آن بود و در رشت چاپ و منتشر می‌شد همکاری قلمی داشت و اشعارش در نشریات چپ‌گرای این دوران منتشر می‌گردید (ابراهیموف، ۱۳۶۰: ۱۲۸). کریم نیز مرد سیاست بود و به علت آگاهی و سیاستمداری اش دو بار به عنوان نماینده مجلس انتخاب گردید. این مسئله، حقیقت دارد که هر دو شاعر، گرایشی سوسیالیستی و کمونیستی داشتند، اما آن‌چه این دو را به سوی سوسیالیسم و در نهایت، کمونیسم سوق می‌داد، دل‌بستگی آن‌ها به طبقات فرودست جامعه، و ضدیتشان با استثمار و بهره‌کشی بود، نه مبانی فلسفی این مکاتب. کریم از منظر آموزه‌های لنینیستی و استالینیستی به وطن و ملیت می‌نگرد و نیما هوشمندانه افکار خود را در زیر لایه‌ای از نمادها و ترکیبات دشوار، مخفی می‌دارد. یکی از بارزترین نمونه‌های گرایش به سوسیالیسم و کمونیسم به ویژه تفکرات سرخ اتحاد جماهیر شوروی در اشعار کریم قربان‌نفس، شعر «آدامینگ قاسامی / قسم انسان» است که به سبکی نو سروده شده

است. در این شعر، کریم به عنوان شاعری متعهد و بالاتر از آن، انسانی فدکار و میهن‌پرست قسم یاد می‌کند تا از وطن و ناموس خود در برابر ظلم و بدی‌ها محافظت کند:

عزیز یرجمالیم، مهربان یریم، «ای «زیبا زمین» من! ای خاک مهریان!»
ینه عاشیقنگ دان، «باز هم از دلدادهات،»
شیله قاسام آل: «این قسم را بپذیر:»

سن بیر زادی گوم مه ک لیگی اینانسانگ، «اگر تو باور بداری که چیزی را خاک کنی،»
من اول زادی گورام بیلن گومه رین. «با تن خوبیش خاکش خواهم کرد.»

سن بیر زادی دیم مق لیگی اینانسانگ، «اگر سکوت را ترجیح دهی،»
آغزیم، بورنوم، خامیم بیلن دیمه‌رین. «بر دهان و چشمان و پوستم، مهر سکوت خواهم زد.»

سنی قوراپ یورکام ساتاشسا بیر اوت، «به گاه حراست از تو، اگر به آتشی بر خورم،»
من اول اوت دا گورام بیله اورارین «من با تمام وجود خود را به شعله خواهم زد.»
اویت منی یاندیرماز یاندرايسا-دا، «آتش نخواهدم سوزاند و اگر چه بسوزاند،»
اویت ایچینده بایداق بولیپ دورارین. «در میانش همچون پرچمی به اهتزاز درخواهم آمد.»
ییقیلمان دورارین. لولار دورارین. «موج خواهم خورد، بی آن که فرو افتم.»
بیردهن اولاًیسم-ده یتیپ آجالیم، «اگر روزی مرگم از راه در رسد،»
منینگ سندنهن قاچیپ گتیچک یریم یوق. «باز هم مرا مجال جدایی از تو نیست.»
ینه یاتجاق یریم، «باز هم خوابگه من،»

مله قوجاغینگ. «آغوش توست.» (قربان‌نفس، ۱۳۷۶: ۵۷-۵۶)

اما این وطن، کدام است؟ زادگاه شاعر؟ تجن؟ جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان؟ اتحاد جماهیر شوروی؟ و یا جایی دیگر؟ در این شعر، جهان به عنوان وطن شاعر مطرح می‌شود. همان دیدگاه انترناسیونالیستی شوروی سابق که شاعر در پرتو تفکر آن، همه روی زمین را وطن خود می‌داند. دقیقاً به همین علت است که بازتاب کلمه دنیا را در این شعر به وفور مشاهده می‌کنیم:

دنیانینگ یوزینده گوزل‌لر کوپ دور «در این جهان، زیبارویان، فراوان هستند». یا:

دنیانینگ یوزینداکی اهلی آقاج‌لار «تمام درختان دنیا». یا:

دنیانگ یوزینداکی اهلی دریالار «تمام رودهای دنیا» ولگalar، دن ای لار، آمی دریالار، «ولگا»ها «دونای»ها و «جیحون»ها». یا:

منینگ یرجمالیم پاراختات بولسون «زمین زیبای من در امن و امان باشد». و یا:

عزیز یرجمالیم، مهربان یریم «ای زیبا زمینِ من! ای خاک مهربان!».

او بستر خود را آغوش قهوه‌ای زمین می‌داند. البته کریم در جایی از شعر، طوری بیان می‌کند که انگار وطن او شوروی و شرق اروپاست و این از عبارت «مسکوا دان اوغراب، برلینه آشیپ» (از مسکو حرکت کردم تا به برلین رسیدم) یا «از مسکو تا برلین» مشخص می‌شود که البته می‌تواند اشاره به جنگ روس و آلمان نیز داشته باشد هر چند که کریم در سایر اشعارش از تجن و ترکمنستان نیز به عنوان وطن یاد می‌کند همچون شعر «قوشغی لاریما» که در آن می‌سراید: دنیادا ترکمنیستان، دیلیان ایلیم بارقا... «تا زمانی که در دنیا و در خطه ترکمنستان ایل و تبار من هستند ...».

نیما نیز تفکراتی این‌چنینی از خود بروز داده است: «چشم‌انداز نگاه نیما آفاق بلند و بی‌انتهای همه عالم بود و تنها به فکر خانه و کاشانه شخصی خویش نبود، زیرا چنان که در آثارش می‌گوید و خود نیز تصريح کرده است، همه دنیا را خانه خود می‌دانست.» (لاهوتی و طاهباز، ۱۳۶۸: ۱۹۶). اما در منظومه افسانه، بعضًا می‌بینیم که افسانه همان سرزمین و وطن شاعر است که با او سخن می‌گوید. منظور ما از وطن در این جا مفهوم انتربالیستی آن است و در ادامه و در بخش بُن‌مایه‌ها و موتیف‌ها دوباره به بحث وطن در اشعار دو شاعر خواهیم پرداخت. اما از سایر مفاهیم و نمادهای خاص در این شعر می‌توان به داس و چکش در ابیات زیر اشاره کرد:

اول دیدی: «بولاری اریدأسِنگ سن، او گفت: «اگر این‌ها را ذوب کنی،»

میلیون چه‌کیش، میلیون تراکتور چیچجاق «میلیون‌ها چکش و تراکتور می‌توان ساخت.»

... اوق‌لاردان یاساندیم مونگ میلیون اوراق، «از گلوله‌ها هزاران داس پدید آوردم،»

ینه- ده یاساندیم مونگ میلیون چکش «و میلیون‌ها چکش.»

صدای دفاع کریم از فقراء، در هم شکستن بنیان اقتصاد سرمایه‌داری با داس و چکش کارگران و ندای برابری و عدالت در اشعار او طین‌انداز است. داس، نماد ابزار دهقان و چکش نماد ابزار کارگر، که در کنار یکدیگر نماد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تشکیل

می‌دهند، در اشعار کریم اگر چه کم اما بسامد دارد. این تفکر داس و چکشی بسیار پیش‌تر از کریم، در ایران نیز رسوخ کرده بود. «در پایان جنگ اول جهانی، انقلاب بلشویکی روسیه منطقه را تکان داد. طلیعه دولت سوسیالیستی پدیدار می‌شود و محیط امیدوارکننده‌ای برای رنجبران و زحمت‌کشان پدید می‌آورد. سرمایه‌داری جهانی در برابر آن موضع می‌گیرد و از این زمان به بعد کشاکش کار و سرمایه، کارگر و سرمایه‌دار آغاز می‌شود. اندیشه‌های سوسیالیستی که از مدت‌ها پیش در بعضی از لایه‌های جامعه ایران رخنه کرده بود و به ویژه در برنامه‌های حزب دموکرات مجلس دوّم راه یافته بود، این بار هستی بیشتری می‌گیرد و به پرورش سنت فرهنگی خود می‌پردازد و ذهن و ضمیر و زندگی شماری از شاعران را به خود وا می‌دارد و فضایی مساعد برای پشتیبانی از زحمت‌کشان می‌پروراند.» (آذند، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

نیما نیز از طوفان این حوادث برکنار نماند. تفکرات چیگرایانه او در قالب اشعار و نوشه‌هایش در نشریات حزب کمونیست آن دوران به چاپ رسید. اما نیما آن جنبه از تفکرات کمونیستی را که بر برابر حقوق افراد جامعه تأکید دارد، در نظر داشت و مانند شاعران کمونیست و سوسیالیست آن روزگار همچون فرخی یزدی که در اشعارش معتقد است که استبداد را تنها با اتحاد داس و چکش (نماد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی) می‌شود از بین برد، فکر نمی‌کند. اما مانند شاعران متعهد دوره مشروطه از رسالت اجتماعی شعر خویش نیز غافل نمی‌ماند. انتقاد از فقر و نابرابری و مطرح کردن زخم‌های طبقات پایین‌دست جامعه و دفاع از محروم‌مان و زحمتکشان، مضمون اصلی آثار نخستین این شاعر اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تبعیض و ستم که لازمه قهری نظام طبقاتی و مناسبات اجتماعی ظالمانه است در نگاه او به هر شکلی محکوم است. مسئله نظام طبقاتی و آثار مستقیم آن بر اجتماع، پدیده‌ای است که در نظام‌های استبدادی خودمحور، ذهن شاعر بامسئولیت و متعهد را هرگز رها نمی‌کند. خاطر پردرد کوهستان که هرگز رویدادها و دگرگونی‌های مهم سیاسی - اجتماعی عصر خود را نادیده نمی‌گیرد از بیان این معضل بزرگ اجتماعی در اشعارش به راحتی عبور نمی‌کند و بیان می‌کند: «نه، من این قدر خوشبخت نیستم که قلب من، مرا آسوده بگذارد.» (طاهباز، ۱۳۸۷: ۵۲۱). نیما به تعبیری عامیانه، سیاسی نیست و کاری به سیاست ندارد ولی به تعبیری نیمایی هرگز از وارسیدن درد دیگران غفلت نمی‌کند و از نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت‌ها که سبب پدید آمدن طبقات اجتماعی محروم از هرگونه لذت زندگی می‌شود به راستی می‌نالد.

نیما در «شعر مَحْبُس» طبقه فقرای محبوس را به تصویر می‌کشد، طبقه‌ای که در جامعه دیکتاتوری نشانی از زندگی و زنده بودنشان دیده نمی‌شود و اگر هم تلاشی برای معاش خود و فرزندانشان کنند در نهایت، حاصلش افتادن در دخمه‌ای چون قفس است با موی ژولیده و جامه‌های پاره و بی‌خبری از وابستگان، چرا که جرم و گناه آن‌ها ریشه در «نیاز انسانی» دارد و مرگ برای «هرزه‌درايان» سزاست:

گفت سرباز دَمَى که: سزاست

مرگ هر آدمی که هرزه‌دراست (نیمايوشیج، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

فراخوانی مردم به اتحاد و ایمان به نیروی نهفته در مردم شبهه به افکار انقلابی کمونیستی است که همراه با افکار سوسیالیستی تا سال ۱۳۳۲ شمسی به شدت، ذهن روشنفکران را به خود مشغول می‌داشت. این، درست است که نیما افکاری چپ‌گرایانه داشته و با نشریات حزب کمونیست نیز همکاری نزدیک داشته است و حتی برادرش سردبیر یکی از این نشریات بوده و عاقبت به روسیه گریخته و در آنجا درگذشته، اما نیما نه مثل فرخی یزدی بود و نه مثل ابوالقاسم لاهوتی («کریم قربان‌نفس‌آف») به واسطه قرابت فکری با لاهوتی، با اشعار او آشنا بوده و حتی شعری از او را با نام «حقیقتینگ گوزله‌گینده / در جستجوی حقیقت» به ترکمنی ترجمه کرده است. آن‌ها شوروی و مکتب سوسیالیسم و استالین را قبله عالم و راه نجات بشر می‌دانستند. حتی لاهوتی، افکاری مارکسیستی و ماتریالیستی داشت به طوری که در برهه‌ای از دوران شاعری‌اش در شوروی به نفع خدا نیز پرداخته بود.^۱ نیما بر خلاف پیشروان این مکاتب یعنی لنین و استالین که بر این عقیده بودند که «باید علیه مذهب بیداد کرد»، سخت معتقد به مذهب و از عاشقان و محبتان حضرت علی (ع) بود.^۲ نیما آگاه است، حقیقت را دریافت و مسیر روشن هدایت را در مقابل دیدگان خود دریافته بود. این را می‌توان از لابلای اشعار و یادداشت‌هایش فهمید همان گونه که مخالف «زان پل سارتر» و مکتب آگزیستانسیالیسم او بود: «می‌گویی حقیقی نیست. (انکار خدا می‌کند سارتر) همین‌قدر که توجه کردی، اقرار تو انکار تو، انکار تو چون اقرار است. آسوده که در بنیان وجود. ایمان تو و انصراف و انحراف تو هر

^۱ با این همه هر بند بگویید که خدا هست بایست که با مشت بکوبی دهش را (lahooti، ۱۳۵۸: ۸۸۴).

^۲ رجوع کنید به: ۱- مدح مولای متقيان علی (ع) در قالب قطعه که در روز عید غدیر سروده است (نیمايوشیج، ۱۳۸۹: ۸۷۱) و ۲- در وصف بهار و منقبت مولای متقيان علی (ع) در قالب قصيدة (همان: ۸۹۱-۸۸۹).

دو یکی است.» (یوشیج، ۱۳۸۸: ۱۳). همچنین به تفکرات مادی‌گرایانه و ماتریالیستی مکاتب لنینیسم و مارکسیسم نیز اعتقادی نداشت: «می‌گویند علوم سطحی و عمومی، کمک به تعلیم تجربی کرده است. بعد علوم تجربی، علوم عقلی را ساخته است. همین علوم سطحی از طرف دیگر دانش‌های حضوری و شهودی و قلبی را ساخته است. از راه این حضور قلب است که انسان درباره اصل وجود، فکر می‌کند. دانش‌های مادی در خصوص وجود واجب حرف‌هایی که می‌زند مرا اقناع نمی‌کند.» (همانجا).

اما نکته مثبت و مشترک هر دو شاعر، در بازگشت و پشت کردن به کمونیسم و اهداف منفی سوسیالیسم شوروی است. نیما در اوایل قرن جدید (سال‌های ۱۳۰۰ هجری شمسی) از کمونیسم دوری می‌جوید و به کنج انزوا پناه می‌برد و به سروden شعر مشغول می‌شود. کریم نیز بعدها در سال‌های ۱۹۶۰ میلادی که فضای ادبیات در ترکمنستان بازتر شد و به دنبال آن، چهره‌های ممتاز دیگری چون بردى نظر خدای نظرف و قربان نظر عزیزآف در کنار او ظهرور کردند، دوران سیاه کمونیستی را در اشعارش می‌کوبد. به ویژه در منظومه «آکتوال پایاما یا-دا قوشغولار چمنی» (منظومه حقیقی یا بوستان اشعار) که در آن به بیان فرهنگ در حال انقراض ترکمن می‌پردازد، فرهنگی که در دوران مخوف کمونیستی به مسلح کشانیده شده است و شاعر با اشعار خود بر این ظلم و جور می‌تازد و خواهان حفظ ارزش‌های قومی و فرهنگی ترکمن است. علی‌رغم این موارد، کریم با احتیاط گام بر می‌دارد، چرا که جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان هنوز هم به اتحاد جماهیر شوروی وفادار است، لذا در این منظومه با استادی تمام در لفافه پنهان اشعارش به حکومت کمونیستی آن دوران هجوم می‌برد. اما در پایان منظومه و آن‌جا که می‌خواهد درباره «عقیده» صحبت کند، سخنانش را به صراحة بر زبان جاری می‌سازد:

عقیده- مستانیق، بوروکرات‌چیلیک،
اوغرولیق، مکرلیک، طاراپارزلیک،
عقیده، گچنینگ اینگ یاغشی‌سین
سایلاماق، یامانین قایتالاماژلیق
عقیده دیمکلیک یانگقی باتان گون،
ادیل یانگقی اؤتن سکونت هم مینوت،

اول-شو گونه دنائگپ دوینی اولچهمک

اول حاضریه بویسانچ ارتیره امید (قربان نفس، بی‌تا: ۸۰).

خلاصه کلام کریم در این شعر این است که عقیده، هر چیزی می‌تواند باشد چه خوب و چه بد. عقیده می‌تواند بوروکراسی باشد، دزدی باشد، حیله و فریب و نیرنگ باشد اما مهم‌تر از همه می‌تواند انتخاب راه‌های خوب گذشتگان و پشت کردن به بدی‌ها باشد. عقیده، همان خورشید غروب کرده است، همین دقیقه و ثانیه‌ای که گذشت؛ عقیده، مقیاسی است برای امروز و امیدی برای فردا ...

اما در خصوص مکاتب شعری، باید گفت که نیما یوشیج تا پایان زندگی از تأثیر شعر اروپایی و جنبش‌هایی همچون سمبولیسم، سوررئالیسم و اکسپرسیونیسم رها نشد. در نتیجه، شعر وی از جریان عادی زندگی به دور افتاد و خاص طبقه علاقه‌مندان شعر دشوار شد. لذا شعر نیما که بنیادش به خصوص بر تأمل و تعقل بود، هرگز در میان مردم گسترش نیافت (دستغیب، ۱۳۵۷: ۹۴).

۳. انواع و آشکال ادبی

هر دو شاعر مورد مطالعه در این مقاله، شاعرانی نوپرداز هستند که در فرم درونی و بیرونی اشعار دست برده‌اند. به ویژه نیما که به «پدر شعر نو» هم معروف گشته است. علاوه بر آن هر دو شاعر، نظریه‌پردازان ادبی قدرتمندی هستند و تئوری‌های بحث‌برانگیزی را در باب شعر ارائه داده‌اند که غالباً تحت تأثیر نمونه‌های اروپایی یا روسی آن بوده‌اند. برای مثال، «کریم قربان نفس‌آف» تحت تأثیر نظرات «شاندور پتوفی» شاعر بزرگ و انقلابی مجارستان قرار داشت و در باب نقش احساس در شعر نوشت: «استادان بزرگی چون پوشکین، گوته، گورکی، مایاکوفسکی و ... در مورد شاعران بی‌احساس، نظرات مختلفی ارائه داده‌اند. اما من تا به امروز به نظر غضبناکی چون نظر شاعر مجاری «شاندور پتوفی» برخورد نکرده بودم. او این‌چنین می‌نویسد: «آیا جاندار بدترکیبی چون شاعر بی‌احساس، یافت خواهد شد؟ هرگز! گناه متقد ناشی را خدا بخشد، من هم، اما گناه شاعر بی‌احساس را خدا هم نخواهد بخشد، من هم. بی‌عارترین، تبهکارترین و بی‌رحمترین جنایت‌کاری که هیچ امیدی به اصلاحش نیست، ممکن است در گذشت زمان اصلاح شود. اما شاعر بی‌احساس را هرگز و به هیچ وجه نمی‌توان

اصلاح کرد. او چیزی نیست که بتوان ساختش.» من چه نظریه جدیدی می‌توانم به نظریه این شاعر بزرگ بیفزایم؟ هیچ! هنگامی که هنوز حتی یکی از هزاران راز ادبیات بر من آشکار نشده است، بخت و اقبالی مانند آن‌چه در بالا آمد، در انتظار من نیز هست، و من از این قضیه بسیار هراسناکم.» (قربان‌نفس، ۱۳۷۷: ۳۲). هر چند که «کریم قربان‌نفس‌آف» در ادامه این گفته می‌گوید که: «بعد از نوشتن این سطراها غرقه در فکر شدم و از خود پرسیدم که راستی چرا یادداشت‌هایم را با چنین سخنانی شروع کرده‌ام؟» (همانجا) و جوابی به این پرسش خود نمی‌دهد، اما از این سخنان می‌توان برداشت کرد که شاعر، احساس را اولین شاخص برای شعر می‌داند و باقی موارد همچون وزن و قافیه در رده‌های بعدی اهمیت قرار می‌گیرند. نیما نیز بر این اعتقاد بود که التزام به تساوی مصraعها و قافیه‌ها، معانی عواطف و حتی تخیل و اندیشه شاعر را فدای خود می‌کند. وزن و قافیه اجباری مانند زنجیری، دست و پای احساس، عاطفه و حتی تخیل و اندیشه‌های شاعر را می‌بندد و او را وادر می‌کند که مطالب حشوی در بیت بیاورد. نیما در جایی می‌گوید: «شعرای قدیم - اگر چنانچه آثار شعری آن‌ها از نقطه‌نظر وزن و ارتباط آن با احساسات و حالات مختلف، تجزیه و تطبیق شود - به طوری که دیدیم آزادی حرف زدن را به قواعد نقلی فروخته بودند. بسیاری از اوقات، احتیاج داشتند که مطلب شعری خود را تمام ولی قافیه و الفاظ، تمام نشده و بلکه به واسطه یک مجبوریت بی‌جا و بی‌مناسبت - وقتی که در وسط بیتی یا مصراعی بودند - تا آخر بیت یا مصراع را مجبور می‌شدند که پر کنند.» (نیما یوشیج، ۱۳۳۵: ۷۴).

«مهدی اخوان ثالث»، نیما را بنیان‌گذار شعر نو معرفی می‌کند: «با اطمینان و یقین می‌گوییم که شعر نو راستین در زبان فارسی از وقتی پیدا شد که نیما یوشیج شروع به سرودن شعر کرد ... به هر حال، شعر آزاد از قیود را نیما به وجود آورد و راه را نشان داد، بی‌هیچ شکی» (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۵۸). به طور کلی، می‌توان گفت که نیما در پردازش نظری شعر نوی فارسی و همچنین آفرینش‌های هنری اش تحت تأثیر چهار لایه مختلف بوده است: «لایه اول، آثار شاعران فرانسوی همچون آرتو رمبو، استغان مالارمه، شارل دو بودلر، پل ورلن، پل والری، آلفرد دوموسه، شاتو بریان، فرانسوا لامارتین و دیگر نویسندگان و شاعران سمبولیست فرانسوی؛ لایه دوم: آثار نویسندگان و شاعران روسی همچون لئو تولستوی، فئودور داستایوسکی، الکساندر پوشکین، آنتوان چخوف، نیکلای گوگول و ماکسیم گورکی و ...، لایه

سوم: فرهنگ عامه و ادبیات بومی و محلی (طبری و مازندرانی) و لایه چهارم: فرهنگ کلاسیک فارسی مخصوصاً تصویرسازی نظامی در خمسه. (امین، ۱۳۸۴: ۳۵۵). نیما در لایه دوم کاملاً با تأثیرات این شاعران بر شعر «کریم قربان‌نفس» مشترک است، به ویژه تأثیرات پوشکین بر هر دو شاعر، محرز است. کریم قربان‌نفس مترجم اشعار زیادی از پوشکین به ترکمنی است و همواره جایگاه ویژه‌ای برای او در اشعارش در نظر گرفته است. در ایران هم جشن و همایش یکصد و پنجاه‌مین سالگرد تولد پوشکین با همت بزرگانی چون ملک‌الشعرای بهار برگزار می‌گردد که نشان از تأثیرگذاری بی‌چون و چرای این شاعر بر ادبیات آن دوران است. یک کار مشترک نیما و کریم قربان‌نفس، تحول در نظام و فرم بیرونی و درونی شعر است. نیما درباره وزن شعر اعتقاد دارد که: «به عکس، من سعی می‌کنم به شعر فارسی، وزن و قافیه بدهم. شعر بی وزن و قافیه، شعر قدیمی‌هاست. ظاهراً برخلاف این به نظر می‌آید اماً به نظر من، شعر در یک مصراج یا یک بیت ناقص است از حیث وزن، زیرا یک مصراج یا یک بیت نمی‌تواند وزن طبیعی کلام را تولید کند. وزن - که طنین و آهنگ یک مطلب معین است - در بین مطالب یک موضوع فقط به توسط «آرمنی» (هارمونی یا هماهنگی کلمات) به دست می‌آید. این است که باید مصراجها و ابیات دسته جمعی و به طور مشترک، وزن را تولید کنند. من واضح این آرمنی هستم ... این وزن را که مقصود من است، قافیه تنظیم می‌دهم. جملات موزیکی را سوا می‌کند. رئیس ارکستر است. اساس این وزن را ذوق ما حس می‌کند که هر مصراج چه قدر باید بلند یا کوتاه باشد. اوزان شعری قدیم ما اوزان سنگ شده‌اند ... وزن، نتیجه‌ی روابط است که بر حسب ذوق، تکوین گرفته‌اند. وزن، جامد و مجرد نیست و نمی‌تواند باشد. وزنی که من به آن معتقدم، جدا از موزیک و پیوسته با آن جدا از عروض و پیوسته به آن فرم اجباری است که طبیعت مکالمه ایجاد می‌کند ... موزیک (موسیقی) ما سوبژکتیو (ذهنی و درونی) است و اوزان شعری ما که بالتّبع آن سوبژکتیو شده‌اند، به کار وصف‌های ابژکتیو (واقعی و ملموس)، که امروز در ادبیات هست، نمی‌خورد. در عین حال اوزان قدیم، مثل اشعار قدیم، زیبایی نوع خود را دارند ... هم من معطوف بر این است که زیبایی مطلوب را به اوزان شعری بدهم.» (نیما یوشیج، ۱۳۵۱: ۶۲-۵۹).

این هارمونی که مورد نظر نیماست، در نظریات کریم هم دیده می‌شود: «کریم در دقّت و توجه به وزن شعر در حق شاگردانش بسیار سخت‌گیر و تُندرفتار بود و حتی یک سر سوزن

اشتباه را هم نمی‌بخشید. در سال ۱۹۷۲م. در تماسی که با «خدای بردی دیوان‌قلی‌آف» داشت نسبت به ایرادات منظومه «یاش کمونیستی» (کمونیست جوان) به او متذکر می‌شود که در اشعاری از این منظومه همچون «واطان» (وطن)، «پاراحات‌چیلیق» (امنیت)، «سویگی اولوم» (مرگ عشق) و «یتیم حافظ» (درباره یتیم) وزن اشعار را به بازی گرفته‌ای و قافیه‌ها را پس و پیش کرده‌ای، بدون این که به هارمونی (سازش، تناسب، هماهنگی و هم‌آوایی کلمات) توجه داشته باشی. معنی را رها کرده‌ای و نظری به گذشتگان نکرده‌ای و این مثل آن می‌ماند که چشم‌هایت را بسته باشی و توجهی به پشت سرت نداشته باشی در حالی که معنی در پشت سرت (یعنی در شعر گذشتگان) است. این مسئله اصلاً چشم‌نواز نیست. اگر این مسائل را در نظر نداشته باشی و رعایت نکنی، تک‌ستاره‌های روشی را هم که در لابلای اشعارت دیده می‌شود، به خاطر این ضعف‌ها به چشم نخواهند آمد.» (دیوان‌قلی‌آف، ۱۹۹۲م: ۳۹۷).

نیمایوشیج، اوّلین کسی است که در صدد برآمد تا به صورت منسجم و مبتنی بر بنیان‌های نظری خلاً انسجام شعر را پر کند و با ارائه مصداق‌های عینی شعری، لزوم رعایت فرم درونی یا تشكل ذهنی شعر را نشان دهد. او می‌گوید: «اگر فرم نباشد هیچ چیز نیست ... عالی‌ترین موضوع‌ها بی‌فرم، هیچ می‌شود. هر موضوع، فرم خاص خود را دارد. فرم که دل‌چسب نباشد، همه چیزها، همه زیردستی‌ها، همه رنگ‌ها و نازک‌کاری‌ها به هدر رفته است. این مسئله در صنعت همان‌قدر دقّت لازم دارد که مثلاً در داروسازی، زیرا در غلط ساختن دارو، جسم از دست می‌رود و ناتندرست می‌شود و در غلط ساختن کار، حتی ذوق و سرشت انسان به‌هم می‌خورد.» (نیمایوشیج، ۱۳۵۱: ۵۴-۵۵). بنابراین «شعر نوگرای امروز، شعر هماهنگی و تناسب و وحدت کلمه‌ها، سطرها و بنده‌هاست و تنها شاعرانی که دارای ذهنیتی متشکّل‌اند، به ایجاد این هماهنگی، توفیق خواهند یافت.» (حقوقی، ۱۳۹۱: ۴۰۹).

«کریم قربان‌نفس‌آف» نیز در لابلای اشعارش به این هماهنگی و تناسب کلمات که شعر را مانند دختری زیبا می‌کند؛ اشاره دارد. او، شعر را نهایت پاکی‌ها می‌داند و او را به دختری زیبا و فهمیده و مادری پیچیده مانند می‌کند که مخاطب و خواستگار خاص خودش را دارد:

«شعر، نهایت پاکی‌هاست

شعر، دختری است در برابر نگاهت

او دختری زیبا است، عاشقانش بسیار

او دختری فهمیده است، عاشقان راستینش انگشت‌شمار
او مادری پیچیده است، که با دستان خود
می‌تواند فرزندش را خفه کند.
اگر فرزند ناقص را، با دستانش خفه نکند
زیبایی به پایان خواهد رسید

و شعر به خواب فروخواهد رفت» (قربان نفس، ۱۳۷۶: ۴۶-۴۷).

در نهایت، هر دو شاعر می‌دانستند که با معیارها در جدال و ستیزند و بر پیروزی خود بر مخالفان شکنی نداشتند. هر دو به کاری که می‌کردند و تحولی که می‌خواستند در شعر ایجاد کنند، آگاه بودند. چنان که نیما در مقدمه افسانه می‌گوید: «ای شاعر جوان! این ساختمان که «افسانه» من در آن جا گرفته است و یک طرز مکالمه طبیعی و آزاد را نشان می‌دهد، شاید برای دفعه اوّل پسندیده تو نباشد و شاید تو آن را به اندازه من نپسندی. همین طور شاید بگویی برای چه یک غزل، این قدر طولانی و کلماتی که در آن به کار برده شده است نسبت به غزل گدمای سبک؟ اما یگانه مقصود من همین آزادی در زبان و طولانی ساختن مطلب بوده است ...» (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۴۷-۴۸).

کریم می‌دانست که کار سختی پیش رو دارد، اما به این نکته هم واقف بود که سخت‌ترین چیزها، مقدس‌ترین چیزها هم هستند:
دیدی لهر، دیدی لهر، دیدی لهر کان زاد «گفتند، گفتند، چیزهای زیادی گفتند»
کاییری آنگساد، کوپی‌سی قین زاد «بعضی چیزها آسان، اما بسیاری از کارها هم سخت هستند»

آنگسادین همه لهر باشار دیدی لهر «گفتند آسانش را همه می‌توانند انجام دهند»
قینی باشارماق-دا ایش بار دیدی لهر «گفتند شرط این است که بتوانی کار سخت را انجام دهی»

قین هم بولسا، شو دیر وصیت دیدی لهر «این کار هر چقدر هم که سخت باشد باز هم سفارش همین است»
دینگه قین زاد، شول مقدس دیدی لهر «تنها چیزهای سخت هستند که مقدس‌اند»
(قربان نفس، ۱۳۸۰: ۶۲).

کریم به رعایت نکردن وزن و قافیه در شعرش واقف است، آن گونه که در شعر «خورشید‌گرفتگی» می‌گوید:

در شعر من هماهنگی نیست،
چون حال و هوای امروز.
هوا قابل درک نیست،
چون سؤالی بی‌جواب.

جهان عبوس، بی‌هیچ روشی،
شبیه دوغی که در بازار «جیغیلیق»^۱ به فروش می‌رسد.
نه چون روز است و نه چون شب.
آسمان که خالی می‌نمود،
نمدی است که گرد و غبار بر آن نشسته.

طبیعت زجر می‌کشد
چنان پیرمردی که، پس از شخصت سال،
همسرش را از دست داده است (قربان‌نفس، ۱۳۷۶: ۱۰).

در این منظومه، به نظر می‌آید که کریم به توصیف کُسوف یا همان خورشید‌گرفتگی پرداخته باشد، اما اگر از دیدی نمادین و سمبولیک، به این شعر نظر بیندازیم متوجه می‌شویم که شاعر، به تحولی که در شعر ستّی ترکمنی ایجاد نموده اشاره می‌کند. از همان اوّلین بیتش که می‌گوید: «در شعر من هماهنگی نیست». و این ناهمانگی در شعر مانند کُسوفی بر قامت خورشیدِ ادبیات کهنهٔ ترکمن قرار گرفته است و شعر ستّی ترکمن - این پیرمرد شخصت‌ساله - در سوگِ وزن و قافیه نشسته است و زجر می‌کشد. بدین گونه بود که کریم قربان‌نفس، نحوه دیدِ شاعران ترکمن و هم‌عصرش را به طبیعت و محیط پیرامونشان تغییر داد و سبکی نو را در شعر ترکمنی بنیان نهاد.

نیما نیز به عنوان مُبدع شعر نو، نحوه دیدِ خود را به پیرامونش تغییر داد و ضمن تغییراتی که در ظاهر شعر به وجود آورد باطن آن را نیز با مسائل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی غنا بخشید. او به ویژه در شعر «خانهٔ سریویلی» پس از ذکر چگونگی و حال و هوای اشعار ستّی

^۱ جیغیلیق نام یک بازارهای هفتگی شلوغ در عشق‌آباد ترکمنستان است.

و مدحی قدیم، ضرورت تغییر و تحول در شعر سنتی را تبیین می‌کند و با درون آشفتهٔ خود که از کودکی با شاعران دوست بوده است، عهد می‌بند که شعرهای خود را به «دگر قالب» بکشد و «نقطه‌های روشن از معنی دیگر» را به دست دهد:

در میان هلهله‌های کسانم

شعر می‌خوانند خنیاگر خوش الحanan برای من (چه بس از شعرهای تو)
گر بدانی چه ملالت‌آورست آن دم
کادمی می‌فهمد اما آن توانایی
نیستش تا همچنان که شاعران مقصود خود را بر زبان آرد
از همین ره بس مرا غم‌هاست اندر دل
من غمانگیزی شعر شاعران را دوست می‌دارم.
از همین دم می‌کشم من شعرهایم را
به دگر قالب

من فرو خواهم شدن در گود تاریک نهان بیشه‌های دور
بین مرگ و زندگانی در دل سنگین رویای شبی تیره
که خفه گشته ست در آن مردمان را بانگ
نقطه‌های روشن از معنی دیگر را به دست آورد خواهم
زانکه می‌لرزد تنم تا استخوان سخت

آن زمانم که کند همچون تویی تحسین (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۳۷۸-۳۷۵).

این قسمت از شعر «خانه سریویلی» پس از «افسانه»، دوّمین مانیفست تحول در شعر فارسی معاصر بود. در واقع ذهن نیما همواره با مسائل تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و مردمی درگیر است و این همه- بد و خوب- در اشعار او و در قالبی نو نمود دارد. تصاویری که او از زندگی مردمان ارائه می‌دهد یا اندیشه‌هایی را که برای خوب زیستن مردم مطرح می‌کند گواه این است که او شاعری مردمی است یا به عبارتی حامی مردمان. او به خاطر همین مردم جامعه را به نقد می‌گیرد و ضمن فراخوانی مردم جامعه به همبستگی و اتحاد، توطئه‌های حکومت استبدادی را به آنان گوشزد می‌کند؛ استبداد، نابرابری طبقاتی، خفقان،

ظلمت و جور و ستم از دستاوردهای حکومتی ضد انسان است که جامعه را چونان «بیابان» نموده است.

اما یکی دیگر از اشکال و انواع ادبی در شعر این دو شاعر، هنر شعر داستانی یا حکایات روایی است. «کریم قربان‌نفس‌آف» به هنر شعر داستانی اهتمام ویژه‌ای داشته که این مسئله را به وضوح در دیوان‌های شعری و قصاید او می‌توان دید. دیوان شعر «یورک پایاماسی» که خوشبختانه در ایران و به اهتمام «حاج مراددوردی قاضی» و «محمد عطاگرلی» به چاپ رسیده است، همان گونه که از عنوان آن برمی‌آید شامل اشعار منظمه‌ای یا همان شعر قصصی می‌باشد. اشعار «آلتنینگ بیری، اوقیجی نینگ، حقینداقی سوال لارینا جوغاب، یاراپ بورقا، قوملی گلین، منینگ گلینیم، عمریمده بیر گزک یالان سوزله‌دیم، اوزومه، یاسدا، گوللر، یاشلیق دراماسی، یازماسی آغیر دوشن قوشغی، یادلامادان» از نوع اشعار قصصی این دیوان است که در مضامین مختلفی سروده شده است. اما در یک تقسیم‌بندی کلی، اشعار داستانی و روایی کریم را می‌توان از لحاظ مضمون به چند دسته تقسیم کرد:

۱. عاشقانه (شعرهای: آلتنینگ بیری، یاشلیق دراماسی، یادلامادان)
۲. اجتماعی (شعرهای: گوللر، یازماسی آغیر دوشن قوشغی، یاسدا)
۳. واقع‌گرا (شعرهای: عمریمده بیر گزک یالان سوزله‌دیم، قوملی گلین)
۴. طنز (شعر منینگ گلینیم «عروس من»)

حکایات روایی نیما یوشیج نیز تقریباً به همین گونه هستند. غالباً این داستان‌ها روایت یک واقعه و یا روایت تفسیری یک مقوله اجتماعی است. اشعار اجتماعی او از نظر ساختی معمولاً کوتاه و نو هستند زیرا نیما معتقد است که اگر شعر، سرگذشتی را توصیف نکند، بهتر است که خلاصه و کوتاه باشد: «قطعه شعر اگر کوتاه‌تر باشد، بهتر است تا این که مطالبی باشد که با وجود زیبایی آن‌ها، بتوان آن‌ها را حذف کرد. وقتی که شعر، حادثه‌ای را شرح نمی‌دهد و سرگذشتی نیست، هر قدر خلاصه‌تر باشد، مطلوب‌تر است.» (نیما یوشیج، ۱۳۶۸: ۲۷۵).

شکل دیگری از اشعار سنتی نیما مربوط می‌شود به منظمه‌های طنزآمیز. فضای این داستان‌ها با پاسخ‌های خلاف انتظار در گفتار یا عمل شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی اغلب این حکایت‌ها مرد یا زن ساده‌دلی است که نمی‌تواند در مقابل بروز حوادث، کُنش منطقی و عاقلانه‌ای داشته باشد. بنابراین تصمیمی خلاف عقل و انتظار می‌گیرد و خواننده را به شگفتی

ناشی از خشم و اندوه دچار می‌سازد. این داستان‌های کوتاه طنزآمیز معمولاً در قالب مثنوی یا قطعه سروده شده‌اند و شخصیت‌های آن، نماد مردم ایران و مکان وقوع آن، نمادی از وطن شاعر است. در مجموع داستان‌های کوتاه نیما بدون مقدمه شروع می‌شود راوی یک یا دو تیپ مورد نظر خود را در طرحی داستانی به صحنه می‌آورد و پس از ارائه طرحی کوتاه از حکایت، به نتیجه‌گیری می‌پردازد. روایت ساده است و زبان و بیان شخصیت یا شخصیت‌ها، همان زبان و بیان راوی است. اما در منظومه‌های بلند، اوّل مقدمه‌ای وجود دارد. راوی ابتدا صحنه داستان را توصیف می‌کند و سپس به معرفی تیپ مورد نظر خود می‌پردازد. شعر نیما مثل زندگی، شوری و شیرینی، گرمی و سردی، کوتاهی و بلندی، امید و نامیدی، درد و درمان و غم و شادی را با هم دارد و کمتر شعری را از او سراغ داریم که خالی از زمینه روایی باشد. تقسیم‌بندی حکایات روایی نیما یوشیج به قرار زیر است:

۱. عاشقانه (افسانه)
۲. اجتماعی (محبس، روباه و خروس، مرغ شباویز، تا صبح دمان، هنوز از شب، در شب سرد زمستانی، چراغ، مهتاب)
۳. واقع‌گرا (انگاسی)
۴. طنز (بز ملا حسن مسائله‌گو، میرداماد، به رسام ارزنگی، عمرو جب، آتش جهنم).

۴. بُن‌مایه‌ها و مضمون‌ها

شاعران و نویسنده‌گان، در هر دوره‌ای، متأثر از اوضاع سیاسی، اجتماعی خویش هستند و این تأثیرپذیری در آثار و نوشه‌هایشان نمود می‌یابد. از عدالت و برابری، خرسند بوده‌اند و زبان به بیان عشق خود به وطن، زن، آزادی و ... گشوده‌اند و از ظلم و ستم، بی‌عدالتی و فقر شکایت کرده‌اند. از مهمترین بُن‌مایه‌های مشترک شعر نیما و کریم قربان‌نفس می‌توان به مضامین سیاسی و اجتماعی همچون مفهوم انسانیت، مردم‌گرایی، نکوهش اخلاق مذموم، نکوهش جامعه، نابرابری اجتماعی، همدردی با مظلومان جهان، توصیف، فقر، آزادی، وطن، طبیعت‌گرایی، زن، عشق، شجاعت، عقیده، امید به آینده، استبدادستیزی، طنز، قناعت و دوری از پول و ثروت و مال دنیا اشاره کرد. از این میان به سه مورد برجسته‌تر یعنی وطن، عشق و طنز خواهیم پرداخت.

۴-۱- وطن

اوئین وطن نیما در اشعارش، زادگاه سرسبزش یوش است. نیما حتی در تمام دورانی که در تهران به سر می‌برد، یوش را فراموش نمی‌کرد و هر فرصتی را که به دست می‌آورد برای رفتن به یوش غنیمت می‌شمرد. نامه‌ها و اشعار بسیاری از او حاکی از این علاقه شدید به محیط طبیعی یوش است. نیما در یادداشتی به تاریخ مرداد ۱۳۰۷ش. دهکده یوش و محل تولدش را این طور توصیف می‌کند: «یوش، وطن من است، من وطنم را دوست دارم. برای این که طبیعت آن را خراب می‌کند، نه سستی و بی‌استقلالی». (طاهباز، ۱۳۶۷: ۴۷). علاقه نیما به یوش تا اندازه‌ای است که آن را وطن خود می‌داند و می‌گوید: «کلمه وطن را من همه وقت برای همین نقطه استعمال کرده‌ام، چه در شعر چه در هر نوشتة‌ام». (یوشیج، ۱۳۷۶: ۳۸۶). و دلیل این علاقه را این می‌داند که: «اهل آنجا بودن، به علاوه ماده انسان طبیعتاً مستعد برای هر نوع استفاده از طبیعت است. انسان کم از کبک و بزکوهی نیست. کبک و بزکوهی هم سبزه و آب روان و هوای صاف کوهها را دوست دارند(همانجا). پس می‌بینیم که وطن دوستی نیما تا اندازه زیادی تا آن جا که به یوش مربوط می‌شود، در ارتباط با علاقه او به طبیعت است. نیما در تمام طول زندگی خود، نگران اوضاع و احوال اجتماعی وطنش بوده است و در تعدادی از اشعارش معتقد است تا وقتی که هر گوشه‌ای از دنیا سیاه‌روزی، بهره‌کشی و آشفتگی اوضاع اجتماعی حضور دارد، تمامی جهان از تأثیر آن مختل و مکدر و پرخفقار است: «به یگانه فرزندش می‌نویسد: همهٔ زحمت‌های من برای مردمی بود که در سرزمینی به اسم ایران بودند ... ای وطنم! ای وطنم! [و از اعماق وجودش فریاد بر می‌آورد که]: «[زیباترین و بزرگ‌ترین کشورها ایران است و زیباترین و بزرگ‌ترین جا در نظرم یوش است، دهکده یوش از پاریس هم بزرگ‌تر است. ای وطنم ای وطنم». (طاهباز، ۱۳۶۹: ۲۵۸).

وی در ایام دوری از وطن، شعر «به یاد وطنم» را در ۲۳ فروردین ۱۳۰۵ شمسی سرود:

... وطنم را همیشه دوست دارم

با وجود تمام بی‌بهاری.

نرسد سوش تا جهان بدجو است:

دستِ یک فتنه، پای یک شهری. (نیما یوشیج، ۱۳۸۹: ۱۵۲).

در باقی موارد، وطن با جنبه نمادین در شعر نیما کاربرد می‌یابد. برای مثال در شعر «داروگ»، کشتگاه، استعاره از وطن و سرزمین ایران است و ساحل نزدیک، استعاره از کشور سوری است:

خشک آمد کشتگاه من

در جوار کشت همسایه (همان: ۷۶۰).

کریم قربان نفس نیز از وطنش با عنوان «تپراغ» (خاک میهن) یاد می‌کند:

زحمت‌کش توپراغیم، عزیز توپراغیم،
وصفینگی آز ادیاس هنیز توپراغیم.
بیزینگ یالی یدی ساغت ایشه‌مان،
زحمت چکیان گیجه گوندیز توپراغیم. (قربان نفس، بی‌تا: ۷).

۴-۲- عشق

معمولًاً شُعرا در دیوان و کارنامه شعری خود شاهکارهایی با مضمون عشق دارند، «نیمایوشیج» و «کریم قربان نفس اُف» نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ آن‌ها نیز شاهکارهایی شعری دارند که بدون شک می‌توان افسانه را برای نیما و «یاشلیق دراما‌سی» را برای کریم به عنوان شاهکار عشقی شان در نظر گرفت. نیما در منظومه‌هایش با مضمون عشق، با ساخت نو، شکل و محتوای اثر را با یکدیگر هماهنگ و متناسب نموده است یعنی اندیشه نو در ساختی نوین ارائه شده است و گرنه صرف وارد کردن لفظ نو موجب نوآوری نمی‌شود. خود او می‌نویسد: «سابقاً شعر با کلمات توب و تفنج در آن نو شده بود. در واقع شعر را توب و تفنج دار کرده بودند چنان که در زمان مشروطه شعر وطن‌دار شد و بعدها ماشین‌دار گردید. بعضی از اشعار زمان قاجاریه حاکی از این حالت نویی است فقط امروز شعر طور دیگر نو می‌شود.» (نیمایوشیج، ۱۳۵۰: ۳۱) و بر این اعتقاد است که در این روایت‌های هنرمندانه شاعر عشق به انسان را به نمایش درآورده است. او این عشق را این‌گونه تفسیر می‌کند: «عشق خاصّ شاعر، مانند همه احساسات او، عشق و احساساتی است که با او تخمیر یافته و به صورت دیگر در آمده است. چه بسا آن را به زبان غزل بیان نکرده بلکه در ضمن هر واقعه و هر روایت، در داستان‌ها و نمایش‌ها یا آثار دیگر خود به زبان آورده» (نیمایوشیج، ۱۳۶۸:

(۲۳۰). افسانهٔ نیما به همراه قصهٔ رنگ‌پریده، آثاری هستند که در مجموع «بر فضای آن‌ها بیشتر روح رمانیکِ نیمه عاشقانه حاکم است تا اندیشه‌های ناب اجتماعی و جهان‌بینی عمیق شاعر.» (ثروت، ۱۳۷۷: ۱۳). به افسانه بسیار پرداخته شده است و در این مقاله تلاش داریم تا بیشتر با «کریم قربان‌نفس‌آف» و آثار و اندیشه‌هایش - که برای خوانندهٔ ایرانی و فارسی‌زبان کمتر شناخته شده است - آشنا شویم.

کریم در منظومهٔ یاشلیق دراماسی به ماجرای عشق شکست‌خوردهٔ خود می‌پردازد. وی در این شعر از قدرت شاعری خود برای فضاسازی شعر به بهترین شکل بهره می‌گیرد. او در ابتدای شعر به فضای غمناک، ماتم‌زده و خالی از شور و نشاط و در هوای جنگ و دود و آتش می‌پردازد و گویی کارگردانی است که می‌خواهد فیلمی را براساس افسانه‌ای در قرون وسطی بسازد و او این فضا را با استفاده از کلمات و عبارتی چون «اوروش (جنگ)، حسرات بولچولیقدی (حسرت فراوان)، هزیلیک قاحط (قحطی شوختی)، ایس کوپلیاردی، گیدیانلر گلیاندن خاص کوپلیاردی (رونده‌گان از آیندگان بیشتر هستند)، توییلار آزالیاردی یاس کوپلیاردی (عروسوی‌ها کم و عزاهای بسیار می‌شود)» عینیت می‌بخشد. در چنین فضای سرد و ماتم‌زده‌ای است که حادثه‌ای شیرین و دلکش به وقوع می‌پیوندد و این حادثه چیزی نیست جز شکفتی عشق که به قول خود شاعر تحت لواح هیچ حکم و دستور و شرایطی قرار نمی‌گیرد و خود حاکم و فرمانرو است. او در این شعر، تصویرهای شاعرانه‌ای از عشق، خلق می‌نماید. تصاویر دیدارهای پنهانی عاشق و معشوق، خلوت و صحبت‌های عاشقانه میان آن دو، وصف طبیعت پیرامون آن دو، وصف روز عروسی و حوادث آن. شاعر در توصیف معشوق، او را در کمال ادب و حرمت، و همانند شاعرانی که غزل عفیفانه می‌سرایند، وصف می‌کند. توصیف‌های شاعر در مورد معشوق به دو گونه است: توصیف‌های صفات ظاهری معشوق و توصیف‌های صفات معنوی معشوق. از توصیفات عفیفانه صفات ظاهری معشوق می‌توان به این ایيات اشاره کرد: «بوینونگدان گلردى جنگلینگ ایسى «از قد و اندام تو بوی جنگل به مشام می‌رسد ... / دمینگدان کۆکاردى مونگ گولونگ ایسى «از نفس تو رايحة صد گل به مشام می‌رسد»». اما توصیفات معنوی معشوق، آنجا که از حُجب و حیای معشوق می‌گوید: «کم کم دن قولایلاب لیینگه لییم «آرام آرام لبم به لب تو نزدیک می‌شود» ... / ناز بیلن ایتردینگ هانی ادینگ؟ «با یک عشوه، ادب خود را فراموش کردی؟» / سؤیگى بولاشممازمى / ادب آز وقتى؟ «هنگامى که

ادب نباشد، عشقی هم در کار خواهد بود؟» (قربان نفس، ۱۳۸۰: ۹۴-۹۲). یکی از نکات باز این شعر طنین تکرار بیت «منینگ ییگیت و قتیم / سینینگ قیز و قتینگ» است که شاعر با استفاده از این ترکیب و عبارات شعر خود را آهنگین می‌سازد، که این خود باعث لذت بیشتر خواننده نیز می‌گردد. البته در این لذت بردن، بی‌شک بهره گرفتن از ضمایر اول شخص مفرد و دوم شخص مفرد نیز نقش بسزایی دارد زیرا شعر را برای خواننده - همچون شاعر- قابل لمس‌تر می‌سازد و خواننده، احساس نزدیکی بیشتری می‌کند و به عبارتی دیگر خواننده، هم‌ذات‌پنداری می‌کند. شاعر کریم قربان نفس بی‌شک فردی با روحی بزرگ و نوع دوست است. وی پس از جدایی از معشوق، لب به لعن و نفرین نمی‌گشاید بلکه آرزوی خوشبختی یار را می‌کند تا جایی که این گونه می‌گوید که به خاطر خوشبختی و شادی بچه‌هایت، شوهرت سرزنش باشد و این خود دال بر بزرگی روح شاعر است؛ روحی که پس از این جدایی، هنوز دوستدار معشوق می‌باشد و حتی تحمل فرو رفتن خاری بر دستان معشوق ندارد حال آن که خود، خاری بر دلش نشسته است. او هنوز یار، برایش همان یار قدیمی است یار باارزش و دوست داشتنی و ارجمندی که روزگار، دیگر چنین دختری به خود نخواهد دید مگر هر صد سال فقط یک بار به دنیا خواهد آمد آن هم در ساعات پاک و معنوی سحرگاهان. شاعر در این شعر به آفرینش تصاویر خیال‌انگیز و ادبی می‌پردازد که در کل، باعث می‌شود این اثر به شاهکاری مبدل گردد طوری که به قطع و یقین می‌توان گفت که این شعر از جمله کامل‌ترین اشعار است و شاعر با قدرت شاعری خود و همچنین با آشنازی کامل خود با این موضوع و ماجرا، شعری را سروده است که هیچ کم و کاستی ندارد و نمونه اعلا و واقعی یک شعر عاشقانه در ادبیات ترکمنی است.

۴-۳- طنز

«طنز (Satire) از اقسام هجو است اما فرق آن با هجو این است که آن تندي و تیزی و صراحة هجو در طنز نیست. و آنگهی در طنز معمولاً مقاصد اصلاح‌طلبانه و اجتماعی مطرح است. حال آن که هجو، جنبه خصوصی دارد. طنز، کاستن از مقام و کیفیت کسی یا چیزی است به نحوی که باعث خنده و سرگرمی شود و گاهی در آن تحقیری باشد. هزل رکیک و غیراخلاقی و جنبه تغیریحی دارد.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۴۹).

هدف راستین طنز، اصلاح پلیدی‌ها و

تهذیب عیوب و نواقص جامعه است، نه افراد؛ و «طنز، تنها هنگامی می‌تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند؛ روحی که از مشاهده عمیق و عجیب زندگی موجود با اندیشه‌یک زندگی ایده‌آل در رنج و عذاب است» (آرین‌پور، ۱۳۷۹: ۳۸-۳۷).

نیما شاعری است که از سادگی مردم روستای «انگاس» می‌گوید. این سادگی، همراه با کنجدکاوی و تیزبینی یک روستایی هوشمند و رند که با فهم فطری و آگاهی اکتسابی است، در شخص او نیز هست. و در واقع، مجموع همین امتیازهای است که خاستگاه طنز ویژه نیمات است. طنزی با سطحی مُضحك و وهن‌آمیز و عمقی رقت‌بار و غمانگیز و مبین این که او: شاعری است که در طول سال‌های خودشناسی خویش، به تدریج به این خصوصیت پی می‌برد؛ روحیه طنز‌آمیزی که آیات آن جز در آثار و اشعار، در حرکات و سکنات او نیز (چنان که از این و آن شنیده شده) به شدت وجود داشته و در حقیقت هم علت و هم معلول توجه او به جامعه انسان‌ها و حسّاسیت بیش از حد نسبت به زندگی آن‌ها بوده است. نسبت به روستائیان و فقرا و مظلومان و ضعفا از یک سو، و از دیگر سو نسبت به شهريان و اغانيا و ظالمان و اقویا. «انگاسی» یی که می‌خواهد فرزندش را از چاه درآورد، طناب را بر گلوی او سفت می‌کند و ... یا «انگاسی» یی که آینه‌ای بر زمین می‌باید و از تصویر منعکس در آن عذر می‌خواهد که بخشید و ... الخ ... یا «انگاسی» دیگری، برای این که زودتر به ده برسد، از دامنه کوه بر ابرها می‌پرد و ... و جز از انگاسی‌ها در قطعات «میرداماد»، «گچبی»، «اسب‌دوانی»، «عمو رجب»، «آتش جهنم» و قطعه‌های دیگر نشانه‌های مختلف این طنز را می‌توان دید. (حقوقی، ۱۳۹۱: ۲۶).

از میان سایر آثار طنز نیما اشعار «خریت»، «خروس و بوقلمون»، «بز ملّا حسن» و «روباه و خروس» شایان توجه بیشتری هستند. نیما در اشعار طنز خود به درستی پی برده است که «از خلال شوختی‌ها و بذله‌گویی‌ها و روایات و ضرب‌المثل‌های مردمی می‌توان تا حدی به برخی خُلقیات و سلیقه‌های هر قومی پی برد». (یوسفی، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۱۶).

اما درباره اشعار طنز «کریم قربان‌نفس‌آف» در مورد شعر «منینگ گلینیم» باید گفت آن را می‌توان از اشعار طنز اجتماعی به حساب آورد، شاعر در این شعر خود از روایت‌گری خود می‌کاهد اما با استفاده از اسمای غذاها و وسایل و اصطلاحات آشپزی: «آش، ککره، چاپادی، اوناش، خمیر، پلاو، کسمک، چورک، چیشیلیک، بورک ...» فضای یک زندگی زناشویی و

خصوصی را ترسیم می‌کند. او در این شعر با زبان طنز به مادران و دختران جامعه تلویحاً می‌گوید که هر چیزی باید جای خودش باشد و زندگی بدین گونه است که در مسیر واقعی خود قرار می‌گیرد و برایمان لذت‌بخش و تحمل‌پذیر می‌شود. او در این شعر می‌خواهد به نسوان جامعه بگوید درست است که جامعه تغییراتی داشته است و زنان و دختران در جامعه نقش‌های جدیدی را به عهده گرفتند ولی بر اساس مسائل زنیکی و فرهنگی و اجتماعی، هنوز زنان و دختران نقش‌هایی در زندگی مشترک مانند مادر و کدبانویی دارند که این نقش‌ها را نمی‌توان یک‌شبه عوض کرد چون که یک‌شبه به وجود نیامدند که این گونه نیز از بین بروند و نادیده انگاشته شوند. بنابراین زنان و دختران با قبول نقش‌های جدید خود نباید بعضی از وظایف خانوادگی خود را در قبال خانواده و در مرحله بالاتر، جامعه از یاد برده و نادیده انگارند. او در طنز اجتماعی خود- به خصوص در دو شعر «منینگ گلینیم» و «گوللر» - روش جالبی برای بیان سخن خود دارد و آن بدین گونه است که از ابتدای شعر، خواننده را با خود همراه می‌کند و در صحنه آخر قصه که همانا ابیات پایانی شعرش است، حرف اصلی خود را می‌زند و بدین گونه در یک لحظه، خواننده خود را غافلگیر و ذوق زده می‌کند و توجه خواننده را به نکته جالب و اساسی اجتماعی معروض می‌دارد. چنانچه در شعر «منینگ گلینیم» در دو بیت آخر، مادران را مخاطب خود قرار داده و این چنین می‌گوید: «آلچاقلیق، بالچیک لیک، الی چپرلیک/ قیزلار اوچین جودا گرکدیر ولین، / جان انه لر، کأته قیزلارینگیزا/ ناهار بیشیرمأنم اووره دورینگ». (قریان نفس، ۱۳۸۰: ۲۱). یعنی ای مادران مهربان، گاه گاهی ناهار پختن را به دخترانتان هم یاد بدھید! شعر «گوللر» را هم می‌توان از جمله شعرهای واقعی و رئالیستی و طنز اجتماعی شاعر به حساب آورد. واقعی از آن جهت که برای خود شاعر به وقوع پیوسته است و طنز اجتماعی از آن نظر که نگاهی متقدانه و طنز گونه در آن نهفته است. شاعر در این شعر، آمدن مهمانی را به شعر در می‌آورد که به گل‌هایی که شاعر در حیاط خانه کاشته است خیره شده است و لحظه‌ای از آن چشم برنمی‌دارد؛ شاعر با دیدن این صحنه، فکر می‌کند که او هم مثل خودش عاشق و شیفتۀ گل‌هاست و اگر لب به سخن بگشايد بی‌شک سخنی عجیب و نغز در مورد گل‌ها خواهد گفت. او در این اوهام خود سر می‌کند که مهمان بالآخره لب به سخن گشوده و حرفری را بر زبان می‌آورد که باعث می‌شود کاخِ آرزوهای شاعر، ویران و دریایی امید او به سراب تبدیل شود زیرا که مهمان پس از سر کشیدن چایی، خطاب به شاعر

می‌گوید: «این همه زمین را چرا بیهوده گذاشتی؟! کاش به جای این‌ها گوجه می‌کاشتی!» (قربان‌نفس، ۱۳۷۶: ۳۸). همان‌گونه که در شعر، مشخص است شاعر ابتدا با توصیف و قصه‌پردازی، خواننده را با خود تا آخر شعر همراه می‌سازد و در پایان، نکته و سخن نفر و اصلی خود را می‌گوید و خواننده را غافل‌گیر و مجدوب می‌کند و به قولی به او تلنگری می‌زند تا بدین گونه در وی بیشتر تأثیر بگذارد و او را به فکر فرو برد. شاعر در ورای این شعر می‌خواهد تفکر مادی‌گرایان و دنیاپرستان را به نقد بکشد - همان‌گونه که این نکته در بسیاری از گوشه‌های دیگر دیوانش به چشم می‌آید - او می‌خواهد با در مقابل هم قرار دادن یک مادی‌گرا (مهمان) و یک زیبایی‌دوست (صاحبخانه یا همان شاعر) نشان دهد که تفاوت تفکر این دو چگونه است؟ و همچنین در صدد است که در لفافه قصه‌پردازی خود به این نکته اشاره کند که آن چنان که مادی‌گرا فکر می‌کند نیست و همه چیز، سود و منفعت نیست بلکه گاهی اوقات، زیبایی و لذت معنوی و هنر نیز ارزش والایی دارد و نقش بسزایی در زندگی افراد ایفا می‌کند. او با طرح این قصه در صدد بیان آن است که صرف تفکر مادی باعث می‌شود که ما از دیدن زیبایی‌های طبیعی غافل شویم و نتوانیم از نعمات خداوند، لذات معنوی و بهره‌کافی و وافی را ببریم و با ذکر داستانی بسیار ساده و با زبانی نزدیک به زبان عوام مردم و تصویرسازی نزدیک به ذهن، چه نیک از عهده این کار برآمده است که این خود، مؤید هنر شاعری این سخنور دانا و توانای ترکمن است.

نتیجه‌گیری

مشابهت‌های فراوانی در زندگی شخصی و حرفة‌ای دو شاعر مشاهده گردید از جمله این که: هر دو روستازاده هستند؛ هر دو برای ادامه تحصیلاتشان به شهرهای بزرگ و پایتخت می‌روند (نیما به تهران و کریم به عشق‌آباد می‌رود)؛ پس از پایان تحصیلات عالی، هر دو به فعالیت مطبوعاتی می‌پردازند؛ با شاعران و نویسندهای خود، ارتباطِ تنگاتنگ دارند؛ «افسانه» و «یاشلیق دراما‌سی» که از هر لحظه با یکدیگر قابل مقایسه هستند که از آن میان می-توان به انعکاسِ مکان‌های بومی محل زندگی دو شاعر، تجلی عناصر طبیعت و بازتابِ اسامی خاص گیاهان بومی مناطق زندگی آنان در سروده‌هایشان اشاره کرد. این دو منظومه در قالب و ساختار شعری نیز تشابهاتی دارند. افسانه نیما، منظومه‌ای است تغزلی و مُخمس که هر پنج

مصراع، قطعه‌ای جداگانه را تشکیل می‌دهد. یاشلیق دراماسی نیز از قطعاتِ جداگانه تشکیل شده اما دارای ۴ مصراع که ۳ مصراع اول، هم‌قافیه است و البته، پایان‌بخشی به هر قطعه در شعر کریم، شبیه کاری است که نیما در افسانه کرده است؛ هر دو شاعر، تفکراتی چپ‌گرایانه و گراشی سوسیالیستی و کمونیستی دارند. کریم قربان نفس‌آف، از منظر آموزه‌های لینینیستی و استالینیستی به وطن و ملیت می‌نگرد و نیما، افکار خود را در زیر لایه‌ای از نمادها و ترکیبات دشوار، مخفی می‌دارد. نیما آن جنبه از تفکراتِ کمونیستی را که بر برابری حقوق افراد جامعه، تأکید دارد در نظر داشت و از نقاط مشترکِ هر دو شاعر می‌توان به بازگشت و پشت کردن به کمونیسم اشاره کرد؛ نیما و کریم، هر دو، شاعران نوپردازی هستند که در فرم درونی و بیرونی اشعار دست برده‌اند. علاوه بر آن، هر دو شاعر، نظریه‌پردازان ادبی قدرتمندی هستند و تئوری‌های بحث‌برانگیزی را در باب شعر ارائه داده‌اند و غالباً در پردازشِ نظریِ شعر نوی فارسی و ترکمنی، تحت تأثیر نمونه‌های اروپایی یا روسی آن بوده اند به ویژه تأثیرات «الکساندر پوشکین» بر هر دو شاعر، مُحرز است. هر دو شاعر گذشته از وزن و قافیه، به تناسب و هارمونی کلمات در شعر، اهمیت ویژه‌ای قائل بودند، تغییر اساسی در قوالب شعری و نظام و فرم بیرونی و درونیِ شعر، استفاده از زبان و بیانی که زبان شعر را به زبان گفتار نزدیک می‌کند و وارد نمودن موضوعات و اصطلاحات روز اجتماعی و سیاسی از نوآوری‌های این دو شاعر است. هردو شاعر، در همه حال، به فکر مردمانشان هستند. یکی از اشکال و انواع ادبی در شعر این دو شاعر، هنر شعر داستانی یا حکایات روایی است که این اشعار، در آثار هر دو شاعر، در موضوعاتِ عاشقانه، اجتماعی، واقع‌گرا و طنز است. و در نهایت، از مهم‌ترین بُن‌مایه‌های مشترک دو شاعر می‌توان به مضامین سیاسی و اجتماعی همچون مفهوم انسانیت، مردم‌گرایی، نکوهش اخلاقی مذموم، نکوهش جامعه، نابرابری اجتماعی، همدردی با مظلومانِ جهان، فقر، آزادی، وطن، طبیعت‌گرایی، زن، عشق، شجاعت، عقیده، امید به آینده، استبدادستیزی، طنز، قناعت و دوری از پول و ثروت و مال دنیا اشاره کرد.

کتاب‌نامه

۱. آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۹). *از صبا تا نیما*. جلد دوم. تهران: زوار.

۲. آژند، یعقوب (۱۳۸۶). *تجدد ادبی در دوره مشروطه*. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۳. آل احمد، شمس (۱۳۷۶). *نیما چشم جلال بود*. چاپ اول. تهران: کتاب سیامک و میترا.
۴. ابراهیموف (شاهین)، تقی ابوالقاسم اوغلی (۱۳۶۰). *پیدایش حزب کمونیست ایران*. ترجمه ر. رادنیا. تهران: گونش.
۵. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۵). *از این اوستا، مجموعه شعر*. چاپ دهم. تهران: مروارید.
۶. امین، سیدحسن (۱۳۸۴). *ادبیات معاصر ایران*. چاپ اول. تهران: دایرة المعارف ایران‌شناسی.
۷. پقه، نازمحمد (۱۳۷۷). «ترجمه بخشی از یادداشت‌های فصل گرم کریم قربان نفس»، *فصلنامه بین‌المللی فرهنگی - ادبی یاپراق*، سال اول، شماره‌های ۲ و ۳، پاییز ۱۳۷۷.
۸. توفیق‌نیا، فاطمه. (۱۳۹۰). *تحلیل تطبیقی اشعار نیما و بدرا شاکر*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی گرگان.
۹. ثروت، منصور (۱۳۷۷). *نظریه ادبی نیما*. تهران: پایا.
۱۰. حسینی، مصطفی (۱۳۹۲). «معرفی و نقد کتاب درآمدی بر ادبیات تطبیقی (فرانسوی یوست)». *ویژه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. سال چهارم. شماره ۲. پاییز ۸. پاییز ۱۳۹۲. صص ۱۵۴-۱۴۹.
۱۱. حقوقی، محمد (۱۳۹۱). *شعر زمان ما (۵)*: نیما یوشیج. چاپ نهم. تهران: نگاه.
۱۲. ——— (۱۳۸۲). *مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*. چاپ پنجم. تهران: قطره.
۱۳. حمیدیان، سعید (۱۳۸۱). *دانستان دگردیسی: روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج*. تهران: نیلوفر.
۱۴. حیدری، محمود و خرمیان، أم البنی (۱۳۹۵). «شهر و روستا در شعر نیما یوشیج و بدرا شاکر السیاب». *پژوهشنامه ادب غنایی*. دوره ۱۴. شماره ۲۷. پاییز و زمستان ۱۳۹۵. صص ۸۰-۱۰۰.

۱۵. خرمیان، أم البنی. (۱۳۹۰). نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی (نیما یوشیج و فروغ فرخزاد) و عربی (بدر شاکر السیّاب و نازک الملایکه). (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج.
۱۶. دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۷). نیما یوشیج: نقد و بررسی. تهران: پازند.
۱۷. رادفر، ابوالقاسم (۱۳۸۶). «ادبیات معاصر فارسی در ترازوی ادبیات تطبیقی»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دوره اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۶، صص ۷۹-۹۱.
۱۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). آشنایی با نقد ادبی، چاپ سوم، تهران: سخن.
۱۹. سارلی، اراز محمد (۱۳۷۴). «تأثیر فاجعه گوگ تپه در ادبیات ترکمن». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال چهارم. دوره دوم. شماره ۱۱. پاییز ۱۳۷۴. صص ۱۹-۳۲.
۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰). صور خیال در شعر فارسی. چاپ چهاردهم، تهران: آگاه.
۲۱. شکیل‌بیگ، ثمینه. (۱۳۸۸). نقد و بررسی تطبیقی شعر نو نیما یوشیج و ن.م. راشد (از نظر صورت و محتوا). (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۲۲. شمیسا، سیروس (۱۳۶۳). سیر ریاضی در شعر فارسی. تهران: آشتیانی.
۲۳. شورل، ایو (۱۳۸۶). ادبیات تطبیقی. ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: نشر مرکز.
۲۴. طاهباز، سیروس (۱۳۶۹). برگزیده آثار نیما یوشیج. چاپ اول. تهران: بزرگمهر.
۲۵. ——— (۱۳۸۷). زندگی و شعر نیما یوشیج: کماندار بزرگ کوهساران. چاپ دوم. تهران: ثالث.
۲۶. عطاخانی، آیتکین (۱۳۸۷). «دیوار به دیوار: کریم قربان نفس». فصلنامه یاپراق. شماره ۴۴. زمستان ۱۳۸۷. صص ۳۸-۴۰
۲۷. غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه و تحشیه و تعلیق از سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
۲۸. فاروقی، فؤاد (۱۳۶۲). کارنامه ادبی ایران. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطبوعات عطایی.

- .۲۹. قربان نفس، کریم (۱۳۷۶). *ایمان ترکمن*. چاپ اول. ترجمه عبدالرحمن دیه‌جی. مؤسسه فرهنگی ذُرچه.
- .۳۰. ——— (بی‌تا). *فراغینگ قاشیندا*. به کوشش مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی. کلاله: میلاد نور.
- .۳۱. ——— (۱۳۷۷). «یادداشت‌های فصل گرم». ترجمه نازم‌محمد پقه. فصلنامه بین‌المللی فرهنگی- ادبی یاپراق. سال اول. شماره‌های ۲ و ۳. پاییز ۱۳۷۷. صص ۳۴-۳۲.
- .۳۲. ——— (۱۳۸۰). *بورگ پایاماسی (قوشغولار)*: برگزیده اشعار کریم قربان نفس. به کوشش حاج مراددوردی قاضی و محمود عطاگزلی. گنبد: ایل آرمان.
- .۳۳. قزلباش، کمیل (۱۳۸۲). *ارزش مطالعات تطبیقی در ادبیات*. تهران: نشر مرکز.
- .۳۴. قلی‌آف، خدای بردی (۱۹۹۲م). «*قلی‌یمدا قلان کشپ‌لری*». از کتاب «چوال باخشی». ترکمنستان: عشق‌آباد. صص ۴۴۱-۳۹۶.
- .۳۵. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی: پژوهش در باب نظریه ادبیات در شعر روایی*. ترجمه سیدحسن سیدی. چاپ اول. مشهد: بهنشر.
- .۳۶. گویارد، م. ف. (۱۳۷۴). *ادبیات تطبیقی*, ترجمه علی‌اکبرخان محمدی، تهران: پاژنگ.
- .۳۷. لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۸). *دیوان اشعار*. چاپ اول. به کوشش و مقدمه احمد بشیری. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- .۳۸. لاهوتی، محمدرضا و سیروس طاهbaz (۱۳۶۸). *یادمان نیما یوشیج*. تهران: مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
- .۳۹. لنگرومدی، شمس (محمد تقی جواهیری گیلانی) (۱۳۷۷). *تاریخ تحلیلی شعر نو: جلد اول از ۱۲۸۴ تا ۱۳۳۲*. چهارجلدی. ویرایش دوم. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- .۴۰. ندا، طه. (۱۳۸۴). *ادبیات تطبیقی*, ترجمه دکتر حجت رسولی، تهران: آوام.
- .۴۱. نفیسی، سعید (۱۳۵۵). *نیما: بنیان‌گذار، جسور و بی‌بیاک*. هفته‌نامه اطلاعات. ۱۶ دی ۱۳۵۵.

۴۲. نیما یوشیج (۱۳۳۵). *ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان*. به کوشش ابوالقاسم جنتی عطایی. تهران: صفحه علیشاه.
۴۳. ——— (۱۳۵۰). *تعریف و تبصره*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
۴۴. ——— (۱۳۵۱). *حروف‌های همسایه*. چاپ اوّل. تهران: دنیا.
۴۵. ——— (۱۳۸۵). *حروف‌های همسایه: درباره هنر و شعر و شاعری*. نسخه برداری شرکت یوشیج و تدوین سیروس طاهباز. چاپ اوّل. تهران: نگاه.
۴۶. ——— (۱۳۶۸). *درباره شعر و شاعری*. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه.
۴۷. ——— (۱۳۸۹). *مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج*. به کوشش سیروس طاهباز. چاپ دهم. تهران: نگاه.
۴۸. یوست، فرانسو (۱۳۸۶). «چشم‌انداز تاریخی ادبیات تطبیقی». *فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت*. شماره ۳. پاییز ۱۳۸۶. صص ۳۷-۶۰.
۴۹. ——— (۱۳۹۷). *درآمدی بر ادبیات تطبیقی*. ترجمه علیرضا انوشیروانی، لاله آتشی و رقیه بهادری، تهران: سمت.
۵۰. ——— (۱۳۸۷). «مفهوم ادبیات جهان». *فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت*. سال دوم. شماره ۵.
۵۱. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶). *دیداری با اهل قلم*. جلد اوّل. تهران: علمی.
۵۲. یوشیج، شرکت یوشیج (۱۳۷۶). *نامه‌های نیما*. تهران: نگاه.
۵۳. ——— (۱۳۸۸). *یادداشت‌های روزانه نیما یوشیج*. چاپ دوم. تهران: مروارید.

A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification

Tavagh ghaldi

**Ghalshahi, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature,
Farhangian University, Tehran, Iran**

Received: 11/4/2021 Accepted: 26/7/2021

Abstract

Comparative literature is one of the valuable and useful parts of literature and informs us about the influence of other nations' literatures and enables the development and cultural and literary exchange between nations. A comparison of the literature of two nations, which are different in terms of language and political geography, leads to the discovery of common literary ideas and developments and shows how much the two poets, in spite of linguistic and geographical differences, are in style. And the content is similar and what are the similarities and intellectual and spiritual similarities. In this research, the works, poems and thoughts of two contemporary and new Iranian and Turkmen poets, Nimayoshij and Karim Ghorban Nafs, have been studied and compared. These two poets, despite their linguistic and geographical differences and without being aware of each other's poems, have many similarities in different dimensions of thought and poetry due to having the same political, cultural and social backgrounds and time situations. To the extent that in addition to similarities in thought and content, there are many similarities in their linguistic structure and expressions and artistic views. Demonstrating the common ideas of these two poets can pave the way for similar comparative research, because so far no research has been done on comparing and comparing the works and ideas of Iranian poets with contemporary Turkmen poets. This research, based on the division and comparative view of "François Just" has sought a comparative analysis of the works and ideas of these two poets.

Key Words: Nimayoshij, Karim Ghorban Nafs, Comparative Literature, Modernization, Contemporary Turkmen Poetry.



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

بررسی بازنمایی زبانی رویداد حرکت از منظر زبانشناسی شناختی: بررسی موردی افعال حرکتی در زبان مازندرانی

زهرا گلزاده‌گروی، دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، بوشهر، ایران
زهرا باباسالاری، گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول
سعید یزدانی، استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، بوشهر، ایران
محمدحسین شرفزاده، استادیار، گروه زبان‌شناسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر، مرودشت، ایران

صفص: ۶۹-۱۰۴

چکیده

این پژوهش به ماهیت معنی‌شناختی افعال حرکتی زبان مازندرانی با تأکید بر الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه مسیر و حرکت، چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر و اطلاعات چندگانه شیوه میپردازد. از آنجاکه تقریباً همه پژوهش‌ها در مورد معنی-شناختی افعال حرکتی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی با تکیه بر رویکرد شناختی و الگوهای واژگانی شدگی تالمی (۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ ب)، درباره زبان فارسی انجام گرفته‌اند. در پژوهش حاضر، افعال ساده و غیرساده واژگانی شده در یک گروه و در برابر افعال غیرساده تابع دار قرار می‌گیرند. ۱۴۰ فعل حرکتی پیکره این پژوهش شامل ۳۹ فعل ساده، ۵۷ فعل غیرساده واژگانی شده و ۴۴ فعل غیرساده تابع دار هستند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی چیست؟ در نتیجه این پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که در زبان مازندرانی نمی‌توان الگوی غالبی برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت تعیین کرد. افعال حرکتی تقریباً به یک میزان این اطلاعات را واژگانی می‌

کنند. بر اساس این پژوهش، از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندران تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷) درصد کل افعال) واژگانی شده‌اند و ۴۴ فعل (۳۱/۴۳) درصد کل افعال) تابع‌دار هستند.

کلید واژه‌ها: معنی‌شناسی شناختی، رویدادهای حرکتی، زبان مازندرانی، الگوهای واژگانی شدگی.

۱. مقدمه

تجربه حرکت به عنوان زمینه‌ای مشترک در زبان‌های گوناگون به چشم می‌خورد. در این پژوهش به ماهیت معنی‌شناسی افعال حرکتی زبان مازندرانی با تأکید بر الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه مسیر و حرکت، چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر و اطلاعات چندگانه شیوه پرداخته می‌شود. از آن جایی که تقریباً همه پژوهش‌ها در مورد معنی‌شناسی افعال حرکتی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی با تکیه بر رویکرد شناختی و الگوهای واژگانی شدگی تالمی (۱۹۸۵ و ۲۰۰۰ ب)، درباره زبان فارسی انجام گرفته‌اند. رویکرد این پژوهش به فعل‌های حرکتی زبان مازندرانی به ویژه افعال غیرساده همسو با دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) در باب فعل غیرساده حرکتی در زبان فارسی در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی شکل گرفته است؛ زیرا الف) نگارنده دیدگاه افراد مختلفی از جمله دیرمقدم (۱۳۹۲ ب)، البرزی ورکی (۱۳۷۷)، ساسانی (۱۳۹۰ و ۱۳۹۳) و ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) را در این زمینه مطالعه و بررسی نموده است. با توجه به ویژگی‌های افعال حرکتی مازندرانی و به ویژه افعال غیرساده، دیدگاهی که بتوان تا حد زیادی از آن در این باره استفاده نمود، دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) است. ب) این دیدگاه نیز مانند پژوهش حاضر از منظر معنایی و شناختی و در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی تالمی به توصیف و تبیین این موضوع پرداخته است. بر اساس این دیدگاه، خود مفهوم حرکت به دو صورت فعل ساده و فعل غیر ساده تجلی می‌یابد. در این دیدگاه، صورت‌های واژگانی شده (اعم از ساده و غیرساده) به گونه‌هایی اطلاق می‌شوند که عناصر معنایی حرکت در آنها ادغام گردیده و منجمد شده^۱ باشد و رابطه نحوی میان آنها مشاهده نگردد. در مقابل، گونه تابع‌دار بر صورت‌هایی دلالت دارد که

تابع‌های فعل ارتباطی نحوی با عنصر فعلی داشته و عناصر معنایی حرکت نه در ریشه فعل بلکه به صورت مجزا در حاشیه فعل حضور می‌یابند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

احمدی و داد (۱۳۸۸) به بررسی مقایسه‌ای نقش فعل حرکتی «udmu-xodumb» در روسی در معنای مجازی و در قالب ترکیب واژه‌های پایدار پرداخته‌اند. آنها عنوان می‌دارند که زبان‌های روسی و فارسی تصاویر کم و بیش متفاوتی از حرکت به دست می‌دهند. در عین حال، وجود مشترکی دارند که با توجه به تعلق آنان به دو خانواده زبانی مختلف، جالب به نظر می‌رسد. کارکرد فعل حرکتی در گروه واژه‌های پایدار فعلی - اسمی به علت کارایی گسترده در همه سبک‌های زبان قابل بررسی است. بیشترین شباهت بین افعال حرکتی روسی و معادل واژه‌های فارسی در معنای اولیه مشاهده می‌شود. بر عکس، بیشترین اختلاف وقتی است که در زبان روسی بین یک عمل و «حرکت» ارتباط و پیوستگی وجود دارد و در زبان فارسی این ارتباط نیست، یا بر عکس، در زبان عمل یا حالتی به وسیله فعل معادل بیان شود و در روسی نه، که منجر به اختلاف شکل بیان معانی یکسان در این دو زبان می‌شود. با توجه به نسبی بودن معنا و اینکه ادراک استعاری ما مبتنی بر بخش غیر استعاری زبان است، طبیعتاً در کار آموزش هم در وهله اول بخش غیر استعاری زبان آموزش داده می‌شود و سپس به بخش استعاری پرداخته می‌شود.

بابایی (۲۰۱۱) با نگاهی به زبان فارسی، نوع بیان تغییر موقعیت و حرکت را در این زبان بررسی کرده است. وی در ابتدا زبان فارسی را زبانی هند و اروپایی با ساختار «SOV» معرفی می‌کند سپس ساختار افعال فارسی از جهت اطلاعاتی که در اختیار زبان‌وران قرار می‌دهد و جایگاه آن در جمله را، واکاوی کرده و پس از آن به سراغ فعل‌های حرکتی فارسی می‌رود. وی با بیان نحوه شکل‌گیری فعل مرکب در فارسی به بررسی و تحلیل فعل‌های حرکتی فارسی پرداخته است. او با در نظر گرفتن رویکرد تالمی به حرکت، آن را روی فارسی پیاده می‌کند و با ارائه مثال‌هایی به تقسیم‌بندی افعال بر اساس نحوه بازنمایی اطلاعات مسیر و شیوه می-پردازد. وی عنوان می‌کند که فارسی فعل‌های ساده کمی دارد و بیشتر فعل‌های فارسی مرکب-اند. به این ترتیب وی افعال مرکب را که متشكل از یک عنصر غیر فعلی و یک همکرد است، یک واحد واژگانی در نظر می‌گیرد و به این ترتیب فعل‌های فارسی نشان‌دهنده رویداد حرکت

را به صورت زیر طبقه‌بندی می‌کند: الف) فعل‌هایی که در آنها مسیر در یک ساختار قالبی غیرهسته‌ای بیان می‌شود و فعل اصلی شیوه حرکت را نشان می‌دهد. ب) مسیر از طریق فعل اصلی نشان داده می‌شود و بخش غیرفعالی (تابع/غیرهسته) تأکید و توضیحی مضاعف است. ج) فعل اصلی هم مسیر و هم شیوه را نشان می‌دهد. او به جای اصطلاحات تالمی (الگوهای فعل‌بنیاد و تابع-بنیاد)، از اصطلاحات ساخت هسته‌قالبی و غیرهسته‌قالبی برای فارسی استفاده کرده است. در فارسی هر دو ساخت در دسترس است اما بجز افعال اشاره که در آنها مسیر مشخصی وجود دارد، در موارد دیگر مسیر افعال از طریق ساخت غیرهسته‌ای بیان می‌شود. به باور وی فعل اصلی اغلب شیوه حرکت را بیان می‌کند و مسیر در بخش غیرهسته‌ای یک بند بیان می‌شود.

فیض (۲۰۱۱) به تحلیل تطبیقی بیان حرکت در انگلیسی و فارسی پرداخته است. به طور مشخص با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان این موضوع را بررسی نموده است که گویشوران فارسی و انگلیسی چگونه حرکت و نیز شیوه آن را از طریق مکان در استخراج داستان‌ها و روایات مبتنی بر دو فیلم کوتاه، بیان می‌کنند. واحد تحلیل این مطالعه، واحد تحلیل "رویداد-حرکت" مبتنی بر چارچوب تالمی (۱۹۹۱ و ۲۰۰۰ ب) می‌باشد. هدف مطالعه بررسی شباهت-ها و تفاوت‌های انگلیسی و فارسی و نیز جایگاه فارسی با توجه به رده‌شناسی دوگانه تالمی (زبان‌های فعل / تابع-بنیاد)، در مقایسه با انگلیسی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که فارسی دارای رده‌شناسی آمیخته است: آن دارای ویژگی‌های زبان‌های فعل‌بنیاد، تابع-بنیاد و حتی زبان-های دارای افعال ردیفی است. به علاوه، ساخت‌های فعل سبک، رایج‌ترین صورت‌های فعل در فارسی، ویژگی منحصر به فردی در این زبان است. قابل توجه‌ترین یافته‌های این پژوهش به بیان مسیر مربوط می‌شوند. ماهیت گفتمان-بنیاد این پژوهش در رابطه با کشف چنین تمایزاتی مفهومی در بیان مسیر اهمیت حیاتی دارد که نحو-ساخت‌واژه به تنها‌ی قادر به نشان دادن آنها نیست.

از کیا (۱۳۹۰) در چارچوب الگوهای واژگانی شدگی به بررسی الگوی واژگانی شدگی زبان فارسی و تعیین ردۀ آن پرداخته است. وی بر این باور است که زبان فارسی مطابق با پیش‌بینی تالمی دارای الگوی واژگانی شدگی غالب شیوه و حرکت بوده و مانند دیگر زبان‌های هندواروپایی (غیر از رومیایی) از الگوی واژگانی شدگی شیوه و حرکت در واژگانی نمودن

مفاهیم حرکتی استفاده می‌کند و لذا در رده زبان‌های تابع‌بنیاد جای می‌گیرد. اما برخلاف پیش‌بینی تالمی (۲۰۰۰ب)، عنصر مفهومی مسیر در زبان فارسی تنها تابع زایا در این زبان نبوده و زبان فارسی تابع‌های زایای پیکر و زمینه را نیز در نظام تابع‌های خود دارد.

مسگرخویی (۱۳۹۱) تلاش کرده است توصیفی از چگونگی بازنمود رویداد حرکت در زبان فارسی ارائه دهد. هدف از این توصیف‌ها ارائه الگویی است که بر اساس آن عناصر مفهومی رویداد حرکت در زبان فارسی بازنمود می‌یابد. وی با فذاهم کردن فهرستی از افعال بسیط فارسی از طریق پایگاه داده‌های زبان فارسی، در پی آن است که مشخص سازد رفتار زبان فارسی در چگونگی بازنمود رویداد حرکت چگونه است و این زبان در کدام یک از رده‌های پیشنهادی تالمی می‌گنجد. برای این منظور، افعال بسیط فارسی را با الگوی تالمی سنجیده است و در نهایت الگویی از بازنمود حرکت در فارسی و جایگاه آن در پیوستار برجستگی مسیر و شیوه به دست داده است. نتایج این بررسی، الگوها و رده‌های پیشنهادی نظریه پردازان شناختی همچون تالمی را به چالش می‌کشد.

از کیا و ساسانی (۱۳۹۱) کوشیده‌اند پس از طرح نارسایی‌های نظریه الگوهای واژگانی-شدگی، با توجه به زبان فارسی راه حل‌هایی ارائه دهند. نتایج پژوهش آنها حاکی از آن است که در تحلیل رویداد حرکت، دو رویکرد مجزا مد نظر است. نخست رویکرد کلی نگر که صرفاً سازه‌های مفهومی کانونی را در فعل حرکتی ادغام می‌کند و دوم رویکرد جزئی نگر که در آن سازه‌های مفهومی پیرامونی نیز در ادغام در فعل حرکتی مؤثر عمل می‌کنند.

مسگرخویی (۱۳۹۲الف) تلاش کرده است تحلیلی معنی‌شناختی از فعل‌های حرکتی زبان فارسی به دست دهد و به این پرسش پاسخ دهد که اجزای مختلف رویداد حرکت از طریق چه الگوهایی در زبان فارسی بازنمایی می‌شوند و افعال حرکتی فارسی کدام اطلاعات معنایی را درباره اجزای رویداد حرکت (از جمله مسیر و شیوه) در بر دارند. به این منظور، کلیه افعال حرکتی فارسی را از فرهنگ سخن انتخاب کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب جزء حرکت با یک واحد معنایی (مسیر یا شیوه)، مهم‌ترین الگوی واژگانی‌شدگی در فارسی است. همچنین این پژوهش نشان می‌دهد که ۱۴ نوع اطلاعات مسیر و ۲۰ نوع اطلاعات شیوه می‌توانند در فعل‌های حرکتی زبان فارسی بازنمود یابند. از جمله دیگر نتایج این پژوهش آن است که زبان فارسی رده‌شناسی دوگانه پیشنهادی تالمی (۲۰۰۰ب) را به چالش می‌کشد و

نظریات اصلاحی پژوهشگرانی مانند برمون و اسلوبین (۱۹۹۴) و ایبارتس - آنتونانو (۲۰۰۴) را تأیید می‌کند.

مسگرخویی (۱۳۹۲) تلاش نموده است با بررسی و تحلیل فعل‌های مسیرنامی فارسی، نوع اطلاعاتی را که در این گونه افعال نهفته است، به دست دهد. به این منظور، ۱۴۸ فعل مسیرنامی فارسی را از فهرست فعل‌های فرهنگ سخن انتخاب و سپس با در نظر گرفتن تعاریف فعل‌های انتخاب شده و شاهدهای هر کدام از آنها، فعل‌های مسیرنما را تحلیل و بررسی کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که این فعل‌ها ۱۴ نوع مسیر را نمایان می‌کنند. برخی از انواع مسیر در پیکره فعل‌های حرکتی فارسی پربسامدتر از برخی دیگر هستند. رایج-ترین انواع مسیر در فارسی عبارتند از: «دور از زمینه»، «به پایین»، «به سوی زمینه»، «به بیرون از زمینه»، «به بالا» و «به درون زمینه». انواع دیگری از مسیر که در فارسی رواج کمتری دارند، عبارتند از: «به جلو»، «گذر از زمینه»، «مسیرهای چندگانه از یک نقطه شروع واحد»، «برگشت به زمینه»، «به عقب»، «نزدیکتر به زمینه»، «بعد از زمینه» و «تغییر مسیر». بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که گویشوران فارسی به نوع خاصی از مسیر توجه بیشتری نشان می‌دهند.

پشتوان (۱۳۹۲) با استفاده از کلیپ‌های اینیمیشن که در انها شخصیتی شبیه گوجه‌فرنگی مسیرهای عمودی و افقی مختلف را به شیوه‌های گوناگون می‌پیماید، به بررسی چگونگی رمزگذاری دو مؤلفه مسیر و شیوه حرکت در گفتار روایی کودکان پیش‌دبستانی فارسی‌زبان پرداخته است. گفتار کودکان به منظور آشکار شدن نحوه نگاشت مؤلفه‌های معنایی در صورت‌های زبانی با گفتار بزرگسالان فارسی‌زبان مقایسه شده است و سرانجام این پرسش به بحث گذاشته شده است که آیا زبان فارسی به عنوان یکی از زبان‌های هندواروپایی در رده‌شناسی دوگانه تالمی می-گنجد یا نه. وی می-گوید که کودکان فارسی‌زبان هنگام بازگویی شفاهی رویدادهای حرکتی از همان الگویی بهره می‌گیرند که بزرگسالان برای رمزگذاری آنها استفاده می‌کنند: مسیر حرکت را در ستاک فعل‌های مسیرنما ادغام می‌کنند و آنها را با یا بدون تابع‌های مسیر (برای مسیرهای عمودی) و گروه حرف اضافه (برای مسیرهای افقی) به کار می‌گیرند. تنها تفاوت گفتار روایی کودکان با بزرگسالان آن است که کودکان تمایل کمتری به رمزگذاری واژگانی شیوه حرکت نشان می‌دهند، به این ترتیب زبان فارسی ویژگی‌هایی را که

تالمی برای زبان‌های تابع‌بنیاد برشمرده است، ندارد و تا آن جایی که رمزگذاری مسیر در ستاک فعل یا تابع مد نظر است، زبان فارسی در ردۀ زبان‌های فعل‌بنیاد جای می‌گیرد. گلفام و همکاران (۱۳۹۲) به بررسی مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط در زبان فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. پیکره پژوهش آنها مشکل از ۱۲۶ فعل حرکتی است که از پایگاه دادگان، پایگاه داده‌های زبان فارسی و سایر منابع مكتوب استخراج و در بافت جمله تحلیل شده‌اند. از نتایج این پژوهش می‌توان این گونه بیان نمود که از میان چهار مؤلفه اصلی حرکت از دیدگاه تالمی، مؤلفه "پیکر" و از میان مؤلفه‌های فرعی مسیر، مؤلفه «مقصد» [نقطه پایان] نسبت به سایر مؤلفه‌ها از بسامد بالاتری در مفهوم‌سازی رویدادهای حرکتی برخوردار است. همچنین دو مؤلفه "شیوه" و "گسب" در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت ادغامی در ریشه فعل یا به صورت جداگانه در سطح جمله در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی مؤثرند.

مقدم (۱۳۹۲) به بررسی نحوه مفهوم‌سازی افعال حرکتی بسیط در زبان فارسی از دیدگاه شناختی و آرای تالمی پرداخته است. وی می‌نویسد که از میان چهار مؤلفه اصلی حرکت از دیدگاه تالمی، مؤلفه پیکر و از میان زیر مؤلفه‌های مسیر، مؤلفه مقصد نسبت به سایر مؤلفه‌ها، از بسامد بالاتری در مفهوم‌سازی رویدادهای حرکتی برخوردار است. همچنین دو مؤلفه شیوه و سبب در افعال حرکتی زبان فارسی یا به صورت ادغامی در فعل یا به صورت جداگانه در سطح جمله، در مفهوم‌سازی رویداد حرکتی مؤثر است. به علاوه، از میان همه مؤلفه‌های معنایی، سه مؤلفه عامل، کنشگر و کنش‌پذیر در مفهوم‌سازی افعال حرکتی زبان فارسی نقش متفاوتی را ایفا می‌کنند.

بیشتر پژوهش‌هایی که راجع به چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در چارچوب نظریه الگوهای واژگانی شدگی تالمی در مورد زبان‌ها و گویش‌های ایرانی انجام گرفته‌اند، مربوط به زبان فارسی هستند. در مورد جایگاه و ردۀ این زبان نیز به لحاظ چگونگی بازنمایی رویداد حرکت در میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. برخی آن را تابع‌بنیاد (بابایی، ۲۰۱۱؛ ازکیا، ۱۳۹۰؛ افراشی و همتی، ۱۳۹۴)، بعضی فعل‌بنیاد (پشتوان، ۱۳۹۲؛ همتی و همکاران، ۱۳۹۵) و تعدادی هم دو (هم تابع‌بنیاد و هم فعل‌بنیاد) (فیض، ۲۰۱۱؛ مسگرخویی، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲؛ الف و ۱۳۹۳ الف؛ حامدی‌شیروان و شریفی، ۱۳۹۳) دانسته‌اند.

۳. مبانی نظری

پیش از پرداختن به افعال حرکتی در مازندرانی، ذکر نکته‌ای در رابطه با نامگذاری افعال تابع‌بنیاد لازم است. با توجه به اینکه اصطلاح "تابع‌بنیاد" در نظریه الگوهای واژگانی شدگی تالمی اساساً اصطلاحی رده‌شناختی برای رده‌بندی دوگانه‌ی وی (فعل‌بنیاد و تابع‌بنیاد) براساس چگونگی بازنمایی عنصر معنایی "مسیر" در ریشه فعل (فعل‌بنیاد) یا در تابع (تابع‌بنیاد) است در حالی که در دیدگاه ازکیا و همکاران این اصطلاح مشخصاً برای گروهی از افعال غیرساده به کار می‌رود که بین جزء غیر فعلی و فعلی آنها رابطهٔ نحوی برقرار است و هر یک از عناصر معنایی حرکت در این گونه افعال به صورت مستقل ظاهر می‌شوند، لذا برای جلوگیری از سردرگمی و خلط مبحث، استفاده از اصطلاح "تابع‌دار" به جای "تابع‌بنیاد" در دیدگاه ازکیا و همکاران، مناسب‌تر به نظر می‌رسد و نگارنده از این اصطلاح استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، "تابع" در اصطلاح "تابع‌بنیاد" از دیدگاه تالمی، عنصری روساختی است که به طور مشخص عنصر معنایی مسیر را بازنمایی می‌کند اما از دیدگاه ازکیا و همکاران علاوه بر مسیر، عناصر معنایی دیگری را نیز بازنمایی می‌کند.

نخستین فرضیه تالمی بر این امر تأکید می‌ورزد که عناصر را می‌توان هم در حوزهٔ معنا و هم در محدودهٔ صورت‌های روساختی از همدیگر مجزا نمود. برای نمونه عناصر معنایی حرکت، زمینه، پیکر، مسیر، شیوه و سبب و نیز عناصر روساختی مانند فعل، حروف اضافه و بندهای پیرو که در این نظریه با نام تابع شناخته می‌شوند، امکان تفکیک را دارا هستند. دو مین فرضیه تالمی به این مهم می‌پردازد که کدامین عنصر معنایی و از طریق چه عناصر روساختی‌ای تجلی می‌یابند. وی بر این باور است که این ارتباط لزوماً یک به یک نبوده و مجموعه‌ای از عناصر معنایی می‌توانند تنها از طریق یک عنصر روساختی واحد تجلی یافته و یا اینکه یک عنصر معنایی به وسیلهٔ چندین عنصر روساختی بازنمایی شوند. تالمی به منظور توصیف این ارتباط معنایی دو اصطلاح هم‌معنی «kill» و «die» را مطرح می‌سازد. به اعتقاد او واژه «kill» به معنی «کشتن»، عنصر معنایی سبب را در خود نهفته دارد حال آنکه این عنصر در صورت روساختی «make die» به معنی «باعت مرگ شدن»، در واژهٔ مستقل «make» بازنمایی می‌شود. بر این اساس تالمی به دو نوع نحلیل برای رویدادهای حرکتی قائل است: الف) رده‌بندی سه‌شقی، ب) رده‌بندی دو‌شقی. رده‌بندی سه‌شقی بر پایهٔ ادغام عناصر معنایی در

صورت روساختی یا ریشه فعل شکل می‌گیرد. به بیانی دیگر، حرکت می‌تواند با عناصر معنایی دیگری ادغام گردیده و در روساخت تجلی یابد. هر زبانی بر اساس ادغام غالب خود در رده‌ای جای می‌گیرد. سه نوع ادغام غالب را در زبان‌ها متمایز شده‌اند: (الف) حرکت و شیوه، (ب) حرکت و مسیر و (ج) حرکت و پیکر. به باور تالمی زبان‌ها بر اساس نوع بازنمایی عناصر معنایی در رده‌های یادشده قرار می‌گیرند. رده‌بندی دوشقی نتیجه نگرش به سازه‌های واژنحوی در رمزگذاری عنصر معنایی مسیر در رویدادهای حرکتی است. در این صورت، زبان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: (الف) آنهایی که عنصر معنایی مسیر در ریشه فعلی آنها جای می‌گیرد که به آنها فعل بنیاد گفته می‌شود. (ب) آنهایی که عنصر معنایی مسیر در آنها از طریق عنصر حاشیه‌ای فعل یعنی تابع بیان می‌گردد که تابع بنیاد خوانده می‌شوند (تالمی، ۲۰۰۰، ب).

۴. تبیینی تازه برای فعل غیرساده حرکتی

فعل‌های غیرساده حرکتی را می‌توان به دو گونه غیرساده واژگانی‌شده و غیرساده تابع دار تقسیم کرد. همانگونه که بیان شد، فعل غیرساده واژگانی‌شده به صورت‌هایی گفته می‌شود که عناصر معنایی در روساخت منجمد گردیده و رابطه‌ای نحوی میان صورت‌های روساختی برقرار نیست. این فعل‌ها زیایی اندکی دارند و به لحاظ معنایی با یکدیگر ادغام می‌شوند. در مقابل، فعل‌های غیرساده تابع دار قرار دارند که به لحاظ معنایی، سازه‌های آنها با هم ادغام نمی‌شوند بلکه با هم رابطه‌ای نحوی دارند چنانکه سازه غیرفعالی تنها تابع سازه فعلی محسوب می‌شود. همانگونه که بیان شد، فعل‌های غیرساده از پیوند یک سازه غیرفعالی مانند اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف‌اضافه‌ای فعل‌های غیرساده حرکتی و قید با یک سازه فعلی به دست می‌آیند. در ادامه، فعل‌های غیرساده بر پایه سازه غیرفعالی طبقه‌بندی و توصیف می‌شوند.

آنچه در این پژوهش در ارتباط با فعل‌های غیرساده اهمیت دارد این است که (الف) بتوان بر اساس ملاکی ساخت‌واژی فعل‌های حرکتی مازندرانی را انتخاب و تحلیل کرد؛ و (ب) دریافت که افعال غیرساده مازندرانی به دو دسته واژگانی‌شده و تابع دار تقسیم می‌شوند. در این صورت است که می‌توان دیدگاه ازکیا و همکاران (۱۳۹۴) را با در نظر گرفتن ملاحظات، درباره مازندرانی به کار بست. به این ترتیب، هنگام بررسی افعال حرکتی مازندرانی در پژوهش حاضر، افعال ساده و غیرساده واژگانی‌شده در یک گروه و در برابر افعال غیرساده تابع دار قرار

می‌گیرند و بر این اساس تحلیل می‌شوند. به عبارت دیگر، گروه واژگانی شده شامل همه افعال ساده و برخی از افعال غیرساده است در حالی که گروه تابع دار تنها بعضی از افعال غیرساده را در بر می‌گیرد. ۱۴۰ فعل حرکتی پیکره این پژوهش شامل ۳۹ فعل ساده، ۵۷ فعل غیرساده واژگانی شده و ۴ فعل غیرساده تابع دار هستند.

۵. فعل‌های حرکتی زبان مازندرانی

برای بررسی افعال حرکتی، نخست اجزای عمومی رویداد حرکت (تالمی، ۲۰۰۰ ب: ۲۵، ۲۶) بررسی می‌شوند. پس از آن مقوله‌های مسیر و شیوه و نوع اطلاعاتی که از آنها در افعال حرکتی مازندرانی بازنمایی می‌شوند و چگونگی بازنمایی این اطلاعات، مورد بررسی قرار می‌گیرند. طبقه‌بندی این اطلاعات به یافتن پاسخ برای پرسش‌های پژوهش و در نتیجه مسئله اصلی آن و سرانجام دستیابی به درکی روشی و بهتر از چگونگی بازنمایی افعال حرکتی در زبان مازندرانی کمک می‌کند.

۱.۵. انواع افعال حرکتی در زبان مازندرانی

پیکره این پژوهش متشكل از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی است. این پیکره شامل افعال ساده و غیرساده است که از طریق مصاحبه و گفتگو با گویشوران بومی زبان مازندرانی (گویشور) ثبت و ضبط شده‌اند. افعال حرکتی مورد بررسی در پژوهش حاضر شامل فعل‌های حرکتی عمومی (فعل‌هایی بدون اطلاعات معنایی خاص درباره مسیر و شیوه مانند «harket = حرکت کردن»)، فعل‌های همراهی (مانند «hamre borden = رفتن همراه، اسکورت / همراهی کردن»)، فعل‌های مسیرنما مانند «biyamoen = آمدن»، «borden = رفتن»، «diya borden = بیرون رفتن»، «bargeðten = برگشتن» و غیره) و نیز فعل‌های شیوه‌نما است. فعل‌های شیوه‌نما در چهار دسته کلی زیر قرار می‌گیرند:

- الف) افعال نشان‌دهنده جاگایی انسان‌ها و حیوانات (مانند «do hayten = دویدن»، «rah borden = پریدن»، «raah borden = راه رفتن» و غیره)،
- ب) افعال نشان‌دهنده حرکت با استفاده از یک وسیله نقلیه یا یک ابزار (مانند «paro = پارو کردن» و غیره)،

- ج) افعال نشان‌دهنده تغییر وضعیت بدن (مانند «*deraz bakeδien*» = دراز کشیدن، «*lab* = خم شدن» و غیره)،
- د) افعالی که نشان‌دهنده وضعیت پیکر هستند (مانند «*valeg bazoen*» = شلیدن، «*dar* = در رفتن؛ فرار کردن» و غیره).

برتله^۱ (۲۰۰۴: ۱۰۸) می‌گوید که افعال شیوه‌نما غالباً فعل‌های نشان‌دهنده وضع^۲ هستند. یعنی فعل‌هایی که اطلاعاتی درباره ابعاد و جهت‌گیری افقی و عمودی پیکر رمزگذاری می‌کنند. بنابراین، در پیکره این پژوهش فعل‌های نشان‌دهنده وضع نیز وجود دارند؛ زیرا حرکت پیکر را نشان می‌دهند (حرکت وضعی (تالمی، ۲۰۰۰ ب: ۳۵، ۳۶)). به عبارت دیگر، پیکر بدن خود را با تغییر وضع یا جهت‌گیری آن حرکت می‌دهد و به مکان دیگری جابجا نمی‌شود. داده‌های پژوهش شامل فعل‌های عاملی، خودعاملی و غیرعاملی است. فعل‌های عاملی فعل‌های حرکتی گذرايی هستند که به حرکتی اشاره دارند که عامل دیگری داشته است. مانند:

(۱)	<i>kabke</i>	<i>ferari heda</i>	شم(کبک)- پراند
			فعل‌های خودعاملی اساساً فعل‌های ناگذرايی‌اند که نشان می‌دهند پیکر بر حرکات خود کنترل دارد به این معنا که هیچ‌گونه عامل خارجی باعث حرکت آن نشده است. مانند:

(۲)	<i>onta</i>	<i>rika</i>	<i>do hayte</i>	دوید
		= آن	= پسر	آن پسر دوید /

فعل‌های غیرعاملی نیز فعل‌های ناگذرا هستند اما پیکر آنها بی‌جان است. حرکت غیرعاملی به حرکتی اشاره دارد که پیکر لزوماً بر آن کنترل ندارد. مانند:

(۳)	<i>boδke</i>	<i>jer dakete</i>	پایین - افتاد
		= حتم(مذکر) - بشکه	بشکه پایین افتاد.

۲.۵. انواع مسیر افعال حرکتی

سیفیوانتس فرز (۱۴۰، ۱۳۹: ۲۰۰۸) انواع بازنمایی‌های مسیر را که در زبان‌های مختلف دیده شده است، به صورت زیر فهرست کرده است. مورد آخر یعنی «بازگشت به زمینه» را مسگرخویی (۱۰۵، ۱۳۹۲: ۱۰۴) به این فهرست اضافه نموده است. این نوع مسیر در مورد افعالی استفاده می‌شود که نشان می‌دهند پیکر قبلًاً در مکانی بوده است و پس از ترک و دور شدن از آن مکان، اکنون دوباره در حال حرکت و بازگشت به آن مکان قبلی است.

- به سوی زمینه: =*bairesyen* = رسیدن

- دور از زمینه: =*borden* = رفتن

- به درون زمینه: =*dele biyamo* = تو آمدن، داخل شدن

- به بیرون از زمینه: =*diya borde* = بیرون آمدن / رفتن

- به بالا: =*bala demedaen* = بالا انداختن

- به پایین (از زمینه): =*dakete* = افتادن؛ سقوط کردن

- عبور از زمینه: =*rad bayye* = رد شدن

- نزدیک‌تر به زمینه^۱: =*jelo biyarden* = به جلو کشیدن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)^۲

- به جلو^۳: =*jelo demedaen* = جلو انداختن

- به عقب (زمینه): =*aqeb borden* = عقب رفتن

- تغییر جهت: = عقب رفتن

- جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد: =*taneg hakerden* = پخش کردن

- پس از زمینه: =*denbal hakerden* = دنبال کردن

- بازگشت به زمینه: =*dagerresen* = برگشتن

۱- ممکن است گفته شود که «نزدیک‌تر به زمینه» بخشی از «به سوی زمینه» است نه نوع مجازی از مسیر. دلیل تلقی آن به عنوان نوع مجازی از مسیر، تبیین ماهیت معنایی افعال مسیرنما از طریق معرفی انواع دقیق‌تر و جزیی‌تر به عنوان انواع مجاز است (سیفیوانتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۳۹).

۲- فعل‌هایی هستند که در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارند اما در زبان مازندرانی وجود دارند.

۳- تفاوت «دور از زمینه» و «به جلو» در این است که در اولی ملاک، مبدأ حرکت اما در دومی مقصد حرکت و حرکت رو به جلوی پیکر است.

زبان مازندرانی در بیان حرکت از همه این انواع مسیر استفاده می‌کند. غیر از این ۱۴ نوع مسیر، نگارنده ۳ نوع مسیر دیگر را در افعال حرکتی مازندرانی مشاهده و به این فهرست اضافه نموده است یعنی ۱) در زمینه، ۲) روی زمینه، ۳) به دور از زمینه. «در زمینه» نشان می‌دهد که پیکر در خود زمینه در حال حرکت است، مانند «hesno hakerden» = شنا کردن، «meleg = غلتیدن، bazoen = غلت خوردن: در حالت خوابیده و در جای خواب». «روی زمینه» بیانگر این است که پیکر به صورت ایستاده (قائم) در زمینه وجود دارد و هنگامی که متholm حرکت می‌شود به صورت افتاده (افقی) در می‌آید و بر روی زمینه قرار می‌گیرد، مانند «demeda = افتادن»، «jer daketen» = افتادن. «به دور از زمینه» نشان‌دهنده این است که پیکر دایره‌وار در اطراف زمینه در حال حرکت است، مانند «=گشتن (دایره‌وار)».

۳.۵. وضع

- جهت‌گیری عمودی (به سمت بالا یا به سمت پایین):
- جهت‌گیری افقی: le borden = دراز کشیدن
- جهت‌گیری نامشخص: keδ headen = کش دادن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- خمیدگی: dela bayen = خم کردن
- حلقه شدن - باز شدن: dapeten = حلقه شدن، bayen = باز شدن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارند)
- به یک سمت: kaj bayen = کج کردن
- تکان، تاب، لرزش^۱: Tekan headen = تکاند
- چرخش (دایره‌وار / revolye، به دور نقطه‌ای مرکزی / rotate، سریع / : dapej) = پیچاندن
- جهش^۲:** ben baperessen = بالا و پایین کردن (در پیکره پژوهش حاضر وجود ندارد)
- وارونگی: fard bayyen ، maleg bazoen = واژگون شدن (peδtek bazoen)
- حرکت تکرارشونده: Hayzo vayz = حرکت کردن مداوم

۱- حرکات کوتاه و ناگهانی نیز در زیر این مقوله قرار می‌گیرند (سیفیوانتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۴۰).

۲- افعالی که در این مقوله قرار می‌گیرند، ممکن است دارای حرکت انتقالی نیز باشند (سیفیوانتس فرز، ۲۰۰۸: ۱۴۰).

۳- پیکر در جای خود به سمت بالا و پایین حرکت می‌کند.

این مقولات شیوه اساساً با افعال شیوه‌نمایی که حرکت وضعی را توصیف می‌کنند، مرتبط هستند در حالی که مقولات زیر به فعل‌هایی مربوط می‌شوند که حرکت انتقالی را نشان می‌دهند.

۴.۵. الگوی حرکت: توانایی‌های حرکتی اساسی انسان و حیوان.

بدن هنگام حرکت اشکال مختلفی به خود می‌گیرد:

- راه رفتن: =valeg bazoen =شلیدن، لنگیدن

- دویدن: =do hayten =دوازدن

- پریدن^۱: =baperren =پریدن

- پرواز کردن: =bal bazoen/ par hayten =پرواز کردن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

- شنا کردن: =hesno hakerden =شنا کردن

۵. سرعت: سرعت حرکت:

- زیاد: =jeli daketen =جلو افتادن (سبقت گرفتن)

- کم: (1) =rah borden =راه رفتن (قدم زدن)

- افزایش: =dor gereften =شتاب گرفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

- کاهش: =ja bamonesen =جا ماندن

حرکت با نیرو: حرکتی که انجام آن نیازمند نیرو و تلاش است:

- انرژی زیاد: =belend hakerden =بلند کردن

- انرژی کم: =heva demedaen =بالا انداختن

حرکت پنهانی: پیکر برای خودداری از دیده شدن و شنیده شدن مخفیانه حرکت می‌کند:

=yevaδeki borden =دزدکی رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت با مانع: وجود مانع و برخورد با آن: =baketen =افتدان

حرکت روان: پیکر (مانند آب) بدون وجود و برخورد با مانع و به طور روان حرکت می-

کند:

۱- پیکر به کمک نیروی پا (در مورد پرنده‌گان، بال نیز) سریع از جای خود بلند می‌شود و در جای دیگری فرود می‌آید.

=Sarjer baye سرازیر شدن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت برای لذت: =čarx hedaen گرداندن (گردش دادن)

حرکت بدون هدف: vel veli hakerden = ول گشتن

حرکت نامتعادل: (1) = δena δena hakerden تلو تلو خوردن

حالت پیکر: فیزیکی (آسیب دیده): valeg baxoen = شلیدن (لنگیدن) یا روانی (مغرور،
بی دقت، عصبانی):

=Dar borden در رفتن (فرار کردن) (1)

رقص: شیوه‌های مختلف رقصیدن: =δena hakerden رقصیدن

وسیلهٔ نقلیه / ابزار: حمل و نقل با حیوان یا وسایل نقلیه دیگر: (2) = راندن

تماس بین پیکر و زمینه:

- بدن نزدیک به زمینه: =dast meji hakerden چهار دست و پار فتن (در پیکرهٔ پژوهش
حاضر وجود ندارد)

- حرکت آرام و بی تکان پیکر روی / در امتداد زمینه: =liz baxterden =sor baxterden سُریدن، سُر خوردن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

- تماس کم: لغزیدن

کاربرد ویژهٔ پایین تنه^۱:

- طول گامها: اطلاعاتی دربارهٔ گام‌هایی که پیکر بر می‌دارد: =gade δab bazoen با گام-
های کشیده و بلند رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

- شکل گلمها: اطلاعاتی دربارهٔ گام‌های پیکر (گام‌های بلند و راست): = با گام‌های بلند و
راست رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

- گام‌های تدریجی و آهسته: las آرام و آهسته رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود
ندارد)

۱- در «کاربرد ویژهٔ پایین تنه» قسمت‌های مختلف پا از ران تا نوک انگشتان پا درگیرند. این مقوله و مقوله «کاربد دست و
پا» شباهت‌هایی با هم دارند از جمله اینکه در هر دو معمولاً حرکت از نوع تکرارشونده است.

کاربرد دست و پا^۱: حرکتی که در آن دست‌های پیکر نیز درگیر باشند: das meji = چهار دست و پا رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد) حرکت در صفت: به صفت رفتن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد) حرکت در ورزش: حرکت بازی‌وار: جست و خیز کردن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

حرکت بدون کترل: part bayen = پرت شدن

حرکت دشوار: valeg = شلیدن (لنگیدن)

حرکت با صدا: čakke = کف زدن (در پیکرهٔ پژوهش حاضر وجود ندارد)

شروع حرکت: rah daketen = حرکت کردن (راه افتادن، رهسپار شدن)

مفهوم‌های شیوه از «وضع» تا «حالت پیکر» از ایبارتس - آنتونانو (۲۰۰۶)، اوژچالیشکان (۲۰۰۴) و اسلوبین (۲۰۰۷)، مقوله‌های «رقص» تا «حرکت با صدا» از سیفیواتس فرز (۱۴۲) و مقوله «شروع حرکت» از مسگرخویی (۱۳۹۲؛ ۱۱۳، ۱۱۸) گرفته شده‌اند.

همهٔ این انواع شیوه در زبان مازندرانی کاربرد دارند. علاوه بر اینها، نگارنده ۵ نوع دیگر از انواع شیوه را در افعال حرکتی مازندرانی مشاهده و به این فهرست اضافه کرده است. این ۵ نوع عبارتند از: ۱) حرکت تدریجی: حرکتی که به تدریج و آرام‌آرام انجام می‌گیرد، مانند «sar = بالا آمدن (شیر و غیره)». این نوع با «کاربرد ویژهٔ پایین‌نه: گام‌های تدریجی و آهسته» تفاوت دارد. ۲) حرکت آهسته: حرکتی که آهسته انجام می‌گیرد، مانند čeke = حیوان به کار می‌رود. ۳) حرکت برای ورزش: حرکت را می‌توان در زیر مقوله «سرعت: کم» قرار داد و به آن اضافه نمود. ۴) حرکت برای ورزش: حرکتی که به هدف و برای ورزش کردن صورت می‌گیرد، مانند «rah borden = راه رفتن (پیاده‌روی کردن)» یا *hesno hakerden* = شنا کردن. تفاوت این مقوله با مقوله «حرکت در ورزش» این است که در «حرکت برای ورزش»، ممکن است هدف از کل حرکت و شیوه آن ورزش کردن نباشد و اهداف دیگری از جمله تفریح، سرگرمی و لذت مدنظر باشد اما در «حرکت در ورزش»، هدف کل حرکت ورزش کردن است

۱- می‌توان این مقوله را «کاربرد دیگر اعضای بدن غیر از پاهای نامگذاری کرد تا شامل دیگر اعضای پیکر نیز بشود از جمله سر در انسان یا بال در پرنده‌گان.

و مقوله «حرکت در ورزش» تنها به یکی از حرکات ورزشی اشاره دارد. به عنوان نمونه، در فعل «فوتبال کردن» ممکن است هدف کل حرکت، «حرکت برای ورزش» یا اهداف دیگری باشد که پیشتر اشاره شد اما هنگامی که می‌گوییم در فعل «دریبل کردن» شیوه حرکت، «حرکت در ورزش» است، نشان می‌دهد که هدف کل حرکت در «فوتبال کردن»، «حرکت برای ورزش» است و «دریبل کردن» یکی از آن حرکات ورزشی در «فوتبال کردن» است یا اگر هدف از «شنا کردن»، «حرکت برای ورزش» باشد، آنگاه هدف از «پا زدن»، «حرکت در ورزش» است. ۴) حرکت از ترس: حرکتی که بر اثر ترس انجام می‌گیرد، مانند *borden*=dar در رفتن (فرار کردن). ۵) حرکت از شادی: حرکتی که بر اثر شادی صورت می‌گیرد، مانند *sema*=hakerden رقصیدن. این دو نوع آخر («حرکت از ترس» و «حرکت از شادی») را می‌توان در زیر مقوله «حالت روانی پیکر» گنجاند و به آن افزود.

۶. الگوی غالب برای توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی

برای بررسی الگوی غالب توزیع اطلاعات مربوط به شیوه، مسیر و حرکت در زبان مازندرانی انواع مختلف ادغام‌هایی که در پیکره پژوهش یافت می‌شوند، مشخص و توصیف می‌گردند. تالمی (۲۰۰۰ب: ۶۰، ۲۷) بر این باور است که به لحاظ رده‌شناختی سه نوع واژگانی شدگی اصلی (سه الگوی ادغام) برای رینشه‌های فعل (افعال حرکتی) وجود دارند. در بیشتر موارد، یک زبان تنها از یکی از این سه نوع استفاده می‌کند. علاوه بر این سه الگو، الگوهای دیگری نیز وجود دارند که ممکن است در برخی زبان‌ها وجود داشته باشند یا امکان وقوع نداشته باشند. این سه الگوی اصلی عبارتند از: (الف) حرکت + مسیر، (ب) حرکت + هم-رویداد (معمولًاً شیوه یا سبب حرکت) و (ج) حرکت + پیکر. همانگونه که در ادامه می‌آید، در افعال حرکتی مازندرانی، علاوه بر ادغام حرکت و مسیر و حرکت و شیوه، الگوهای واژگانی-شدگی دیگری نیز یافت می‌شوند.

افعال حرکتی با در نظر گرفتن (الف) تعداد عناصر معنایی که در هر فعل واژگانی می‌شوند، (ب) اطلاعات معنایی‌ای که این افعال رمزگذاری می‌کنند و (ج) ساده یا غیرساده واژگانی شده بودن به لحاظ ویژگی‌های ساخت‌واژی و نیز ادغام و واژگانی شدن عناصر معنایی در یک مجموعه واحد، دسته‌بندی می‌شوند. بر اساس تعداد عناصر معنایی، افعال حرکتی در ۳ دسته زیر قرار می‌گیرند:

۱- حرکت

۲- حرکت + ۱ جزء معنایی

۳- حرکت + ۲ جزء معنایی

بر حسب اطلاعات معنایی‌ای که افعال حرکتی رمزگذاری می‌کنند، الگوهای زیر در پیکرۀ پژوهش دیده می‌شوند.

(الف) حرکت، ب) حرکت + مسیر، ج) حرکت + شیوه، د) حرکت + مسیر + شیوه، ه)
حرکت + مسیر + پیکر، و) حرکت + شیوه + پیکر
الف) حرکت

در پیکرۀ پژوهش از افعالی که تنها جزء حرکت را رمزگذاری می‌کنند و اطلاعاتی درباره مسیر، شیوه و دیگر مفاهیم معنایی بیان نمی‌کنند، تنها فعل ساده « = حرکت کردن» این ویژگی را دارد. این فعل، یک فعل حرکتی عمومی است که هم تغییر وضع (حرکت وضعی) و هم تغییر مکان (حرکت انتقالی) را در بر دارد.

ب) حرکت + مسیر

در این الگوی رده‌شناختی بیان حرکت، فعل همزمان دو عنصر معنایی (هم حرکت و هم مسیر آن) را بازنمایی می‌کند. چنین افعالی را مسیرنما می‌گویند. اگر هم رویداد شیوه یا سبب در همان جمله بیان شود، باید به صورت سازه‌ای مستقل، معمولاً قیدی یا اسم مصدری، باشد. در بسیاری از زبان‌ها، برای نمونه اسپانیایی، چنین سازه‌ای به لحاظ سبکی مقبول نیست به گونه‌ای که اطلاعات مربوط به شیوه یا سبب اغلب در گفتمان پیرامون می‌آید یا کاملاً حذف می‌شود. در هر حال، هم رویداد توسط خود ریشه فعل نشان داده نمی‌شود. زبان‌هایی از این دست دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که حرکت را در امتداد مسیرهای مختلف نشان می‌دهند. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی که به نظر می‌رسد از این نوع باشند رومیایی، سامی، ژاپنی، کره‌ای، ترکی، تامیل، پولینزیایی، نزیرسی و کادویی‌اند.

در اینجا تنها به فهرست کردن افعالی که دارای این الگو هستند، اکتفا می‌شود. این افعال

عبارتند از:

افعال ساده:

=آمدن؛ =آوردن؛ =baverden؛ =biyarden =Biyamoen
 =پیمودن؛ =جایی رفتن؛ =گشتن (از جایی به جایی رفتن)؛ =carx
 =انقال یافتن؛ =dor bazoen =jabejs bayyen
 =گرداندن (به گردنش درآوردن و تعارف کردن)؛ =rahi hakerden =روانه کردن
 (2) =hedaen
 =فرستادن؛ =رتادن؛ =tanek hakerden =پخش کردن؛ =tanek
 =روانه کردن (فرستادن)؛ =borden
 =پخش شدن؛ (1) = غلت دادن (از پهلویی به پهلویی دیگر
 =bayye
 =چرخاندن)؛ (2) =غلتاندن (کسی یا چیزی را در سطحی چرخاندن و به جلو یا عقب بردن)؛
 =rad bayyen =غلت خوردن؛ =dar biyarden =بیرون کشیدن؛ =maleg bazoen (2)
 =رساندن؛ =رسیدن؛ =bareseniyen =baresenien

فعال غیرساده واژگانی شده:

= بیرون آمدن / رفتن.
 نقیله؛ (2) = پیاده کردن (پایین آوردن)؛
 پیاده شدن؛ pain biyamoen = فرود آمدن؛ (1) = piyade hakerden
 کوچ کردن؛ سوار شدن؛ sevar hakerden = سوار کردن؛ سوار bayyen
 bayen = تخلیه شدن؛ xali hakerden = تخلیه کردن؛ vaft baye = جدا شدن؛
 koč kaδi = koč kaδi = xali = jabejai
 در رفتن (خارج شدن از جای اصلی خود)؛ = dar borden (2) =
 جابجوب کردن؛ = Vel hakerden = biyamo bor hakerden

ج) حرکت + هم رویداد (شیوه)

در این الگو، فعل همزمان هم حرکت و هم شیوه را بیان می‌کند. چنین افعالی را شیوه‌نمای می‌گویند. زبانی از این نوع دارای مجموعه کاملی از افعال دارای کاربرد مشترک است که حرکتی را بیان می‌کنند که به شیوه‌های گوناگون یا به وسیله سبب‌های گوناگون اتفاق می‌افتد. همچنین ممکن است مجموعه‌ای از افعال وجود داشته باشند که مکان را با شیوه‌ها یا سبب‌های گوناگون بیان کنند اما ظاهراً همیشه تعدادشان خیلی کمتر است. خانواده‌های زبانی یا زبان‌هایی از این نوع، زبان‌های هندواروپایی (بجز زبان‌های رومیایی پسالاتینی)، فین و اوگریایی، چینی، اوچیبوایی و وارلبری‌اند. انگلیسی بهترین نمونه این زبان‌ها است. از آن جایی که بررسی هم رویداد سبب در راستای اهداف این پژوهش نیست، از تمرکز بر آن خودداری

می‌شود. بررسی این عنصر معنایی به پژوهش‌های بعد موکول می‌گردد. در اینجا تنها به بررسی هم‌رویداد شیوه پرداخته می‌شود.

افعال ساده:

=Shilidn (لنگیدن); (3) =čarx hayten =چرخیدن (به دور خود چرخ زدن؛ چرخیدن); (1) =گرداندن (از جایی به جایی بردن؛ گردش دادن); (3) =گرداندن (چیزی را به دور خود به حرکت درآوردن); =پیچاندن =larz bayte =لرزیدن؛ =پارو زدن؛ =دویدن؛ =دواندن؛ =Tekon heda =تکاندن؛ =larzeδ hakerde =لغریدن.

در افعال زیر (افعال غیرساده متشكل از پیشوند و فعل ساده)، جزء فعلی حرکتی و شیوه را با هم واژگانی می‌کند. مسیر در جزء غیرفعلی یعنی پیشوندهای «- بالا» و «- بیرون» واژگانی شده است. این پیشوندها با خط تیره (-) از جزء فعلی جدا شده‌اند.

=Biron bazoen =بیرون زدن؛ =bala bakeδien =بالا کشیدن؛ =demeda =bala انداختن.

افعال غیرساده واژگانی شده:

=Dratz kshidn، (2) =rah baverden =رازدن (به حرکت درآوردن وسایل نقلیه؛ حرکت کردن و راه رفتن با وسایل نقلیه)؛ =sema hakerden =رقصاندن؛ =raqs heda =رقصیدن؛ =واژگون کردن (انداختن کسی یا چیزی به گونه‌ای که سر یا بخش فوقانی آن در زیر قرار گیرد)؛ =زیرو رو کردن؛ =peδtek bazoen =واژگون شدن (قرار گرفتن به صورت وارونه)؛ =rah daketen =حرکت کردن (راه افتادن)؛ =lap hakerden =خم کردن؛ =bayyen =خم شدن؛ =kaj daketen =kaj =کج شدن؛ =kaj =کج کردن؛ =لرزاندن؛ =Tekonbaxterden =تکان خوردن (مداوم)؛ (1) =rah borden =راه رفتن، (2) =راه رفتن (پیاده روی کردن)؛ =ja bamonese =جا ماندن؛ =ta hakerden =تا کردن؛ =heniδten =نشستن؛ =rah demedaen =به گردش (حرکت) در آوردن؛ =ول گشتن؛ (1) =ras bayyen =بلند شدن (از حالت نشسته به حالت قائم درآمدن)؛ (1) =بلند شدن (از حالت نشسته یا خوابیده به حالت قائم درآمدن)؛ (2) =پاشدن.

تقریباً همه افعالی که الگوی «حرکت + شیوه» را واژگانی می‌کند، یا ساده‌اند یا غیرساده واژگانی شده. در افعال غیرساده‌ای که این الگو را بازنایی می‌کنند، تمام اجزای غیرفعلی با فعل،

روی هم رفته یک معنی را می‌سازند یعنی امکان تفکیک بین اجزای فعلی و غیرفعلی وجود ندارد و بنابراین شیوه به ندرت در تابع بازنمایی می‌شود.

در رابطه با پیشوند «؟=بالا» و دیگر پیشوندها و پسوندهای مسیرنما در افعال شیوه‌نما، باید گفت که این گونه افعال غیرساده واژگانی شده‌اند. زیرا معنی کل فعل شیوه‌نما از تک تک اجزای فعل به دست نمی‌آید. به عنوان نمونه، اگر معنی فعل شیوه‌نما «=رقصیدن» بر اساس تک تک اجزای آن یعنی پیشوند «بالا» و جزء فعلی «=baperredsn» که فعل مسیرنما است، به دست می‌آمد، باید به معنی «بالا پریدن» بود نه «رقصیدن». به علاوه، در مواردی نیز جزء فعلی به تنها یعنی بدون این پیشوند، هیچ معنایی ندارد، مانند «» در فعل «maleg =واژگون شدن». این نشان می‌دهد که تقریباً افعال شیوه‌نما پیکرهٔ پژوهش غیر از دو مورد که دارای پسوند هستند (همانگونه که در بالا اشاره شد)، به لحاظ ساخت واژی غیر ساده‌اند اما به لحاظ واژگانی کردن عناصر معنایی واژگانی شده‌اند نه تابع دار. این نیز به نوبه خود بیانگر این نکته است که زبان مازندرانی گرایش دارد شیوه را در فعل واژگانی کند نه در تابع.

د) حرکت + مسیر + شیوه

در این الگو، فعل همزمان سه عنصر معنایی حرکت، مسیر و شیوه را واژگانی می‌کند. این گونه فعل‌ها هم مسیرنما و هم شیوه‌نما هستند. از این رو، چنین افعالی را باید مسیر / شیوه‌نما خواند. بنابراین در پیکرهٔ افعال حرکتی مازندرانی علاوه بر افعال مسیرنما و شیوه‌نما، دستهٔ سومی نیز قرار می‌گیرند. این دسته از افعال حرکتی ویزگی ربان‌های دوقطبی را تداعی می‌کنند. این به تنها یعنی می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی باشد. افعالی که این عناصر معنایی را بازنمایی می‌کنند، عبارتنداز؛ افعال ساده

Kaftel hakerden = پرتاب کردن؛ **dapite** (در مسیری منحنی یا مدور حرکت کردن؛ دور زدن)؛ **dakete hakerdene** = افتادن (از حالت ایستاده (قائم) به حالت افتاده (افقی) در آمدن (انسان و حیوان) و ب روی زمینه افتادن و قرار گرفتن؛ از دست دادن تعادل و افتادن بر روی زمین (معمولًاً به دلیل برخورد با مانع)؛ **bakeshian** = کشیدن.

افعال غیرساده واژگانی شده

=Rahi hakerden راندن (به رفتن و اداشتن)؛ (1) =dar borden در رفتن (فرار کردن)؛
 =belend بلند کردن؛ =kaftel پرت کردن؛ =پرت شدن؛ =بالا آمدن؛ =اوج گرفتن؛ =جلو
 افتادن (سبقت گرفتن)؛ =بالا رفتن؛ =شنا کردن؛ =چکاندن؛ =چکیدن؛ =دبال (تعقیب)
 کردن.

ه) حرکت + مسیر + پیکر

در پیکره فعلی یافت نشد که بیانگر سومین الگوی اصلی واژگانی شدگی تالمی یعنی (حرکت + پیکر) باشد. در این الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت؛ فعل حرکت و پیکر را با هم بیان می‌کند. زبان‌هایی که دارای این الگو هستند دارای مجموعه کاملی از افعال روساختی‌اند که انواع متفاوت اشیا یا مواد را به عنوان در حال حرکت یا مکان‌یابی شده بیان می‌کنند. هر چند تالمی (۵۷: ۲۰۰۰) الگوی «حرکت + پیکر» را سومین الگوی رده‌شناختی اصلی برای بیان حرکت می‌داند، در عین حال معتقد است که دارای کمترین امکان وقوع می‌باشد (همان: ۶۱). اینکه در پیکره این پژوهش فعلی یافت نشد که این الگو را نشان دهد، می‌تواند تأییدی بر این ادعای وی باشد.

با این حال، افعالی وجود دارند که در آنها پیکر همراه با دیگر عناصر معنایی از جمله مسیر و شیوه واژگانی می‌شود. یکی از این موارد، (حرکت + مسیر + پیکر) است، مانند:

افعال ساده:

=Varied bazoen باریدن

Varf/ tevis

افعال غیرساده واژگانی شده:

=Tof bazien (felik bazoen) تف کردن.

در فعل غیرساده واژگانی شده «felik» =تف کردن، چون جزء فعلی «bazoen» =زدن) آمده است، باید آن را غیرساده واژگانی شده دانست زیرا عناصر معنایی حرکت، مسیر و پیکر از طریق دو جزء فعل با هم بازنمایی می‌شوند.

و) حرکت + شیوه + پیکر

تنها یک فعل این سه عنصر را بازنمایی می‌کند یعنی فعل غیرساده واژگانی شده «pa =پا زدن». انواع مختلف ادغام‌هایی که در افعال حرکتی مازندرانی وجود دارند، در جدول (۱) آمده‌اند. ادغام‌های فعلی یا الگوهای واژگانی شدگی با توجه به تعداد عناصر معنایی

دسته‌بندی شده‌اند. سپس در هر دسته بر اساس بسامد وقوع، از پربسامدترین الگوهای واژگانی شدگی تا کم‌بسامدترین آنها، مرتب گشته‌اند.

جدول ۱ توزیع معنایی افعال حرکتی مازندران

وقوع	عناصر معنایی	تعداد	درصد
۱	حرکت	۱	%۰/۷۲
۲	حرکت + شیوه حرکت + مسیر	۳۸ ۳۴	%۲۷/۱۴ %۲۴/۲۸
۳	حرکت + مسیر + شیوه حرکت + مسیر + پیکر حرکت + شیوه + پیکر	۲۰ ۲ ۱	%۱۴/۲۸ %۱/۴۴ %۰/۷۲
جمع	۶ الگو	۹۶	%۶۸/۵۷

جدول بالا تنها مربوط به افعال واژگانی شده (اعم از ساده و غیرساده) است. براین اساس، از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷ درصد کل افعال) واژگانی شده‌اند و ۲۴ فعل (۳۱/۴۳ درصد کل افعال) تابع‌دار هستند.

همانگونه که دراین جدول مشاهده می‌شود، در مازندرانی شش الگوی واژگانی شدگی وجود دارند. الگوهای واژگانی شدگی‌ای که حرکت و یک جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، دو الگو هستند و آن جزء معنایی یا مسیر است یا شیوه. این دو الگو یعنی (حرکت + شیوه) و (حرکت + مسیر) به ترتیب پربسامدترین الگوها در میان همه الگوها می‌باشند. الگوهایی که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند، سه الگو هستند. آن اجزای معنایی مسیر و شیوه، مسیر و پیکر و شیوه و پیکر هستند. الگوهای واژگانی شدگی (حرکت + مسیر + شیوه)، (حرکت + مسیر + پیکر) و (حرکت + شیوه + پیکر) به ترتیب پربسامدترین و کم‌بسامدترین الگوها در میان الگوهایی هستند که حرکت و دو جزء معنایی را رمزگذاری می‌کنند. تنها یک الگوی واژگانی شدگی وجود دارد که فقط یک جزء معنایی را بازنمایی کند و آن جزء معنایی هم، حرکت است. این الگو یعنی الگوی (حرکت) همراه با الگوی (حرکت + شیوه + پیکر) دارای کمترین بسامد وقوع هستند. به این ترتیب، الگوهای واژگانی شدگی در زبان مازندرانی از پربسامدترین به کم‌بسامدترین آنها عبارتند از:

- ۱- حرکت + شیوه
- ۲- حرکت + مسیر
- ۳- حرکت + مسیر + شیوه
- ۴- حرکت + مسیر + پیکر
- ۵- (حرکت) و (حرکت + شیوه + پیکر).

در پیکره الگویی پیدا نشد که زمینه یکی از عناصر معنایی‌ای باشد که آن را واژگانی کند. این می‌تواند تأییدی بر ادعای تالمی (همان: ۶۰، ۶۱) باشد مبنی بر اینکه الگوی (حرکت + زمینه) نظام اصلی هیچ زبانی را برای بیان حرکت تشکیل نمی‌دهد. چنین ادغامی حتی ممکن است نظامی فرعی را هم تشکیل ندهد.

۷.۵. چگونگی بازنمایی اطلاعات چندگانه مسیر در مازندرانی

برخلاف اهمیت مسیر در رویداد، تأکید پژوهش‌ها درباره افعال حرکتی معمولاً روی شیوه حرکت بوده است (ایبارتس - آنتونانو، ۲۰۰۳). لازم است اشاره شود که اطلاعات چندگانه مسیر در مازندرانی چگونه بازنمایی می‌شوند؛ انواع اطلاعات مسیر در مازندرانی کدام‌اند و این اطلاعات چگونه در افعال حرکتی بازنمایی می‌شوند. در واقع، در اینجا بر اطلاعات چندگانه مسیر و چگونگی بازنمایی آنها تمرکز می‌شود. افعال حرکتی در زبان‌ها بر اساس نوع مسیر (اطلاعات چندگانه مسیر) و چگونگی بازنایی آن دسته‌بندی می‌گرددند.

در این بخش، افعال حرکتی با توجه به الف) نوع مسیری که بازنمایی می‌کنند و ب) عناصر روساختی‌ای که برای بازنمایی این اطلاعات از آنها استفاده می‌کنند، دسته‌بندی می‌شوند. به این معنی که آیا مسیر در ریشه فعل (افعال واژگانی‌شده چه ساده و چه غیرساده) رمزگذاری می‌شود یا در تابع (افعال تابع‌دار). به طور کلی ۱۶ نوع مسیر در پیکره پژوهش مشاهده و مشخص شده‌اند که عبارتند از:

- ۱- به سوی زمینه / ۲- دور از زمینه / ۳- به درون زمینه / ۴- به بیرون از زمینه / ۵- به بالا / ۶- به پایین (از زمینه) / ۷- عبور از زمینه / ۸- به جلو / ۹- به عقب (زمینه) / ۱۰- تغییر جهت / ۱۱- جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد / ۱۲- پس از زمینه / ۱۳- بازگشت به زمینه / ۱۴- در زمینه / ۱۵- روی زمینه / ۱۶- به دور زمینه

سه مقوله آخر این فهرست را نگارنده به طبقه‌بندی انواع مسیر اضافه کرده است، همانگونه که اشاره شد. به طور کلی، مسیر با افعالی مرتبط است که حرکت انتقالی را نشان می‌دهند. لازم به ذکر است، برای برخی افعال دو نوع مسیر درج شده است. این بدان معنی نیست که این افعال همزمان دارای دو مسیر هستند بلکه به این دلیل است که این افعال با توجه به تعریف ارائه شده برای آنها و بافت خاصی که در آن به کار می‌روند، یکی از انواع مسیر را دارا هستند. به عبارت دیگر، در برخی بافت‌های زبانی یک نوع مسیر و در برخی دیگر نوع دیگری از مسیر را بیان می‌کنند. به طور کلی، به لحاظ منطقی یک پیکر هنگام حرکت نمی‌تواند همزمان چند مسیر داشته باشد اما می‌تواند چند شیوه داشته باشد. در اینجا تنها به اطلاعات مسیری پرداخته می‌شود که در افعال حرکتی پیکره پژوهش بازنمایی شده باشند.

۱- دور از زمینه

این نوع مسیر عموماً بر شروع حرکت از زمینه و دور شدن از آن دلالت دارد. این نوع حرکت می‌تواند نشان‌دهنده موارد زیر باشد: الف) پیکر زمینه را ترک می‌کند: *=vel hakerden* ترک کردن؛ = جدا شدن. ب) پیکر از زمینه فرار می‌کند تا آزاد باشد یا از خطر در امان بماند: *= در رفتن (فرار کردن). ج) پیکر توسط عاملی خارجی از زمینه مورد نظر دور می‌شود: *=rahi hakerden* روانه کردن (فرستادن). برخی دیگر از این فعل‌ها معنای عمومی‌تری دارند زیرا به حرکت پیکر به مکانی دورتر اشاره دارند و استلزم معنایی خاصی ندارند: *=jabejahabaien* انتقال یافتن؛ *=bordan* =رفتن.*

افعال واژگانی شده:

=Velhakerden ترک کردن؛ *=baverden* =بردن؛ *(1) = در رفتن (فرار کردن)*؛ *=jabejahabaien* انتقال یافتن؛ = جابجا کردن؛ *(1) = گشتن* (از جایی به جایی رفتن)؛ *=siva* =کوچ کردن؛ *=kuč hakerden* (dorbazoan .baperesan = رفتن؛ = پراندن؛ = پریدن - *=rahi hakerden*

افعال تابع دار:

فعل تابع داری پیدا نشد که این نوع مسیر از طریق تابع آن بازنمایی شده باشد.

۲- دور از زمینه

این نوع مسیر عموماً بر شروع حرکت از زمینه و دور شدن از آن دلالت دارد. این نوع حرکت می‌تواند نشان-دهنده‌ی موارد زیر باشد: الف) پیکر زمینه را ترک می‌کند: vel =hakerden ترک کردن؛ = جدا شدن. ب) پیکر از زمینه فرار می‌کند تا آزاد باشد یا از خطر در امان بماند: = در رفتن (فرار کردن). ج) پیکر توسط عاملی خارجی از زمینه‌ی مورد نظر دور می‌شود: = روانه کردن (فرستادن). برخی دیگر از این فعل‌ها معنای عمومی‌تری دارند زیرا به حرکت پیکر به مکانی دورتر اشاره دارند و استلزم معنای خاصی ندارند: **zjaj=bərjaj** انتقال یافتن؛ = رفتن.

افعال واژگانی‌شده:

= ترک کردن؛ =baverden بردن؛ راندن (به رفتن واداشتن)؛ در رفتن (فرار کردن)؛ = انتقال یافتن؛ = جابجا کردن؛ گشتن (از جایی به جایی رفتن)؛ =siva جدا شدن؛ =kuč hakerden کوچ کردن؛ = روانه کردن (فرستادن)؛ = رفتن؛ = پراندن؛ = پریدن.

افعال تابع‌دار:

فعل تابع‌داری پیدا نشد که این نوع مسیر از طریق تابع آن بازنمایی شده باشد.

۳- به درون زمینه

این نوع مسیر بر حرکت پیکر به درون زمینه دلالت می‌کند. همچین نوعی عبور از مرز را نشان می‌دهد به این معنا که پیکر برای ورود به زمینه‌ی مورد نظر باید از مرز بین آن زمینه و محیط پیامون آن عبور کند.

افعال واژگانی‌شده:

= سوار شدن؛ =sevar hakerden سوار کردن.

افعال تابع‌دار:

Fero hakerden = تو آمدن (داخل / وارد شدن)؛ Fero بردن؛ =Dele biyamoen فرو = فرو رفتن؛ =jer našore فرو رفتند؛ =linge dele beðten پا گذاشتن توی؛ =demedaen dele انداختن توی.

در این افعال تابع‌دار، نوع مسیر (به درون زمینه) دپسوندهای فعلی «= توی، فرو، در» و «فرو، فرو، پایین» بازنمایی شده‌است. ، به جملات زیر توجه شود:

ve	sere – dele	borde
او =	رفت	

او توی خانه رفت. / او وارد خانه شد.

اگر زمینه نسبت به پیکر در موقعیتی پایین-تر قرار داشته باشد، از پسوند فعلی «-پایین»

استفاده می شود:

خانه پاییز - رفت او =

او تویی خانه رفت. / او وارد خانه شد.

اگر زمینه نسبت به سیک در موقعیتی بالاتر قرار داشته باشد، از پسوند «- بالا» استفاده

مکالمہ شود:

خانه بالا_رفت او (مذکور)

او تهی خانه رفت./ او وارد خانه شد

د. زبان فارسی دایری، بیان این سه موقعیت

در زبان فارسی برای بیان این سه موقعیت معمولاً از یک جمله یعنی «او وارد خانه شد». استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، این سه نوع مسیر با صورت‌های روساختی مجازی بیان نمی‌شوند.

۵۶ فعل حرکتی مازندرانی (۴۰ درصد کل افعال) در فعل واژگانی می‌کنند که الگوهای (حرکت + مسیر = ۳۴ فعل)، (حرکت + مسیر + شیوه = ۲۰ فعل) و (حرکت + مسیر + پیکر = ۲ فعل) با مجموع ۵۶ فعل را در بر می‌گیرند و در ۴۴ فعل تابع دار (۳۱/۴۳ درصد کل افعال) انواع مسیر در تابع‌های فعل بازنمایی می‌شوند. بنابراین از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندران مجموعاً ۱۰۰ فعل (۷۱/۴۳ درصد کل افعال) عنصر معنایی مسیر را در افعال واژگانی شده و تابع دار بازنمایی می‌کنند.

أنواع مسیری که در افعال واژگانی می‌شوند، از پریسامدترین به کم‌بسامدترین آن‌ها عبارتند از:

۱- دور از زمینه

۲- به بیرون از زمینه

۳- به سوی زمینه

۴- در زمینه

۵- به پایین (از زمینه)

٦- به بالا

۷- عور از ز منه

جدول توزیع افعال حرکتی بازنمایی کننده مسیر در مازندران

ردیف	نوع مسیر	تعداد	درصد	
	افعال واژگانی -	افعال	افعال واژگانی	درصد
	شده	تابع دار	شده	افعال تاب- دار
۱	به سوی زمینه	۸	۰	%۰/۵/۷۱
۲	دور از زمینه	۱۳	۰	%۰/۹/۲۸
۳	به درون زمینه	۲	۶	%۴/۲۸
۴	به بیرون از زمینه	۹	۹	%۶/۴۲
۵	به بالا	۴	۶	%۴/۲۸
۶	به پایین (از زمینه)	۵	۶	%۴/۳/۵۷
۷	عبور از زمینه	۳	۱	%۰/۷۲
۸	به جلو	۱	۵	%۰/۷۲
۹	به عقب(زمینه)	۰	۲	%۱/۴۴
۱۰	تغییر جهت	۰	۱	%۰/۷۲
۱۱	جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد	۲	۰	%۰/۱/۴۴
۱۲	پس از زمینه	۱	۰۶	
۱۳	بازگشت به زمینه	۰	%۰	%۴/۲۸
۱۴	در زمینه	۶	۲	%۰/۴/۲۸
۱۵	روی زمینه	۱	۰	%۰/۰/۷۲
۱۶	به دور زمینه	۱	۰	%۰/۴۰
جمع		۵۶	۴۴	%۰/۴۰
جمع کل		۱۰۰		%۷۱/۴۳

۸- به درون زمینه/جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد

۹- به جلو/پس از زمینه/روی زمینه/به دور زمینه

۱۰- به عقب (زمینه)/تغییر جهت/بازگشت به زمینه

أنواع مسیری که در تابع‌های افعال تابع‌دار بازنمایی می‌شوند، از پرسامدترین به کم-

بسامدترین آن‌ها عبارتند از:

۱- به بیرون از زمینه

۲- به بالا / به درون زمینه / به یاری: (از زمینه) / بازگشت به زمینه

جدول توزیع تابع‌های وندی مسیر نما در مازندران

۳- به جلو

۴- به عقب (زمینه)/ روی زمینه

۵- عبور از زمینه/ تغییر جهت

۶- به سوی زمینه/ دور از زمینه/ جهت‌های چندگانه از یک نقطه شروع واحد/ پس از زمینه/ در زمینه/ به دور از زمینه

۵ تابع وندی (۲ پیشوند و ۳ پسوند فعلی) در افعال حرکتی مازندرانی انواع مختلف مسیر را بازنمایی می‌کنند. تابع ۳۱ فعل تابع دار (۲۲/۱۴ درصد) از کل افعال تابع دار (۴۴ فعل برابر با ۳۱/۴۳ درصد کل افعال حرکتی مازندرانی پیکره‌ی پژوهش یعنی ۱۴۰ فعل حرکتی) را این وندهای مقید مسیرنما تشکیل می‌دهند. از این تعداد، ۹ فعل (۶/۴۲ درصد افعال) تابعشان پیشوند فعلی و ۲۲ فعل (۱۵/۷۱ درصد افعال) تابعشان پسوند فعلی است یعنی پسوندهای فعلی دارای بیشترین بسامد و قوع هستند. این پیشوندها و پسوندهای فعلی عبارتند از: الف) پیشوند: بالا، بیرون، در. ب) پسوند: «در، تو(ی)، فرو»، «از، به، دوباره، بر، باز، پس، روی مداوم»، «فرو، فرود، پایین، روی»، «بالا». همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، در داده‌های پژوهش حاضر «بالا» تنها به صورت پیشوند آمده است اما می‌تواند با همان معنا به صورت پسوند نیز بیاید.

۶. نتیجه گیری

اشارة شد که از ۱۴۰ فعل حرکتی مازندرانی تعداد ۹۶ فعل (۶۸/۵۷ درصد افعال) واژگانی شده هستند و ۴۴ فعل (۳۱/۴۳ درصد افعال) تابع دار هستند. بر اساس جدول ۲ هم عنوان شد که این ۴۴ فعل تابع دار (۳۱/۴۳ درصد افعال) انواع مسیر را در تابع‌های فعل بازنمایی می‌کنند یعنی کل افعال تابع دار در تابع خود مسیر را بازنمایی می‌کنند. با توجه به جدول ۳ نیز از کل افعال، ۳۱ فعل تابعشان وند مقید (پیشوند و پسوند فعلی) مسیرنما است و در نتیجه تابع ۱۱ فعل باقیمانده، واژه آزاد است. در تابع‌ها چه به صورت واژه آزاد و چه وند مقید، عناصر معنایی دیگری مانند «پیکر» و «همراه پیکر» نیز بازنمایی می‌شوند و دلیل اینکه ادعا شده است که همه افعال تابع دار مسیر را در تابع خود بازنمایی می‌کنند به این معنا نیست که تنها مسیر را بازنمایی می‌کنند بلکه به این معنا است که در همه موارد مسیر بازنمایی می‌شود و در پاره‌ای موارد نیز علاوه بر مسیر، عناصر معنایی دیگری بازنمایی می‌شوند. به عبارت دیگر، در چنین

افعالی به لحاظ بازنمایی، بین عنصر معنایی مسیر و عناصر دیگر همپوشانی وجود دارد. این همپوشانی‌ها در پاره‌ای موارد تعیین بسامدهارا اندکی با مشکل مواجه می‌سازد. برای نمونه، در فعل تابع دار «پا گذاشتن توی» هم، مسیر (به درون زمینه) از طریق وند مقید (پسوند فعلی) «توی» بازنمایی می‌شود و واژه آزاد «پا» نیز پیکر را بازنمایی می‌کند. در فعل تابع دار «رفتن همراه» نیز، تکواز آزاد «همراه»، همراه پیکر را نشان می‌دهد و مسیر (دور از زمینه) در فعل ساده «رفتن» واژگانی شده است. وند مقید (پسوند فعلی) هم مسیر را بازنمایی می‌کند و هم شیوه را این وند تنها وندی است که غیر از مسیر، شیوه را هم بازنمایی می‌کند. بقیه وندهای مقید تنها مسیرنما هستند. یافته‌های این پژوهش می‌تواند برای پژوهش‌هایی که تأثیر الگوهای معنی شناختی مختلف را بر روی شناخت غیر زبانی بررسی می‌کنند، مفید باشد. به علاوه، می‌تواند ویژگی‌های زبان مازندرانی راجع به چگونگی بازنمایی رویداد حرکت و رده شناختی آن و ارتباط این زبان با زبان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را از دیدگاه رده‌شناسی شناختی نشان دهد. افزودن بر این، نتایج این پژوهش می‌تواند ارزیابی و آزمون عملی نظریه الگوهای واژگانی شدگی تالمی درباره رده شناختی زبان‌ها به ویژه زبان‌های ایرانی به شمار رود. از دیگر نتایج پژوهش حاضر می‌توان به پی بردن به ویژگی‌های شناختی و فرهنگی گویشوران زبان مازندرانی از راه چگونگی درک و مفهوم سازی رویداد حرکت، اشاره کرد.

كتاب‌نامه

۱. ازکیا، ندا (۱۳۹۰)، حرکت در زبان فارسی: دیدگاهی شناختی و رده شناختی، رساله دکتری زبان شناسی همگانی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۲. ازکیا، ندا و فرهاد ساسانی (۱۳۹۱)، «واژگانی شدگی در فعل‌های حرکتی فارسی: الگویی تازه»، مجله زبان و زبان‌شناسی، سال ۸، شماره ۱، صص ۸۲-۱۰۲.
۳. ازکیا، ندا، فرهاد ساسانی و آزیتا افراشی (۱۳۹۴)، «واژگانی شدگی، چارچوبی برای تبیین فعل غیر ساده حرکتی در زبان فارسی»، زبان‌پژوهی، سال هفتم، شماره ۱۴، صص ۳۱-۵۷.
۴. افراشی، آزیتا و آسمیه رحمانی (۱۳۹۳)، «حرکت فرضی در زبان فارسی: رویکردنی شناختی به مسیرهای گسترشی»، مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، دوره ۲، شماره ۶، صص ۱-۲۵.

۵. پشتون، حمیده (۱۳۹۲)، بازنمود رویدادهای حرکتی در گفتار روایی کودکان فارسی زبان، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه الزهرا.
۶. دبیر مقدم، محمد (۱۳۹۰)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و توکین دستور زایشی (ویراست دوم)، تهران: سمت.
۷. (۱۳۹۲)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۸. راسخ مهند، محمد (۱۳۹۰)، درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم، تهران: سمت.
۹. مسگر خویی، مریم (۱۳۹۱)، «بازنمود رویداد حرکت در فارسی: رویکردن شناختی»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران (صص ۷۳۷-۷۴۷)، شماره ۲۸۱، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۰. (۱۳۹۲)، بازنمود رویداد حرکت در زبان فارسی: رویکردن شناختی، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. (۱۳۹۲)، «بازنمود مسیر در افعال حرکتی فارسی»، دستور، شماره ۹، صص ۷۴-۹۲.
۱۲. (۱۳۹۳)، «حرکت پنداری در زبان فارسی: رویکردن شناختی»، زبان و زبان‌شناسی، شماره ۹، صص ۲۲-۳۶.
۱۳. (۱۳۹۴)، «بازنمود اطلاعات شیوه در فعل‌های حرکتی فارسی بر اساس نظریه الگوهای واژگانی شدگی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال پنجم، شماره ۱۰، صص ۷۵-۹۰.
۱۴. مقدم، غزاله (۱۳۹۲)، بررسی افعال حرکتی زبان فارسی، رویکردن شناختی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۱۵. همتی، طاهره و آزیتا افراشی (۱۳۹۵)، «بازنمایی حرکت در ترجمه: رویکردن شناختی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۷۷-۹۵.
16. Akhavan, Niloofar, Nazbanou Bonnie Nozari & Tilbe Göksun(2015), Motion event expression in language and gesture: Evidence from

- Persian, proceedings of the 37th Annual Conference of the Cognitive Science Society, Pasadena, CA.
17. Allwood, Jens & Peter Gärdenfors(eds)(1999), *Cognitive Semantics: Meaning and Cognition*, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
 18. Babai, Hajar.(2011)«Lexicalization of Motion Event in persian», Theory and practice in language studies, 1(2), pp. 157-162.
 19. Berman, Ruth A. & Dan Isaac Slobin(1994), *Relating Events in Narrative: A Crosslinguistic Developmental Study*, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.
 20. Croft, William & D. Alan Cruse(2004), *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University press.
 21. Evans Vyvyan & Melanie Green(2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh University Press.
 22. Cifuentes Férez, Paula(2008), *Motion in English and Spanish: A Perspective from Cognitive Linguistics, Typology and Psycholinguistics*, PHD Thesis, Spain: Universisdad de Murcia.
 23. Feiz, Parastou(2011), «Traveling through space in persian and English: a comparative analysis of motion events in elicited narratives», *Language Sciences*, 3e(3), pp. 401-416.
 24. Frawley, William(1992), *Linguistic Semantics*, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
 25. Gennari, Silvia P. et. al.(2002), «Motion events in language and cognition», *Cognition*, 83, pp. 49-79.
 26. Goldberg, Adele E(1998b), «patterns of Experience in patterns of Language», In Michael Tomasello(ed.), *the New Psychology of Language*, Lawrence Erlbaum Publications, pp. 203-219.
 27. Heine, Bernd(1997), *Cognitive Foundations of Grammar*, Oxford: Oxford University Press.
 28. Ibarretxe-Antoñano, Iraide(2004a), «Motion Events in Basque Narratives», In S.. Strömqvist & L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual Perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 89-112.
 29. Karimipour, Amir & Vali Rezai(2016), «Typological Analysis of Ilami Kurdish verbs of Motion: With Focus on the Concept of path», DE GRUYTER MOUTON, 69(3), pp. 411-435.
 30. Kersten, Alan W. et. al. (2003), «Differential sensitivity to manner of motion in adult English and Spanish speakers», Paper prwsented at the Meeting of the Society for Research in Child Development Tampa, Fl.
 31. Lassiter, G Daniel et. al.(2002), «Observational Goals and Behavior Unitization: A Reexamination», *Journal of Experimental Social Psychology*, 36, pp. 649-659.

32. Lee, David(2001), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Oxford: Oxford University Press.
33. Levin, Beth & Malka RappaportHovav(2005), *Argument Realization*, Cambridge: Cambridge University Press.
34. Löbner, Sebastian(2002), *Understanding Semantics*, London: Arnold.
35. Papafragou, Anna et. al.(2002), «Shake, rattle, ‘n’ roll: the representation of motion in language and cognition», *Cognition*, 84(2), pp. 189-219.
36. Slobon, Dan Isaac(2000), «Verbalized Events: a Dynamic Approach to Linguistic Relativity and Determinism», In S. Niemeier & R. Dirven (Eds.), *Evidence for Linguistic Relativity*, Berlin: Mouton de Gryter , pp. 107-138.
37.(2004), «The Many Ways to Search for a Frog: Linguistic Typology and the Expressiob of Motion Events», In S. Stromqvist & L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual Perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 21o-257.
38. Talmy, Leonard(1975), «Figure and Griund in Complex Sentences», Proceeding of the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society, pp. 419-430.
39. (1985), «Lexicalization Patterns: Semantic Structure in Lexical Forms», In T. Shipen(Ed.), *language typology and lexical descriptions: Vol. 3, Grammatical categories and the lexicon*, Cambridge: Cam.ridge University Press, pp. 57-149.
40.(1991), «Path to Realization: A Typology of Event Conflation», In Berkeley Linguistic Society, 7, pp. 489-519.
41.(2000), *Toward a Cognitive semantics(Volune II)*, Cambridge , MA: MIT Press.
42. Zaks, Michael A. et. al.(2000), «On Phase Synchronization by Periodic Force in Chaotic Oscillators whit Saddle Equilibria», *Int. J. Bifurcation and Chaos*, 10, pp. 2649-2667.
43. Zlatev, Jordan & Peerapat Yangklang(2004), «A Third Way to Travel: The Place of Thai and Serial Verb Language in Motion Event Typology», In S. Strömqvist & L. Verhoeven(Eds.), *Relating Events in Narrative: Typological and Contextual perspectives in Translation*, Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates, pp. 159-190.
44. [Www.unesco.org/languages-atlas/](http://www.unesco.org/languages-atlas/)

A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language

Golzadeh Geravi, Zahra

**PhD Candidate in Linguistics, Department of English Language and Linguistics,
Islamic Azad University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran**

Babasalari, Zahra¹

**Department of Linguistics & Foreign Languages, Payam Noor University , Tehran,
Iran**

Yazdani, Saeed

**Assistant Professor, Department of English Language and Linguistics, Islamic Azad
University, Bushehr Branch, Bushehr, Iran**

Mohamah, Hossin, sharafzadeh

**Assistant Professor, Department of Linguistics, Bushehr Branch, Islamic Azad
University, Bushehr, Iran**

Received:03/12/2021

Accepted: 27/02/2022

Abstract

This study deals with the semantic nature of the motor actions of Mazandaran language by emphasizing the dominant pattern for distributing information related to the way and movement, how to represent multiple information of the path and multiple information of the method. Since almost all researches on the semantics of motor actions of Iranian languages and dialects have been done about Persian language based on the cognitive approach and patterns of Talmudic lexicography (1985 and 2000b), the present study can It should be a step towards filling this gap in the field of other Iranian languages and dialects and a starting point in this regard. The approach of this study to the motor verbs of Mazandaran language, especially non-simple verbs in line with the view of Azkia et al. (2015) about simple motor verbs in Persian language has been formed within the framework of lexical patterns. In the present study, simple and uncomplicated lexical verbs are placed in a group as opposed to functional simple verbs. The 140 body verbs of this study include 39 simple verbs, 57 simple verbal verbs and 44 simple functional verbs. The main question of this research is what is the dominant pattern for distributing information

1- z.babasalari@pnu.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

about the method, path and movement in Mazandaran language? As a result of this research, it can be pointed out that in the Mazandaran language, it is not possible to determine a dominant pattern for the distribution of information related to method, route and movement. Motor verbs translate this information almost equally. According to this study, out of 140 motor verbs in Mazandaran, 96 verbs (68.57% of the total verbs) have been lexical and 44 verbs (31.43% of the total verbs) are functional.

Keywords: Cognitive semantics, motor events, Mazandaran language, lexical patterns.

ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در عربی و فارسی: رویکردی تطبیقی-در زمانی

روح الله مفیدی، استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، قزوین، ایران

صفحه: ۱۰۵-۱۳۳

چکیده

این مقاله با نگاهی در زمانی (تاریخی) به بررسی و مقایسه تحولات دو زبان عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت‌نمایی به مثابه ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول پرداخته است. درواقع، مسئله اصلی این پژوهش، بررسی و پیگیری تحولاتی بوده که در تاریخ این دو زبان در زمینه روش‌های تفکیک فاعل و مفعول رخ داده است. در زبان عربی، گونه عربی قدیم با دو گونه امروزی اش مقایسه شده و در فارسی نیز تحولات مذکور از دوره باستان تا امروز دنبال شده است. داده‌های عربی قدیم و فارسی از منابع مکتوب استخراج شده و بخش میدانی این پژوهش، گردآوری داده‌هایی از عربی خوزستان و لبنان از طریق مصاحبه با شش گویشور (سه گویشور از هرکدام) به وسیله ابزار پرسشنامه و توصیف تصویر بوده است. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که زبان عربی ابزار حالت‌نمایی را ازدست داده، ابزار مطابقه را گسترش داده و میزان اتكای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده است. در مقابل، فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هردو را بازسازی کرده و آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله‌اش نیز تغییری نکرده است. همچنین در این پژوهش، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها یافت نشد و ظاهراً این تحولات، درون‌زبانی بوده‌اند یا دست‌کم این دو زبان در این زمینه تحت تأثیر یکدیگر نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها: آرایش واژگانی، حالت‌نمایی، عربی، فارسی، مطابقه.

۱. مقدمه

در جملاتِ دارای فعل متعددی که فاعل و مفعول به طور همزمان حضور دارند، ساده‌ترین مسیر تشخیص و متمایزکردن این دو از یکدیگر، ملاحظات معنایی است: گاهی معنای فعل، امکان پیش‌بینی و تعیین فاعل و مفعول را هنگام خوانش جمله فراهم می‌کند. مثلاً در جمله «بچه توپ را پرتاب کرد» براساس معنای فعل، معمولاً انتظار می‌رود که فاعلش جاندار و مفعولش بی‌جان باشد. با این حال، این روش فقط در برخی موقعیت‌ها و نمونه‌ها منجر به تفکیک و درک صحیح روابط اسم‌ها با فعل (مطابق نیت گوینده) می‌شود و در اغلب موارد، قابل اتكاء نیست. اصولاً زبان‌های جهان از دو ابزار قراردادی در دستورزبان خود برای تعیین روابط مذکور بهره می‌گیرند و در غیاب این ابزارها به ابزار سومی متول می‌شوند: ۱) مطابقه فعل با فاعل یا مفعول یا هردو؛ ۲) استفاده از نشانه‌های حالت^۱ برای مشخص کردن فاعل یا مفعول یا دیگر اجزای جمله؛ ۳) درنظر گرفتن توالی ثابتی برای ظهور فاعل و مفعول در جمله^۲ (نک. تالرمن، ۲۰۱۵: ۱۸۹-۱۸۸). میزان استفاده هر زبان از هریک از این ابزارها (و معمولاً از ترکیبی از آن‌ها) در هر مقطع از تاریخ آن زبان، مشخص و ثابت است. در عین حال، این میزان استفاده نیز مانند هر جنبه دیگری از ویژگی‌های زبانی، در معرض تحول تاریخی است و در طول تاریخ می‌تواند تغییر کند و منجر به حذف، شکل‌گیری مجدد یا تقویت هریک از ابزارها شود.

این مقاله بر کاربرد هریک از این سه ابزار در زبان‌های عربی و فارسی در طول تاریخ مستند و مکتوب آن‌ها (یعنی متونی که در طول تاریخ این دو زبان نوشته شده‌اند) تمرکز می‌کند و اولاً به مقایسه این دو زبان از لحاظ چگونگی و میزان استفاده از این ابزارها می‌پردازد (رویکرد تطبیقی) و ثانياً تحولات تاریخی این ابزارها را پیگیری می‌کند (رویکرد درزمانی). به بیان دیگر، مسئله اصلی پژوهش حاضر، این است که در هریک از دو زبان عربی و فارسی، در طول تاریخ‌شان چه تغییراتی در روش‌های بازنمایی فاعل و مفعول به وجود آمده و با مقایسه

1- case

۲- در مطالعات رده‌شناسی (چهارچوب نظری مقاله حاضر) اصطلاح «مفعول» در این مباحث اصولاً معطوف به مفعول مستقیم (بی‌واسطه) است (نک. تالرمن، ۲۰۱۵: فصل‌های ۴ و ۶). مفعول غیرمستقیم اگر با واسطه حرف اضافه در ساخت نحوی ظاهر شود، همین حرف اضافه ابزار تمايز آن از فاعل و مفعول مستقیم خواهد بود؛ و اگر بدون واسطه حرف اضافه بیاید، ملاحظات معنایی و آرایش واژگانی می‌تواند مشخص کننده آن باشد.

این تغییرات دستوری در تاریخ دو زبان مذکور، به چه نتایجی می‌توان دست یافت؟ در زبان عربی، گونه‌تاریخی که در قرآن و متون نظم و نثر (از دوره جاهلی به بعد) دیده می‌شود، عربی قدیم (کلاسیک) نامیده می‌شود و عربی فصیح (معیار) نیز ویژگی‌های دستوری کم‌وبیش مشابهی با آن دارد. از سوی دیگر، لهجه‌های محلی عربی که امروزه در جوامع مختلف عربی تکلم می‌شوند، گونه‌های تحول یافته عربی قدیم هستند. در این مقاله، تحولات عربی قدیم در دو گونه محلی خوزستان و لبنان از لحاظ ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول، با یکدیگر و با زبان فارسی (از دوره باستان تا امروز) مقایسه شده است.

مبانی مقایسه‌های مذکور، الگوهای مطرح در زبان‌شناسی تاریخی در خصوص سیر تدریجی تحولات زبانی در جوامع بشری است. از یک سو، فرض بر این است که عربی قدیم دست‌کم در عصر ظهور اسلام در مناطقی از شبه‌جزیره عربستان به عنوان یک زبان زنده رواج داشته و اسناد و مکتوبات مفصلی از آن دوره و قرون بعد به دست ما رسیده که ویژگی‌های واژگانی و دستوری این زبان را ثبت کرده‌اند. از سوی دیگر، احتمالاً این زبان در همان زمان در مناطقی بیرون از عربستان نیز رواج داشته، یا این‌که بعدها از طریق اسلام به آن مناطق راه یافته و جایگزین زبان بومی آن مناطق شده است. در هر حال، تعامل احتمالی زبان عربی با زبان یا زبان‌های بومی هر منطقه (به مثابه پدیده‌ای معمول در جوامع بشری، از منظر جامعه‌شناسی زبان) و همچنین تحولات درون‌زبانی در واژگان و بخش‌های مختلف دستورزبان (آواشناسی، راج‌شناسی، صرف، نحو و معناشناسی) به تدریج باعث شده که گونه‌های امروزی عربی (یا همان «لهجه‌های محلی/عامیانه») از دل مادر مشترکشان (عربی قدیم) شکل بگیرند. در عین حال، پایین بودن سطح تماس گویشوران هر منطقه با یکدیگر باعث شکل‌گیری تنوعات گویشی در بین این گونه‌ها شده است. از این منظر، این گونه‌ها اصولاً صورت‌های تحول یافته عربی قدیم محسوب می‌شوند و می‌توان در چهارچوب نظریه‌ها و الگوهای زبان‌شناسی تاریخی، ویژگی‌های آوایی، واجی، صرفی، نحوی و معنایی آن‌ها را با عربی قدیم مقایسه کرد و به نتایجی در این خصوص دست یافت. مقاله حاضر، تلاشی در این حوزه مطالعاتی محسوب می‌شود.

داده‌های تاریخی این پژوهش (در فارسی و عربی) و نیز داده‌های فارسی امروز، از کتاب‌های دستورزبان (شامل دستورهای همزمانی و تاریخی و کتب صرف و نحو) گرفته شده است. داده‌های گونه‌های محلی عربی، برگرفته از پیکره‌ای بالغ بر حدود ۹۰۰ جمله است که در یک پژوهش میدانی، از طریق مصاحبه با شش گویشور عربی خوزستان و لبنان (سه گویشور از هر کدام از این دو گونه محلی) با ابزار پرسشنامه شفاهی و توصیف تصویر فراهم شده است (دو پرسشنامه جمعاً شامل ۱۰۳ سؤال و ۱۴ تصویر). گویشوران گونه خوزستان، یک زن ۳۹ ساله از آبادان، یک مرد ۲۹ ساله از شادگان و یک مرد ۴۲ ساله از خرمشهر بوده‌اند و گویشوران گونه لبنان، یک زن ۲۲ ساله از بیروت، یک مرد ۲۵ ساله از نبطیه و یک زن ۲۲ ساله از بعلبک بوده‌اند.^۱ در جلسات مصاحبه با هر گویشور، داده‌های تولید شده ضبط و سپس آوانویسی شده و در مواردی صحت آوانویسی‌ها به تأیید گویشور مربوطه رسیده است.

چهارچوب نظری مقاله رده‌شناسی زبان^۲ است و مفاهیم بخش(۲) در این قالب تعریف شده است. بخش(۳) گزارشی از مطالعات پیشین است و بخش(۴) به تحلیل شواهد عربی و فارسی اختصاص دارد. در بخش(۵) تلاش شده سیر تحولات در این دو زبان و رابطه احتمالی هر تحول با سایر تحولات در همان زبان توضیح داده شود. در عین حال، هیچ شواهدی مبنی بر تأثیرگذاری عربی و فارسی بر یکدیگر در این حوزه‌ها وجود ندارد. بخش(۶) به طرح این مسئله و نیز نتیجه‌گیری و جمع‌بندی کلی مقاله می‌پردازد.

۲. مباحث نظری

ساده‌ترین قرارداد دستوری برای متمایز کردن فاعل و مفعول که مستلزم استفاده از هیچ عنصر واژگانی یا دستوری دیگری نیست، این است که فاعل و مفعول در هر زبان معمولاً توالی ثابتی دارند. در اکثر زبان‌های جهان، ارکان اصلی جمله (فاعل، مفعول و فعل) و اجزای سازنده گروه‌های نحوی (گروه اسمی، گروه حرفاًضافه و...) به طور منظم با ترتیب ثابتی ظاهر می‌شوند که «آرایش واژگانی» نامیده می‌شود. در سطح جمله، سه آرایش «فاعل-مفعول-فعل»، «فاعل-فعل-مفعول» و «فعل-فاعل-مفعول» معمول‌ترین آرایش‌ها با بیشترین بسامد هستند.

۱- این افراد همگی تحصیلات دانشگاهی دارند و بعضی از آن‌ها در حال حاضر در زادگاه خود زندگی نمی‌کنند، ولی همگی در گفتگوهای روزمره در محیط خانه همچنان از زبان مادری (عربی محلی) استفاده می‌کنند.

2- linguistic typology

بنابراین، در اکثر زبان‌های جهان ابتدا فاعل و سپس مفعول ظاهر می‌شود و از این منظر، آرایش واژگانی را می‌توان یکی از ابزارهای تمایز فاعل و مفعول دانست. بهبیان ساده‌تر، دست کم در زبان‌های دارای سه آرایش مذکور، آن گروه اسمی که ابتدا می‌آید، فاعل است و گروه اسمی بعدی، مفعول است.^۱

معیار تعیین آرایش واژگانی در زبان‌ها، دو عامل بسامد و خشی‌بودن است. براساس عامل اول، توالی‌ای که بیشترین فراوانی وقوع را در زبان داشته باشد، «آرایش واژگانی بی‌نشان»^۲ نامیده می‌شود؛ و سایر توالی‌ها «آرایش واژگانی نشاندار»^۳ خواهند بود. براساس عامل دوم، اولاً توالی‌ای که فارغ از هرگونه تأکید و برجسته‌سازی اجزای جمله باشد، خشی و بی‌نشان تلقی می‌شود؛ و ثانیاً جملهٔ خبری مثبت با فاعل و مفعولِ اسمی (نه بند فاعلی و مفعولی) که غیرضمیری و غیرمستتر باشد، مبنای تعیین آرایش خشی و بی‌نشان قرار می‌گیرد (جمله‌های پرسشی، منفی، دارای بند فاعلی یا مفعولی، دارای ضمیر فاعلی یا مفعولی، و دارای فاعل یا مفعول محدود، گاهی رفتارهایی استثنایی و آرایش‌هایی نشاندار دارند) (نک. ولوپیلا، ۲۰۱۲: ۲۸۱-۲۸۴). از سوی دیگر، گاهی براساس معیارهای فوق نمی‌توان یک آرایش واحد را به عنوان آرایش بی‌نشان و خشی در زبان تعیین کرد. یک نمونه از چنین وضعیتی زبان‌های دارای آرایش واژگانی آزاد است و نمونه دیگر، زبان‌هایی است که دو آرایش بی‌نشان دارند (برای وضعیت دوم، نک. درایر، ۲۰۰۷: ۷۷).

دومین روش برای تمایزکردن فاعل و مفعول از یکدیگر، استفاده از ابزارهای مطابقهٔ فعل با فاعل و گاهی با مفعول است. در زبان‌های جهان، وندها (عمدتاً پیشوند و پسوند) و واژه‌بست‌ها ابزارهای مطابقه به شمار می‌روند. وندها به فعل جمله و واژه‌بست‌ها به فعل یا عنصر دیگری در جمله متصل می‌شوند و بسته به نوع مطابقه در هر زبان، در ویژگی‌هایی مانند شخص، شمار و جنس، با فاعل یا مفعول یا هردو مطابقه می‌کنند. درواقع، دستور هر زبان در سیر تحول تاریخی خود، این امکان را دارد که ابزارهایی برای مطابقه ایجاد کند.^۴ ویژگی‌های مطابقه (شخص، شمار و جنس)، هدف مطابقه (فاعل یا مفعول یا هردو) و درجه اجباری یا

۱- در پژوهش درایر (۲۰۱۳) فقط در ۲/۹٪ از زبان‌ها ابتدا مفعول و سپس فاعل ظاهر شده است.

2- unmarked

3- marked

4- فرایند شکل‌گیری عناصر دستوری اصطلاحاً دستوری‌شدنگی (grammaticalization) نامیده می‌شود (برای تعریف دقیق و معرفی انواع آن، نک. نظرگوی کهن، ۱۳۸۹).

اختیاری بودن آن، ابعاد مختلفِ فرایند شکل‌گیری ابزارهای مطابقه در هر زبان محسوب می‌شوند و در عین حال، کاملاً محتمل است که هریک از این موارد در تاریخ زبان دستخوش تحول شوند (همچنان‌که تحول تاریخی الگوهای آرایش واژگانی زبان نیز پدیده‌ای کاملاً محتمل است). با توجه به این‌که مسیر شکل‌گیری عناصر دستوری معمولاً یک‌طرفه است، همواره احتمال اجباری‌تر شدن نشانه‌های مطابقه، تبدیل آن‌ها از واژه‌بست به وند (حرکت آن‌ها به‌سوی فعل جمله و اتصال کامل به آن) و نهایتاً حذف یکی از واژگی‌ها یا اهداف مطابقه، یا حذف کامل نشانه‌های مطابقه وجود دارد؛ و از سوی دیگر، احتمال آغاز شدن چرخه جدیدی از شکل‌گیری هریک از این عناصر نیز همواره وجود دارد (نک. فوس، ۲۰۰۵).

سومین روش برای تمایزگذاری بین فاعل و مفعول، استفاده از نظام حالت‌نمایی به‌مثابه یک ابزار است. نشانه‌های حالت (وندها و واژه‌بست‌ها) معمولاً در انتهای اسم یا گروه اسمی ظاهر می‌شوند و نقش دستوری آن را در جمله نشان می‌دهند (در زبان‌های مختلف، نقش‌هایی مانند فاعل، انواع مفعول و متمم، و انواع قید می‌توانند در این فهرست قرار گیرند). هرچه تعداد نشانه‌های حالت در یک زبان، بیشتر باشد و نقش‌های دستوری مرتبط با حالت‌نمایی، متنوع‌تر باشند، نظام حالت در آن زبان، غنی‌تر و گسترشده‌تر است (نک. ولوپیلای ۲۰۱۲: ۱۷۶-۱۷۷ پاورقی). در بعضی زبان‌ها اصولاً نظام حالت و نشانه‌های حالت‌نمایی شکل نگرفته‌اند و اصطلاحاً چنین تمایزی «دستوری نشده‌است». در زبان‌هایی که نظام حالت دارند، حداقل دو حالت وجود دارد: حالت فاعلی^۱ در مقابل حالت غیرفاعلی^۲. حالت غیرفاعلی در این زبان‌ها همه نقش‌های دستوری غیر از فاعل را پوشش می‌دهد. زبان‌های دارای نظام حالت گسترشده‌تر، پس از حالت فاعلی، به ترتیب، حالت‌های مفعولی^۳، مضافق‌الیه‌ی^۴ و مفعول غیرصریح^۵ را نیز می‌توانند داشته باشند (نک. بلیک، ۲۰۰۴: ۱۵۶). نظام‌های حالت نیز کاملاً در معرض تحول تاریخی قرار دارند و همواره احتمال شکل‌گیری نشانه‌های جدید (گسترش نظام)، ادغام نشانه‌ها (تقلیل یافتن نظام) و حتی ناپدید شدن تمام نشانه‌های حالت (فروپاشی حالت‌نمایی) وجود دارد.

1- nominative
2- oblique
3- accusative
4- genitive
5- dative

در پایان، به این نکته کلیدی باید اشاره کرد که زبان‌ها معمولاً از ترکیبی از سه ابزار تمایزگذاری مذکور (با درجات و نسبت‌های مختلف) استفاده می‌کنند و در عین حال، سهم هریک از این ابزارها در طول تاریخ زبان می‌تواند افزایش یا کاهش یابد و حتی به صفر برسد. ازسوی دیگر، باید توجه داشت که شکل‌گیری عناصر تصریفی (وند و واژه‌بست) فرایندی بسیار طولانی است که قرن‌ها و گاهی هزاران سال به طول می‌انجامد، ولی ناپدیدشدن آن‌ها می‌تواند در مدت زمانی نسبتاً کوتاه اتفاق بیفت (هیگ، ۲۰۱۹: ۷۸) تعبیر استعاری «فاجعه‌بار» را برای توصیف سرعت ناپدیدشدن به کار برد است).

۳. پیشینه مطالعات

در این بخش، آثاری که به آرایش واژگانی، مطابقه و حالت در عربی یا فارسی در چهارچوب دستور سنتی یا نظریه‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند، به اختصار معرفی می‌شوند. در این میان، آثاری که رویکرد رده‌شناختی داشته‌اند، طبعاً بیشترین قرابت را با پژوهش حاضر دارند و در بخش (۴) بعضاً به یافته‌هایی اشاره خواهد شد.

۳-۱. در زبان عربی

نخستین بحثی که درینجا باید مطرح شود، دستاوردهای سنت دستورنویسی عربی (صرف-ونحو) در مباحث موردنظر است. این دستورها که اصولاً به توصیف عربی قدیم می‌پردازند، در زمینه آرایش واژگانی و مطابقه، توصیفات بسیار دقیقی از رفتار زبان عربی فراهم کرده‌اند. مباحثی چون جایگاه ظهور کلمات در جمله و «تقدیم» و «تأخير» اجزای جمله (به عنوان اصل یا استثناء) در واقع، انواع الگوهای بی‌نشان و نشاندار را در عربی قدیم فهرست کرده‌اند. صورت‌های تصریف فعل و موارد ظهور و عدم ظهور ضمایر متصل فاعلی نیز در واقع توصیفی از نشانه‌های مطابقه هستند و «حروف مضارعه» هم در نظام مطابقه نقش دارند (نک. بخش ۲-۴ از مقاله حاضر). در مقابل، در بحث «اعراب اسم» (مرفوئات، منصوبات و مجرورات) اولاً دستورهای زبان عربی، این پدیده را با «اعراب فعل» که نوعاً وجه فعل را بیان می‌کند، خلط کرده‌اند؛ و ثانیاً بحث اعراب را به اسم‌هایی که هیچ نشانه صوری ندارند، تحمیل کرده‌اند. دو اعراب «رفع» و «نصب» در فعل مضارع، به ترتیب، برابر با وجه اخباری و التزامی‌اند (نک. شکرانی، ۱۳۷۴؛ متقی‌زاده، عامری و خان‌آبادی، ۱۳۹۷). ازسوی دیگر، دست‌کم در رویکرد

رده‌شناسان زبان، فقط اعراب «ظاهری» با پدیده حالت‌نمایی اسم منطبق است و اعراب‌های «محلى» و «تقدیری» به دلیل فقدان نشانه حالت، فاقد حالت در نظر گرفته می‌شوند (نک. مفیدی، ۱۳۹۸). همچنین در هرسه زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت، مشکل اساسی دستورهای سنتی زبان عربی، این است که اصطلاحات توصیفی خاص خودشان را دارند و با این اصطلاحات منحصر به فرد عملاً امکان مقایسه رفتارهای دستوری زبان عربی با زبان‌های دیگر متفقی می‌شود.

پژوهش‌های زبان‌شناسی متعددی که به بررسی دستور زبان عربی پرداخته‌اند، عموماً از اصطلاحات نظری (با قابلیت کاربرد جهانی) استفاده کرده‌اند. بهلوول (۲۰۰۸) به مسائل صرف فعل شامل زمان، وجه و نمود در عربی فصیح پرداخته و نقش دستوری عناصر صرفی را با نگاه نظری (تا حدی در چهارچوب نظریه زایشی چامسکی) بررسی کرده‌است. مارمورشتاین (۲۰۱۶) با رویکرد گفتمان-محور بر ویژگی‌های وجه اخباری (فعل مضارع) تمرکز کرده‌است. آئون، بن‌مأمون و شویری (۲۰۱۰) در چهارچوب نظریه زایشی، ساختار جمله را در عربی فصیح (با اشاراتی به برخی لهجه‌های امروزی) بررسی کرده‌اند. فاسی فهری (۱۹۹۳) نیز در همین چهارچوب زایشی، مباحث ساخت جمله و آرایش واژگانی را در عربی و عبری مقایسه کرده و سلطان (۲۰۰۶) با همین رویکرد نظری فقط به مسئله مطابقة فعل پرداخته‌است. در زمینه حالت اسم، قبل از هر اثر دیگری باید به هاسل‌باخ (۲۰۱۳) اشاره کرد که مطالعه‌ای تطبیقی و نوعاً رده‌شناختی در زبان‌های سامي است و زبان‌های متعددی مانند عربی، عبری، اکدي، اوگاري (در سوریه قدیم)، جعڑی (در اتیوپی قدیم) و آرامی را مقایسه کرده‌است. هالبرگ (۲۰۱۶) فقط بر کاربرد نظام حالت در عربی فصیح در سخنرانی‌های رسمی تمرکز کرده‌است. البلوشی (۲۰۱۱، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵) با رویکرد زایشی تلاش کرده بین نشانه‌های حالت اسم و نشانه‌های وجه فعل، رابطه برقرار کند. احمد (۲۰۱۶) و بتوش (۲۰۱۷) نیز به ترتیب، نظریه حالت وابسته و نظریه بهینگی را برای ارائه تحلیل‌های خود برگزیده‌اند.

در زمینه لهجه‌های محلی عربی، نخست باید از واتسون (۲۰۰۲) نام برد که در بخشی از اثر خود، مباحث صرف و مطابقة فعل را در عربی قاهره و صنعته دنبال کرده‌است. بن‌مأمون

(۲۰۰۰) نیز با رویکرد زایشی به همین مباحث در عربی مصر و مراکش پرداخته است. بروستد (۲۰۰۰) عربی مراکش، مصر، سوریه و کویت را در همین مباحث و همچنین آرایش واژگانی بررسی کرده است. کوول (۱۹۶۴) هم یک دستور زبان برای عربی سوریه با تمام سرفصل های معمول در دستور هاست. محمدبیگی و محمدبیگی (۱۳۹۵) نیز صورت های صرف فعل و مطابقه را در عربی صنعت نشان داده اند.

۲-۳. در زبان فارسی

برخلاف مطالعات زبان عربی که اغلب در قالب نظریه هایی متفاوت با چهارچوب مقاله حاضر (رده شناسی) انجام شده اند، در زبان فارسی، مطالعات رده شناختی متعددی در زمینه آرایش واژگانی، مطابقه و حالت انجام گرفته است. دبیر مقدم (۱۳۹۲: فصل دوم)، منشی زاده و ناصح (۱۳۸۶) و رضائی (۱۳۹۰) با نگاهی در زمانی، مباحث آرایش واژگانی را دنبال کرده اند و استیلو (۲۰۰۹) با همین نگاه به بحث حالت پرداخته است. در بحث آرایش واژگانی فارسی امروز می توان به فقیری و سمولیان (۲۰۱۴) و شریفی (۱۳۸۷) ارجاع داد و راسخ مهند (۱۳۸۵) و رضایی و بهرامی (۱۳۹۴) هم به هرسه مبحث آرایش واژگانی و مطابقه و حالت پرداخته اند. از سوی دیگر، کریمی (۲۰۰۵) و معین زاده (۲۰۰۱) در چهارچوب نظریه زایشی، آرایش واژگانی فارسی را بررسی کرده اند (برای معرفی منابع بیشتر، نک. دبیر مقدم، ۱۳۹۲: ۹۷-۱۱۷).

۴. تحلیل شواهد

در این بخش، رفتار گونه های تاریخی و امروزی عربی و فارسی در سه حوزه آرایش واژگانی (بخش ۴-۱)، نظام مطابقه (بخش ۴-۲) و نظام حالت (بخش ۴-۳) با استناد به داده ها و توصیفات دستور نویسان و پژوهشگران زبان شناسی بررسی می شود. نظر به اولویت تحلیل زبان شناختی زبان عربی در این مقاله، در هر حوزه ابتدا داده های زبان عربی و سپس داده های زبان فارسی خواهد آمد. این داده ها با الفبای معمول هر زبان ارائه خواهند شد (الفبای عربی برای داده های عربی قدیم و امروزی؛ الفبای آوانگار APA برای داده های فارسی باستان و میانه؛ و الفبای فارسی برای داده های فارسی نو).

۴- آرایش واژگانی

در عربی قدیم، مهم‌ترین عامل ایجاد تنوع در آرایش ارکان جمله، نوع محمول^۱ است که منجر به شکل‌گیری دو الگوی بی‌نشان برای جمله می‌شود. الگوی اول، حول محمول‌های فعلی شکل می‌گیرد: این محمول‌ها گرایش دارند که در ابتدای جمله ظاهر شوند و فاعل و مفعول به ترتیب پس از آن‌ها قرار می‌گیرند (آرایش «فعل-فاعل-مفعول»). الگوی دوم براساس محمول‌های غیرفعالی (شامل اسم، صفت و گروه حرف‌اضافه) شکل می‌گیرد: این محمول‌ها در جایگاهی پس از فاعل^۲ ظاهر می‌شوند و آرایش «فاعل-محمول» تشکیل می‌دهند.^۳ تفاوت اساسی این دو الگو، جایگاه ظهور فاعل است: به ترتیب، میانه و ابتدای جمله. در عین حال، هریک از دو الگوی مذکور حداقل یک جفت نشاندار هم دارند: الگوی اول می‌تواند به صورت «فاعل-فعل-مفعول» نیز ظاهر شود و الگوی دوم می‌تواند به صورت «محمول غیرفعال-فاعل»^۴ نیز بیاید. جملات (۱.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان اول و همتای نشاندار آن هستند و جملات (۲.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌های الگوی بی‌نشان دوم و همتای نشاندارش:

۱. الف) ولَمَّا رأَى الْمُؤْمِنَوْنَ الْأَحْزَابَ...
(سوره احزاب، آیه ۲۲)

(هنگامی که مؤمنان، آن گروه‌ها را دیدند...)

ب) لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ.
(سوره نساء، آیه ۱۶۲)

(ولی از میان آن‌ها، راسخان در علم و مؤمنان به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند).

۲. الف) غَدَائِرُ مُسْتَشَزِراتِ إِلَى الْعَلَىِ.

(دسته‌موهای گیسوانش بهم تابیده و بلند شده است).
(امرؤالقیس: ترجمانی زاده، ۱۳۴۸: ۲۰-۲۱)

1- predicate

- اطلاق نام «فاعل» به مبتدای جمله اسامیه، دراستی گرایش عمومی نظریه‌های زبان‌شناسی است که دریافت‌کننده محمول (یعنی آنچه/آن که خبری درباره‌اش بیان می‌شود) را «فاعل» می‌نامند. این یکدست‌سازی اصطلاحات دستوری اصولاً امکان مقایسه زبان‌ها و نیل به شناخت بیشتر از وجوده تفاوت و شباهت آن‌ها را فراهم می‌کند.
- در صرف‌ونحو عربی، این محمول‌های غیرفعالی و محمول‌های فعلی مؤخر را «خبر» می‌نامند و فاعل آن‌ها «مبتدا» نامیده می‌شود که در جایگاه قبل از محمول ظاهر می‌شود.
- «خبر مقدم» و «مبتدای مؤخر» در اصطلاح صرف‌ونحو.

ب) حَوْلَ الْأَمِيرِ جُنُودُهُ الْمُجَنَّدَةِ.

(گردآگرد امیر، لشکریانش جمع‌اند).

در عربی قدیم، الگوی فاعل‌آغازین (مانند جمله ۱.ب) مشخصاً با الگوی فاعل-محمول (مانند جمله ۲.الف) مرتبط است و دستورهای زبان عربی نیز این ارتباط ساختاری را با اصطلاح «جمله اسمیه» توصیف کرده‌اند. در اینجا دلایل شکل‌گیری الگوهای نشاندار مدنظر نیست (برای معرفی موارد «تقدیم خبر» یعنی ظهور محصول غیرفعالی در جایگاه قبل از فاعل، نک. الشرتونی، ۱۳۸۷؛ ج ۴/۱۹۶؛ ابن عقیل، ۱۴۰۰ق: جزء ۱/۲۲۲-۲۴۳). آنچه در اینجا محل بحث است، وجود تنوع در الگوی بی‌نشان است. پدیدهٔ تنوع در آرایش بی‌نشان به‌هیچ وجه پدیده‌ای شایع در زبان‌ها نیست و در صدی پایینی از زبان‌ها چنین رفتاری دارند (نک. درایر، ۲۰۱۳). همچنین در مواردی، وجود چنین تنوعی نشانه آن است که تحولی در آرایش واژگانی در حال وقوع است. در مورد زبان عربی، پیگیری علت شکل‌گیری چنین تنوعی لاقل مستلزم بررسی زبان‌های کهن‌تر سامی است و صرفاً با داده‌های خود زبان عربی نمی‌توان به علت تنوع دست یافت، زیرا هردو الگوی (۱.الف) و (۲.الف) کاملاً بی‌نشان هستند و هیچ تأکیدی در هیچ‌کدام دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، زبان‌های دارای محصول غیرفعالی (مانند ۲.الف) نیز معمولاً رفتار یکسانی با هردو نوع محصول (فعالی و غیرفعالی) از لحاظ جایگاه ظهورشان دارند؛ مانند روسی (روی، ۱۳۸-۱۳۷)، فرانسوی (بلیک، ۲۰۰۴: ۹۳)، یونانی و لیتوانی (وتسر، ۱۹۹۶: ۵)، لاتین (بلیک، ۲۰۱۳: فصل ۵)، دراین باب را باید به مطالعات بینازبانی خانواده سامی موكول کرد).

در هر حال، به استناد پیکره نگارنده، وضعیتی که امروزه دست‌کم در دو گونه عربی خوزستان و لبنان دیده می‌شود، این است که آرایش «فعل-فاعل-مفועל» (الگوی بی‌نشان اول) کنار گذاشته شده و فاعل همواره در ابتدای جمله ظاهر می‌شود و سپس محصول فعلی یا غیرفعالی می‌آید.^۱ بنابراین، زبان عربی در زمینه آرایش واژگانی، شاهد تحولی اساسی در تاریخ

۱- حذف فاعل در «زبان‌های ضمیرانداز» پدیدهٔ نحوی مستقلی است و نباید با بحث آرایش بنیادین جملهٔ خلط شود. در هردو گونه خوزستان و لبنان، امکان تولید ساختهای «فعل-مفועל» با فاعل مستتر وجود دارد، ولی ساختهای دارای حذف نحوی، نشاندار هستند.

خود بوده است. در مطالعات آتی، بررسی آماری انواع جمله در متون مختلف عربی که در قرن-های بعد از اسلام تا دوره معاصر نوشته شده‌اند، شاید بتواند روند غلبه تدریجی آرایش «فاعل- فعل- مفعول» (الگوی بی‌نشان دوم) را نشان دهد؛ و البته این احتمال هم وجود دارد که الگوهای نوشتاری قرآن در قرن‌های بعد نیز تقلید شده‌باشد. جملات (۳.الف-ب) و (۴.الف-ب) به ترتیب، نمونه‌هایی از محمول‌های فعلی و غیر فعلی‌اند:

(خوزستان)

۳. الف) أَفْسُرِيَةُ الْبَوْلِيسِ مَا لِكُوْ المُجْرِمِ.

(افسران پلیس مجرم را پیدا نکردن.)

(لبنان)

ب) بُكْرًا الْهَوَا بِيَصِيرِ أَبْرَدَ.

(فردا هوا سردرمی شود.)

(خوزستان)

۴. الف) السَّقَاجَچِينَ باشطَاتِ.

(چاقوها تیز هستند.)

(لبنان)

ب) بَيَّ الْمَرِيمَ إِنْسَانٌ كُتْبِرَ مُنْيَحَ.

(پدر مریم آدم خیلی خوبی است.)

در مقابل، زیان فارسی در طول تاریخ خود، هیچ تغییری را در آرایش ارکان اصلی جمله تجربه نکرده است و همواره آرایش بی‌نشان «فاعل- مفعول- فعل» داشته است. در قدیمی‌ترین متون این زبان، یعنی کتیبه‌های هخامنشی فارسی باستان، حرکت ارکان جمله و تشکیل انواع آرایش‌های نشاندار، آزاد است، ولی آرایش واژگانی عادی و بنیادین، «فاعل- مفعول- فعل» است (نک. کنت، ۱۹۵۳: ۹۶؛ شروو، ۲۰۰۹: ۹۴). در فارسی میانه شامل کتیبه‌ها و متون دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی نیز «آرایش بنیادین جمله در ساختهای بی‌نشان.. SOV [فاعل- مفعول- فعل] است. جمله با فاعل آغاز و به فعل تمام می‌شود. جایگاه مفعول در این زبان، پیش از فعل است» (منشی‌زاده و ناصح، ۱۳۸۶: ۲۴۴؛ همچنین نک. برونز، ۱۹۷۷: ۱۸۰). همین آرایش بی‌نشان در فارسی ادبیات قدیم هم ادامه یافته و به امروز رسیده است (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۴۸/۳؛ ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۶). داده‌های زیر به ترتیب، نمونه‌هایی از فارسی باستان، میانه، قدیم و امروز هستند:

۵. الف) kāra haya nadiⁿtabairahyā tigrām adāraya^t.

(سپاه ندیتبئیر دجله را در اختیار داشت.)

(چنگیزی، ۱۳۹۷: ۹۷)

(ب) amā tō šahr ī nōg dīd hē.

(ما تو را -ای سرزمینِ نو- دیده‌ایم.) (برونر، ۱۳۷۶: ۳۹۰)

(ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۴۴۸/۳) (پ) پنا خسرو آن سرزمین را بخرید.

(ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۱۷) (ت) علی آبو به مینو داد.

در مورد آرایش جمله در فارسی امروز، معین‌زاده (۲۰۰۱) با ارجاع به تحقیقات قبلی خود، ادعا کرده‌است که این زبان در راستای سایر ساخته‌های هسته‌آغازین‌اش، آرایش هسته‌آغازین در گروه فعلی را نیز در گفتمان بی‌نشان (با بسامد بسیار پایین‌تر) می‌پذیرد (ص ۱۰۰). سایر پژوهش‌هایی که بحث روند تاریخی تغییر رده در فارسی را مطرح کرده‌اند (مانند دیرمقدم، ۱۳۹۲؛ راسخ‌مهند، ۱۳۹۶؛ رضائی، ۱۳۹۰) سخنی از تبدیل آرایش «مفعول- فعل» به «فعل- مفعول» در فارسی امروز نگفته‌اند. ازسوی دیگر، ظهور بند مفعولی در جایگاه پس از فعل (مانند می‌دونم که علی آبو به مینو داد) نیز در چهارچوب اصل سنگینی^۱ به سادگی قابل توجیه است؛ و به استناد مباحث بخش(۲)، الگوی بی‌نشان را نمی‌توان از چنین جملاتی استخراج کرد.

۴-۲. نظام مطابقه

در عربی قدیم، دو دسته عنصر برای بیان مطابقه فعل با فاعل وجود دارد. دسته اول، پیشوند‌هایی هستند که شخص و گاهی جنس و شمار را مشخص می‌کنند و فقط به فعل زمان حال (با خوانش حال و آینده) متصل می‌شوند («حرروف مضارعه» در اصطلاح صرف‌ونحو عربی). تکوازگونه‌های این دسته عبارت‌اند از: ي (برای سوم شخص مذکور؛ و سوم شخص جمع مؤنث)، ت (برای دوم شخص؛ و سوم شخص مفرد و مثنی مؤنث)، أ (برای اول شخص مفرد)، نـ (برای اول شخص جمع). حضور اجباری آن‌ها با فعل زمان حال و غیابشان در زمان گذشته (تمکیل و قوع فعل) نشان می‌دهد که این تکواز، نشانه مقوله نمود ناکامل^۲ است (این مقوله در زمان گذشته نیز با همین صورت زمان حال، همراه با صورت زمان گذشته فعل کمکی «بودن» به کار می‌رود؛ مانند کان يـهـب («می‌رفت»)). دسته دوم عناصر مطابقه، پسوند‌هایی هستند که در زمان حال و گذشته متفاوت‌اند. در زمان حال فقط صورت‌های مثنی و جمع (دوم شخص و

۱- heavy principle: براساس این اصل، وابسته‌های سنگین‌تر (مانند بند موصولی) گرایش دارند که پس از هسته واقع شوند (دیرمقدم، ۱۳۹۲: ۳۲).

۲- imperfective aspect: رویداد تکمیل‌نشده‌ای که در زمان حال یا گذشته در حال وقوع است یا به‌مثابه عادت تکرار می‌شود.

سوم شخص) و همچنین دوم شخص مفرد مؤنث، پسوند می‌گیرند (پسوندهای آن، -ون، -ن، -ین). این پسوندها به وجه فعل^۱ نیز حساس‌اند و در وجه التزامی و امری، تغییراتی ساختواری در آن‌ها حاصل می‌شود. همچنین پسوندهای زمان حال به آرایش واژگانی جمله حساس‌اند: فقط در آرایش فعل میانی اجباراً ظاهر می‌شوند (مثال ۱.ب) و در آرایش فعل آغازین نمی‌توانند بیایند (مثال ۱.الف). پسوندهای زمان گذشته مجموعه کاملی را برای تمام شخص‌ها و شمارها و جنس‌ها (به جز سوم شخص مفرد مذکور) تشکیل می‌دهند. این عناصر، تنوعی برای وجه ندارند، ولی همانند پسوندهای زمان حال فقط در آرایش فعل میانی ظاهر می‌شوند؛ با این تفاوت که پسوند مؤنث «ت» معمولاً اجباری است (برای تفصیل جزئیات، نک. ابن عقیل، ج ۱۴۰۰: ۱۳۸۷-۸۸/۲؛ الشرتونی، ۹۲-۸۸/۲).

داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شمار مثنی در هردو گونه خوزستان و لبنان از بین رفته است. سایر تمایزات عربی قدیم در گونه خوزستان همچنان وجود دارد و پیشوندهای نمود ناکامل و مطابقه نیز دقیقاً همانند عربی قدیم استفاده می‌شوند، ولی صورت دوم شخص مفرد مذکر و اول شخص مفرد در زمان گذشته همانند شده‌اند. پسوندهای مطابقه هم با تحولات آوایی قابل ملاحظه (نسبت به عربی قدیم) به کار می‌روند. در گونه لبنان، اولاً تمایز جنس در افعال جمع، ختی شده است؛ و ثانیاً یک پیشوند ناکامل‌ساز جدید و بدون کارکرد مطابقه شکل گرفته است که کارکردن تقویت پیشوند نمود ناکامل عربی قدیم، یا به احتمال قوی‌تر، خالی-کردن پیشوند قدیمی از نقش نمودی و بقای آن برای نقش مطابقه است. شکل‌گیری یک عنصر دستوری جدید و ظهور آن همزمان با عنصر قدیمی، پدیده‌ای کاملاً شایع در زبان‌های جهان است. نمونه‌ای از آن در تاریخ زبان فارسی، ظهور همزمان «همی/می» و پسوند «ی» با فعل زمان گذشته است. ناتل خانلری (۱۳۶۵: ج ۲/۲۴۳) معتقد است که «جمع دو جزء در یک فعل، دال بر این است که همی/می نشانه استمرار وی برای افاده معنی تکرار است». لازار (۱۹۶۳) ضمن تأیید وجود دو نقش دستوری در بعضی شواهد (تکرار عمل و همچنین استمرار و دوام) تصریح کرده که «در موارد دیگر به نظر می‌رسد که همی یا می فقط تکرار عمل را تأکید می‌کنند» (نقل از فرشیدورد، ۱۳۹۱: ۲۰۳) و نمونه‌های (۶) را ارائه کرده است (برای نمونه‌های بیشتر، نک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۹۹-۳۰۴؛ و برای توضیحی کوتاه در مورد علت شکل‌گیری نشان‌گذاری مضاعف^۲، نک. مفیدی، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵):

1- verbal mood

2- double-marking

۶. الف) گروهی مردم به زیر درخت سیب بودند و از او سیب همی افتادی و ایشان همی خوردندی. (الابنیه)

ب) هر که او را متابع نشدی، همی کشتبی. (تاریخ بلعمی)

در هر حال، تصريف فعل «دیدن» در دو گونه خوزستان و لبنان به ترتیب در جدول های (۱) و (۲) ارائه شده است، و مقایسه آن با تصريف فعل در عربی قدیم، نشان دهنده تحولاتی است که در نظام مطابقه عربی رخ داده است:

جدول ۱. تصريف افعال در گونه خوزستان

گذشته		حال			
مؤنث	مذكر	مؤنث	مذكر	مفرد	جمع
شافت)	شاف (◆⊗■⊗✗)	تشوف (◆⊗●⊗◆⊗■⊗✗)	إيشوف (✗⊗◆⊗■⊗✗)	مفرد	سوم شخص
◆⊗■⊗✗⊗◆ (◆)					
شافن)	شافو)	إيشوفن)	إيشوفون)	جمع	
◆⊗■⊗✗⊗◆ (■)	◆⊗■⊗✗⊗◆ (✗⊗◆⊗■⊗✗⊗■ (✗⊗◆⊗■⊗✗⊗◆⊗■ (■		
شِفتی (◆⊗✗⊗◆⊗✗)	شِفت (◆⊗✗⊗◆)	تشوفین)	تشوف (◆⊗●⊗◆⊗■⊗✗)	مفرد	دوم- شخص
		◆⊗●⊗◆⊗■⊗✗⊗■ (■			
شفتن)	شفتوا)	تشوفن ◆⊗●⊗◆⊗■⊗✗⊗■)	تشوفون)	جمع	
◆⊗✗⊗◆⊗■⊗■ (◆⊗✗⊗◆⊗■ (■	(◆⊗●⊗◆⊗■⊗✗⊗◆⊗■ (■		
شِفت (◆⊗✗⊗◆)		اشوف (✗⊗◆⊗■⊗✗⊗◆⊗■)		مفرد	اول- شخص
شِفنه (◆⊗✗⊗■⊗✗)		نشوف (■⊗●⊗◆⊗■⊗✗)			

جدول ۲. تصریف افعال در گونه لبنان

گذشته		حال				
مؤنث	مذكر	مؤنث	مذكر	مفرد	جمع	سوم شخص
شافت شافت (♦⊗■⊗⊗♦)	شاف (♦⊗■⊗)	بتشوف (⊗⊗♦♦■⊗⊗)	بیشوف (⊗⊗♦♦■⊗)	مفرد	جمع	دوم- شخص
شافوا (♦⊗■⊗⊗♦■)		بیشوفوا (⊗⊗♦♦■⊗♦■)				
شیقته (♦⊗⊗♦⊗)	شیفت (♦⊗⊗♦⊗)	بتشوفی (⊗⊗♦♦■⊗⊗)	بتشوف (⊗⊗♦♦■⊗)	مفرد	جمع	اول- شخص
شیفتوا (♦⊗⊗♦⊗■■)		بتشوفوا (⊗⊗♦♦■⊗♦■)				
شیفت (♦⊗⊗♦⊗)		بشوف (⊗⊗♦♦■⊗)		مفرد	جمع	اول- شخص
شیفته (♦⊗⊗♦⊗■■)		بشیوف (⊗⊗■♦♦■⊗)				

در مقابل، زبان فارسی در حوزه مطابقه شاهد تحولاتی بنیادین در طول تاریخ خود بوده است. در فارسی باستان، فعل در سه شمار مفرد و مثنی و جمع و در سه شخص (اول، دوم و سوم شخص) با فاعل خود مطابقه می‌کرده است. این شناسه‌های مطابقه به دو گروه تقسیم می‌شوند: شناسه‌های اولیه برای زمان حال، و شناسه‌های ثانویه برای زمان گذشته (نک). جدول این شناسه‌ها در چنگیزی ۱۳۹۷: ۷۶-۷۷). در مسیر گذار از دوره باستان به میانه، فرایندهای آوایی متعددی مانند تضعیف همخوان‌های غیرآغازی، تخفیف واکه‌های مرکب، و حذف عمومی واکه و پایانه در هجاهای پایانی کلمه (به دلیل انتقال تکیه به هجاهای قبل) رخ داد که حاصل آن‌ها فروپاشی کامل یا نسبی بسیاری از تمایزات دستوری فعل و اسم بود (نک. مگی و اورساتی، ۲۰۱۸: ۱۹-۲۰). آنچه از نظام مطابقه باستان به دوره میانه رسید، صورت تحول یافته و باز تحلیل شده شناسه‌های خاصی از وجه اخباری و التزامی بود که دسته دوم (شناسه‌های التزامی) نیز بعدها به تدریج کنار گذاشته شدند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۷۰-۱۷۱؛ جوزفسون، ۲۰۱۳). از سوی دیگر، در دوره میانه نظام مطابقه به دو بخش تقسیم شد: ۱) افعال زمان حال و افعال لازم در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با فاعل مطابقه می‌کرد؛ و ۲) افعال متعددی در زمان گذشته که در آن‌ها فعل با مفعول مطابقه می‌کرد (نک. رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۳۸۸)

۱۵۸-۱۶۰).^۱ نهایتاً در گذار از دوره میانه به دوره نو، بخش دوم نیز به صورت مطابقه با فاعل باز تحلیل شد.

آخرین مسئله‌ای که در این بخش باید به آن پرداخت، بحث قابل مناقشة مطابقه «ضمایر متصل» با مفعول در عربی و فارسی است.^۲ مناقشه بر سر این است که این عناصر، خودشان مفعول هستند یا فقط نشانه مطابقه مفعول‌اند؟ اگر تبدیل شدن به وند و اجباری شدن را لازمه حصول نقش مطابقه برای واژه‌بست‌ها بدانیم، قطعاً پاسخ پرسش، این خواهد بود که این عناصر، نقش مطابقه ندارند. در فارسی، چنین دیدگاهی را دست‌کم در راسخ‌مهند (۱۳۸۹) و هیگ (۲۰۱۹) می‌توان یافت. با این حال، همین دو اثر، به ترتیب، واژه‌بست‌های ضمیری در ساخت‌های لازم یک‌شخصه (مانند خوابم می‌آید) و نقش معنایی عامل در افعال متعدد زمان گذشته (در فارسی میانه) را دارای نقش مطابقه دانسته‌اند. بهرامی و رضایی (۱۳۹۳) موضعی بینایین اتخاذ کرده‌اند و معتقد‌اند که «نمایه‌های مفعولی زبان فارسی در ۷ معیار از ویژگی واژه‌بست‌ها تبعیت می‌کنند و در عین حال ۴ مشخصه مهم عناصر مطابقه را نیز دارا هستند» (ص ۹۴).

رابرتس (۲۰۰۱: ۱۳۸) توزیع تکمیلی واژه‌بست‌ها و وندهای مطابقه را مبنای انتساب نقش مطابقه به واژه‌بست‌ها (در پشتون) قرار داده و مفیدی (۱۳۸۶) نیز به استناد همین دیدگاه و شواهد واژه‌بست مضاعف^۳ (حضور همزمان مفعول و واژه‌بست؛ مانند او را فرود آوریدش تا بیاساید)، به کارکرد مطابقه برای واژه‌بست قائل شده‌است. چنین شواهدی در عربی کاملاً نشاندار هستند و با مفاهیم مبتدا^۴ و کانون^۵ (بسته به جایگاه تأکید و الگوی آهنگ جمله)

۱- مثال‌های زیر از فارسی میانه، نمونه‌هایی از الگوی شماره (۱) هستند که در تقابل با جمله (۵.ب) در بخش قبل به عنوان نمونه‌ای از الگوی شماره (۲) قرار می‌گیرند. در مثال (الف) زیر، فعل جمله زمان حال است و با فاعل (اول‌شخص مفرد) مطابقه کرده و در مثال (ب) نیز فعل لازم زمان گذشته با فاعل (دوم‌شخص مفرد) مطابقه کرده است. متقابلاً در جمله (۵.ب) مطابقه بین فعل متعدد زمان گذشته با مفعول (دوم‌شخص مفرد) صورت گرفته است.

(الف) *kū-t an nē padīrem.*

(نودا؛ ۱۹۸۰؛ در دیبرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۵۴)

(ب) *āmad hē.*

(تو آمدی).

(همان: ۱۵۵)

۲- این عناصر در فارسی، واژه‌بست ضمیری‌اند، ولی تعیین ماهیت آن‌ها در عربی، نیازمند بررسی رفتار ساختواری‌شان در مطالعات آتی است.

3- clitic doubling

4- topic

5- focus

منطبق‌اند. درنتیجه، احتمالاً با قطعیت بیشتری بتوان ضمیر متصل عربی را مفعولِ فعل دانست.

جملات (۷) نمونه‌هایی از گونه‌های امروزی‌اند:

(خوزستان)

۷. الف) إِلْكُتَابِ خِذِيَّتَهِ مِنْ صَاحْبِي.

(كتاب رو از دوستم گرفتمش).

(لبنان)

ب) الْأَكْلِ حَضَرَتُو مَامَا.

(غذا رو مامان آماده‌اش کرد).

۴-۳. نظام حالت

در چهارچوب مباحث بخش(۲)، در عربی قدیم، سه حالت ساختواری وجود دارد: فاعلی، مفعولی و مضافقی. این سه حالت به ترتیب با سه اصطلاح «اعراب رفع»، «اعراب نصب» و «اعراب جر» در صرف و نحو عربی منطبق‌اند (نک. توضیحات مفیدی، ۱۳۹۸ درباره مصاديق هریک از این حالت‌ها در عربی قدیم، و مقایسه آن‌ها با رفتارهای مشابه در بعضی زبان‌های دیگر). اغلب اسم‌ها و صفت‌ها و قیدها بسته به جایگاه دستوری‌شان در یکی از این سه حالت ظاهر می‌شوند. بررسی شواهد پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در دو گونه امروزی عربی، واکه‌های کوتاه حالت‌نما در اسم‌های مفرد و جمع مکسر و جمع مؤنث، دیگر ظاهر نمی‌شوند. در اسم‌های جمع مذکر سالم نیز نشانه حالت‌نمای غیرفعالی (شامل حالت‌های مفعولی و مضافقی) به اسم‌های دارای حالت فاعلی نیز تعمیم یافته و درنتیجه، تمایز حالت کاملاً ختنی شده‌است.

۸. الف) بَنَاتٌ عَمَّى لَيلٌ وَ نَهَارٌ إِيحاوَلَنْ إِيصِيرَنْ شَاگَرْدٌ أَولُ بالكَلاسِ.

(خوزستان) (دخترعموهام شبانه‌روز تلاش می‌کنن شاگرد اول کلاس بشن).

(لبنان)

ب) بِحِبٍ كَتِيرٍ عِلْمِ اللُّغَةِ.

(زبان‌شناسی رو خیلی دوست دارم).

۹. الف) المَتَهَمِينْ چَانُو گَاعِدِينْ بِرِدِيفِ الْأَولِ.

(متهمان در ردیف اول نشسته بودند).

(لبنان)

ب) الْمُدَرَّبِينْ دَرَبُوا الْلَاعِبِينْ مُنِيَّحٌ.

(مریبان، بازیکنان رو خوب تمرین دادند).

در جملات (الف-ب) نشانه حالت در پایان هیچ‌یک از اسم‌ها ظاهر نشده و کسره «علم» (مفعول در جمله آ.ب) هم «واکه میانجی» است و در اصطلاح صرفونحو عربی، برای جلوگیری از «التقای ساکنین» درج می‌شود (مانند لَا تَضْرِبِ الْعَبْدَ در عربی قدیم). در جملات (الف-ب) نیز اسم‌های جمع، همگی پسوند «ین» گرفته‌اند و درواقع، نشانه حالت نصب و جر به رفع نیز تسری یافته‌است و درنتیجه، پسوند‌ها هیچ اطلاعاتی درمورد نقش دستوری اسم ارائه نمی‌دهند.

در نظام حالت زبان فارسی نیز در گذار از دوره باستان به میانه و سپس نو، در چندین مرحله تحولاتی رخ داده‌است. در فارسی باستان «اسم در شمار مفرد، هفت حالت، در شمار مثنی چهار حالت و در جمع شش حالت را نشان داده‌است» (چنگیزی، ۱۳۹۷: ۴۸). در فارسی میانه، ضمن حذف شمار مثنی، تمایزهای حالت در مفرد و جمع نیز عموماً ختی شده‌است. به بیان دقیق‌تر، در اوایل این دوره (مثلاً در کتبیه‌های اوایل ساسانی) نمونه‌هایی از یک نظام حالت دواعضوی (حالت صریح/مستقیم در مقابل حالت غیرصریح/غیرمستقیم) دیده می‌شود و در متون متأخر (اواخر ساسانی و اوایل دوره اسلامی) این تمایز فقط در ضمیر اول شخص مفرد دیده می‌شود (نک. رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۶-۱۵۷). ازسوی دیگر، از همان دوره میانه شاهد آغاز شکل‌گیری یک نشانه جدید برای حالت مفعولی هستیم که در دوره نو به تدریج تثبیت می‌شود: کاربرد *rād/rāy* و «را» برای مفعول صریح (دبیر مقدم، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۱۸). کسره اضافه نیز در بعضی پژوهش‌های زبان فارسی (از جمله سمیعیان، ۱۹۹۴؛ لارسن و یاماکیدو، ۲۰۰۵؛ استیلو، ۲۰۰۹) «نشانه حالت» یا «شبیه نشانه‌های حالت» درنظر گرفته شده‌است.

۵. تبیین سیر تحولات

۱-۵. حذف، شکل‌گیری یا تقویت ابزار

در بحث ابزارهای تمایزگذاری فاعل و مفعول در زبان عربی، مهم‌ترین اتفاقی که در طول تاریخ این زبان رخ داده‌است، حذف کامل ابزار حالت‌نمایی است. در داده‌های نگارنده از عربی خوزستان و لبنان (پیکره ۹۰۰ جمله‌ای) هیچ نمونه‌ای از ظهور نشانه‌های حالت مشاهده نشد. از سوی دیگر، سایر گزارش‌ها نیز حاکی از حذف این نشانه‌ها در سایر گونه‌های امروزی است. برای مثال، واتسون (۲۰۰۲) در پژوهش خود درباره عربی صنعت و قاهره اشاره کرده است که پایانه‌های حالت «همگی در گویش‌های امروزی عربی ناپدید شده‌اند» (ص ۴). هاسل-

باخ (۲۰۱۳) نیز در پژوهشی تطبیقی در باب زبان‌های خانواده سامی ادعا کرده که «هیچ زبان سامی محاوره‌ای امروزی حالت تصریفی را حفظ نکرده است» (ص ۳۳۲). در عین حال، شواهدی در دست نیست که نشان دهد این اتفاق چگونه و احتمالاً طی چه مراحلی به وقوع پیوسته است. بهیان دیگر، از آنجایی که گونه‌های محلی در قرون گذشته به نگارش در نیامده‌اند، مسیر گذار زبان از گونه عربی قدیم به گونه‌های امروزی اش ثبت نشده‌است. گروبر میلر (۱۹۹۰) متونی مسیحی به زبان عربی فلسطینی از قرن ۲ تا ۴ هجری را معرفی کرده که حذف نشانه‌های حالت در بعضی نمونه‌ها و بی‌قاعده‌گی در کاربرد آن‌ها در بعضی نمونه‌های دیگر را نشان می‌دهد. وی از مباحث خود نتیجه‌گیری کرده که نشانه حالت مفعولی احتمالاً در مرحله‌ای متأخرتر از دیگر نشانه‌ها ناپدید شده‌است. با این حال قاعده‌تاً نتایج او را نمی‌توان به گونه‌های محلی دیگر تعیین داد و در واقع نمی‌توان تعیین کرد که از چه قرونی نظام حالت در گونه‌های محلی کنار گذاشته شده‌است.

مشابه همین اتفاق در گذار زبان فارسی از دوره باستان به میانه رخ داده‌است و وقوع کاملِ فرایند یعنی ناپدید شدن تمایزهای حالت (حذف کامل ابزارهای حالت‌نمایی) تا انتهای دوره میانه به طول انجامیده‌است. برخلاف زبان عربی، اطلاعات بیشتری از مسیر وقوع این تحول در فارسی در دست است: ابتدا هفت حالت فارسی باستان به دو حالت در اوایل دوره میانه تقیل یافته، سپس تمایز در اسم‌ها از بین رفته و صرفاً در ضمیر اول شخص مفرد باقی مانده، و نهایتاً در این ضمیر هم از بین رفته است. از سوی دیگر، برخلاف زبان عربی که هیچ نشانه جدیدی را برای حالت‌نمایی شکل نداده، زبان فارسی یک یا دو نشانه جدید ایجاد کرده و در واقع به احیای نظام حالت‌نمایی خودش در گستره‌ای محدودتر دست زده‌است. می‌دانیم که شکل‌گیری نشانه حالت در زبان، فرایندی بسیار طولانی و زمان‌بر است و نشانه‌های جدید تا حد زیادی در واکنش به خلاً ابزار تمایزگذاری فاعل و مفعول به وجود می‌آیند. بر این اساس، این فرضیه قابل طرح است که شاید حذف کامل ابزار حالت‌نمایی در عربی‌های محلی، پدیده‌ای نسبتاً متأخر باشد (یعنی در چند قرن اخیر رخ داده‌باشد) و نظام‌های دستور زبان گونه‌های محلی هنوز فرصت نکرده‌اند که حالت‌نمایی را احیا کنند و نشانه‌های جدیدی را شکل دهند. در عین‌حال، در غیاب متن مکتوب از گونه‌های محلی در قرون اخیر (و اساساً در کل دوره تکوین‌شان) عملاً راهی برای اثبات یا رد این فرضیه وجود ندارد.

ازسوی دیگر، تحول در آرایش واژگانی عربی و پیامد آن یعنی تقویت ابزار مطابقه می‌تواند بحث فوق را تحت تأثیر قرار دهد. در عربی قدیم، نظام مطابقه فعل در زمان گذشته ۱۳ صورت و در زمان حال ۱۱ صورت داشت. به استناد جدول(۱)، با حذف صورت‌های مثنی در عربی خوزستان، مطابقه فعل به ۹ صورت در هریک از زمان‌های گذشته و حال تقلیل یافته‌است. همچنین به استناد جدول(۲)، با حذف مثنی و خشی‌شدن تمایز جنس در صورت‌های جمع در عربی لبنان، تعداد صورت‌های مطابقه به ۷ صورت در هریک از زمان‌ها تقلیل یافته‌است. در نگاه اول، این آمارها به معنای کوچک‌تر شدن نظام مطابقه در گونه‌های امروزی است. با این حال، نکته مهمی که باید درنظر گرفت، این است که در عربی قدیم، اغلب نشانه‌های مطابقه (ضمایر متصل فاعلی) در آرایش فعل آغازین (آرایش فعل-فاعل-مفعول) ظاهر نمی‌شوند. حذف این آرایش در گونه‌های امروزی و غلبۀ کامل آرایش فعل‌میانی (آرایش فعل-فعل-مفعول) به معنای حضور اجباری نشانه‌های مطابقه در تمام جمله‌هast و این وضعیت را می‌توان تقویت ابزار مطابقه نامید. زمان وقوع این تحولات در تاریخ زبان عربی نیز مشخص نیست و در بخش(۴-۱) پیشنهادی برای بررسی سیر این تحولات در پژوهش‌های آینده مطرح شد.

یکی از پیامدهای بحث تقویت مطابقه، این است که ممکن است تقویت این ابزار، منجر به پر شدن خلاً حاصل از ناپدید شدن ابزار حالت‌نمایی شده‌باشد و درنتیجه، دیگر نیاز دستورزیان به احیای حالت‌نمایی مرتفع شده‌باشد. این نحوه تبیین مسئله می‌تواند فرضیه فوق-الذکر درخصوص متأخر‌بودن حذف حالت‌نمایی در گونه‌های محلی عربی را تحت الشاعر قرار دهد و آن را تضعیف کند. به بیان ساده‌تر، اصولاً این احتمال نیز وجود دارد که قرن‌ها از نابودی کامل حالت‌نمایی در سیر تبدیل عربی قدیم به گونه‌های امروزی اش می‌گذرد، ولی با حذف آرایش «فعل-فاعل-مفعول» و نتیجتاً تقویت ابزار مطابقه، دیگر نیازی به احیای مجدد حالت‌نمایی وجود نداشته است.

در زبان فارسی -همچنان که در بخش‌های قبل تشریح شد- تحولی در آرایش واژگانی ارکان جمله صورت نگرفته است. ابزارهای مطابقه آن نیز در گذار از باستان به میانه و همچنین در طول دوره میانه حذف شده و شاهد شکل‌گیری مجدد آن‌ها در دوره میانه بوده‌ایم. با این حال، از اوایل دوره نو (متون قرن چهارم هجری) هیچ تحول گسترده‌ای در این ابزارها ایجاد

نشده و صرفاً بعضی صورت‌های نادر و کم‌کاربرد حذف شده‌اند (نک. ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ج ۲/۲۰۳-۲۰۴؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۳۱-۱۴۴) و یک صورتِ گفتاری و تا حدی نشاندار («ش» در سوم شخص مفرد زمان گذشته) در بعضی گونه‌ها شکل گرفته است (نک. جهانپناه تهرانی، ۱۳۸۰).

۲-۵. مقایسه وضعیت نهایی

از لحاظ نظری معمولاً در زبان‌های دارای ابزارهای مطابقه و حالت، ارکان جمله آزادی بیشتری برای جابجایی دارند و انعطاف بیشتری در آرایش آن‌ها دیده می‌شود. بهیان فنی‌تر، در چنین زبان‌هایی تشکیل آرایش نشاندار با سهولت بیشتر و درواقع با بسامد بالاتری انجام می‌شود. در یک نگاه کلی، در دو گونه عربی خوزستان و لبنان، عمدت‌ترین ابزار برای تمایزگذاری فاعل و مفعول، نظام مطابقه است. ازسوی دیگر، مطابق انتظار، جملاتی چون (۷. الف-ب) دستوری‌اند، ولی تعیین میزان بسامد و قوع آن‌ها نیازمند پژوهش آماری و پیکره‌ای است (به‌طور بالقوه، زبان‌ها برای اهداف گفتمانی خود، از ابزارهای قلب نحوی^۱، تغییر الگوی آهنگ، ساخت‌های نشاندار مانند مجھول‌سازی و اسنادی‌سازی^۲ و... استفاده می‌کنند). در مقابل، در فارسی امروز، دو ابزار برای تحقق تمایزگذاری فاعل و مفعول جمله فعل است: مطابقه و حالت‌نمایی. مطابقه فاعل همواره اجباری است و مطابقه مفعول در بعضی افعال به صورت اختیاری ظاهر می‌شود. همچنین ابزار حالت‌نمایی در فارسی امروز (نشانه «را») برای مفعول‌های معرفه یا دارای مصدق مشخص^۳ اجباری است، ولی مفعول‌های دارای مصدق عام^۴ (اسم جنس در اصطلاح دستورهای زبان فارسی) نشانه حالت مفعولی را نمی‌پذیرند. ازسوی دیگر، میزان استفاده زبان فارسی از ساخت‌های نشاندار دارای جابجایی ارکان جمله را نیز می‌توان در پژوهش‌های آتی با زبان عربی مقایسه کرد و به نتایجی درخصوص میزان اتكای این دو زبان بر آرایش واژگانی ثابت برای تمایزگذاری فاعل و مفعول دست یافت.

1- scrambling

2- clefting

3- specific

4- generic

۶. نتیجه‌گیری

پیگیری سیر تحول زبان عربی از عربی قدیم به گونه‌های خوزستان و لبنان نشان می‌دهد که این زبان، ابزار حالت‌نمایی را از دست داده و ابزار مطابقه را گسترش داده است. همچنین با تثبیت‌یکی از دو آرایش عربی قدیم در گونه‌های امروزی‌اش، میزان اتكای زبان بر ابزار آرایش واژگانی بیشتر شده است. در مقابل، زبان فارسی در طول تاریخ خود، ابزارهای حالت‌نمایی و مطابقه را از دست داده و مجدداً هردو را بازسازی کرده است. آرایش واژگانی ارکان اصلی جمله نیز در تاریخ زبان فارسی اصولاً تغییری نکرده است. ازسوی دیگر، درزمینه ابزارهای تمایزگذاری، نگارنده هیچ‌گونه شواهدی برای تأثیرگذاری عربی بر فارسی یا بالعکس در طول تاریخ آن‌ها مشاهده نکرده است و به‌نظر می‌رسد تحولات مذکور در زبان عربی و فارسی همگی درون‌زبانی بوده‌اند یا لاقل تحت تأثیر همدیگر نبوده‌اند. مشابهت زیاد تحولات در عربی خوزستان و لبنان (با وجود فاصله جغرافیایی) نشان‌دهنده آن است که این تحولات در گستره وسیعی از جوامع عربی رخ داده و احتمالاً تحت تأثیر زبان‌های مجاور نبوده است.

کتاب‌نامه

۱. ابن عقیل، بهاءالدین عبدالله (۱۴۰۰ق). *شرح ابن عقیل علی الْفَیہ*. الطبعه العشرون. القاهره: دارالتراث.
۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
۳. احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. تهران: قطره.
۴. برونر، کریستوفر ج. (۱۳۷۶). *نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی*، ترجمه سعید عربیان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۵. بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۳). «تیبین دستوری نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۱۱، ۱-۱۸.
۶. ترجانی‌زاده، احمد (۱۳۴۸). *شرح معلمات سبع*. تبریز: چاپخانه شفق.
۷. جهان‌پناه تهرانی، سیمین دخت (۱۳۸۰). «ضمیر متصل -ش و داشتن، دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران». *مجلة زبان‌شناسی*، ۳۱، ۱۹-۴۲.
۸. چنگیزی، احسان (۱۳۹۷). *دستور زبان فارسی باستان*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

۹. دبیر مقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*. تهران: سمت.
۱۰. ———— (۱۳۸۴). «پیرامون را در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شنختی فارسی (مجموعه مقالات)*, ۱۴۸-۸۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. راسخ مهند، محمد (۱۳۹۶). «آیا زبان فارسی در حال تغییر رده است؟». در: محمدرضا رضوی و مرضیه صناعتی (ویراستاران)، *جشن‌نامه دکتر محمد دبیر مقدم: مجموعه مقالات زبان‌شنختی*, ۱۴۷-۱۶۵. تهران: کتاب بهار.
۱۲. ———— (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*, ۳، ۷۵-۸۵.
۱۳. ———— (۱۳۸۵). «شیوه نشان دادن فاعل و مفعول در زبان فارسی». *مجله زبان‌شناسی*, ۱، ۸۵-۹۶.
۱۴. رضایی، والی و فاطمه بهرامی (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۵. رضائی، حدائق (۱۳۹۰). «جایگاه هسته در زبان فارسی: تأملی از دیدگاه رده‌شناسی در زمانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*, ۵، ۳۵-۴۶.
۱۶. رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. الشرتونی، رشید (۱۳۸۷). *مبادی العربیہ فی الصرف و النحو*, چاپ پنجم. قم: دارالعلم.
۱۸. شریفی، شهلا (۱۳۸۷). «آرای هاوکینز در حوزه رده‌شناسی آرایش واژه‌ها و بررسی انطباق یا عدم انطباق این آرا بر آرایش واژه‌ها در زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*, ۷، ۷۸-۹۶.
۱۹. شکرانی، رضا (۱۳۷۴). «پژوهشی پیرامون پدیده اعراب در مقایسه با مقوله‌های نقش و وجه دستور زبان فارسی». *مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان*, ۷، ۴۹-۶۵.
۲۰. فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۱). *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*. تهران: سروش.
۲۱. ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*, ترجمه مهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.

۲۲. متقی زاده، عیسی، حیات عامری و طاهره خان‌آبادی (۱۳۹۷). «بررسی مقابله‌ای نظام وجه امری در زبان فارسی و عربی». *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*, ۵، ۱۱۹-۱۴۵.
۲۳. محمدبیگی، شاهرخ و مهدی محمدبیگی (۱۳۹۵). «مقایسه لهجه صنعت با عربی فصیح». *فصلنامه هنر زبان*, شن ۱، ۱۹-۵.
۲۴. مفیدی، روح الله (۱۳۹۸). «رده‌شناسی نظام حالت اسم در زبان عربی». *علم زبان*, ۱۰، ۷-۴۱.
۲۵. ———— (۱۳۹۵). «شکل‌گیری ساختواژه نمود و وجه در فارسی نو». *دستور*, ۱۲، ۶۸-۳.
۲۶. ———— (۱۳۸۶). «تحول نظام واژه‌بستی در فارسی میانه و نو». *دستور*, ۳، ۱۳۳-۱۵۲.
۲۷. منشی‌زاده مجتبی و محمدامین ناصح (۱۳۸۶). «نگاهی رده‌شناختی به نحو زبان فارسی میانه پهلوی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*, ۲۲، ۲۵۷-۲۳۵.
۲۸. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فردوس.
۲۹. نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «چگونگی شناسایی موارد دستوری شدگی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*, ۲، ۱۴۹-۱۶۵.
30. Ahmad, Amer (2016). *Case in Standard Arabic: A dependent case approach*. PhD dissertation, York University, Toronto.
31. Al-Balushi, Rashid (2015). “The accusative case suffixes in Standard Arabic: Where from?”. *The International Journal of Arabic Linguistics (IJAL)*, 1(1), 28-66.
32. ———— (2013). “Verbal and nominal case suffixes in Standard Arabic: A unified account”. *Brill’s Annual of Afroasiatic Languages and Linguistics*, 5, 35-82.
33. ———— (2011). *Case in Standard Arabic: The untraveled paths*. PhD dissertation, University of Toronto, Toronto.
34. Aoun, Joseph E., Elabbas Benmamoun, and Lina Choueiri (2010). *The syntax of Arabic*. Cambridge: Cambridge University Press.
35. Bahloul, Maher (2008). *Structure and function of the Arabic verb*. London/New York: Routledge.
36. Benmamoun, Elabbas (2000). *The feature structure of functional categories: A comparative study of Arabic dialects*. Oxford: Oxford University Press.

37. Blake, Barry J. (2004). *Case*, 2nd ed. Cambridge: Cambridge University Press.
38. Brunner, Christopher J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
39. Brustad, Kristen E. (2000). *The syntax of Spoken Arabic: A comparative study of Moroccan, Egyptian, Syrian, and Kuwaiti dialects*. Washington, DC: Georgetown University Press.
40. Btoosh, Mousa A. (2017). “Case and word order alternation in Standard Arabic: An optimality theoretic account”. *SKASE Journal of Theoretical Linguistics*, 14, 24-47.
41. Cowell, Mark W. (1964). *A reference grammar of Syrian Arabic (based on the dialect of Damascus)*. Washington: Georgetown University Press.
42. Dryer, Matthew S. (2013). “Order of subject, object and verb”. In: Dryer, Matthew S. and Martin Haspelmath (eds.), *The world atlas of language structures online*. Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (<http://wals.info/chapter/81>, accessed 20 January 2021).
43. ----- (2007). “Word order”. In: Shopen, Timothy (ed.), *Language typology and syntactic description, Vol. I: Clause structure*, 2nd ed, 61-131. Cambridge: Cambridge University Press.
44. Faghiri, Pegah and Pollet Samvelian (2014). “Constituent ordering in Persian and the weight factor”. In: Piñón, Christopher (ed.), *Empirical issues in syntax and semantics 10*, CNRS, 215-232.
45. Fassi Fehri, Abdelkader (2012). *Key features and parameters in Arabic grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
46. ----- (1993). *Issues in the structure of Arabic clauses and words*. Dordrecht: Kluwer Academic.
47. Fuß, Eric (2005). *The rise of agreement: A formal approach to the syntax and grammaticalization of verbal inflection*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
48. Gruber-Miller, Ann M. (1990). “Loss of nominal case endings in the Modern Arabic dialects: Evidence from Southern Palestinian Christian Middle Arabic texts”. In: Mushira Eid (ed.), *Perspectives on Arabic linguistics I: Papers from the first annual symposium on Arabic linguistics*, 235-253. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
49. Haig, Geoffrey (2019). “Grammaticalization and inflectionalization in Iranian”. In: Narrog, Heiko and Bernd Heine (eds), *Grammaticalization from a typological perspective*, 57-78. Oxford: Oxford University Press.
50. Hallberg, Andreas (2016). *Case Endings in Spoken Standard Arabic*. PhD dissertation, Lund University, Faculties of Humanities and Theology.

51. Hasselbach, Rebecca (2013). *Case in Semitic: Roles, relations, and reconstruction*. Oxford: Oxford University Press.
52. Josephson, Judith (2013). “The fate of the subjunctive in late Middle Persian”. In: Josephson, Folke and Ingmar Söhrman (eds.), *Diachronic and typological perspectives on verbs*, 57-77. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
53. Karimi, Simin (2005). *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
54. Kent, Roland G. (1953). *Old Persian: Grammar, texts, lexicon*, 2nd ed. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
55. Larson, Richard and Hiroko Yamakido (2005). “Ezafe and the deep position of nominal modifiers”. *Paper presented at the Barcelona workshop on adjectives and adverbs*. Universitat Pompeu Fabra, Barcelona.
56. Lazard, Gilbert (1963). *La Langue des plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Klincksieck.
57. Maggi, Mauro and Paola Orsatti (2018). “From Old to New Persian”. In: Sedighi, Anousha and Pouneh Shabani-Jadidi (eds.), *The Oxford handbook of Persian linguistics*, 7-51. Oxford: Oxford University Press.
58. Marmorstein, Michal (2016). *Tense and text in Classical Arabic: A discourse-oriented study of the Classical Arabic tense system*. Leiden/Boston: Brill.
59. Moinzadeh, Ahmad (2001). *An antisymmetric, minimalist approach to Persian phrase structure*. PhD dissertation, University of Ottawa, Canada.
60. Noda, K. (1980). “Ergativity in Middle Persian”. 1-18. University of Nagoya, Typescript.
61. Roberts, Taylor (2001). “Deriving second position”. *Canadian Journal of Linguistics*, 46 (1/2), 127-153.
62. Roy, Isabelle A. (2013). *Non-verbal predication: Copular sentences at the syntax-semantics interface*. Oxford: Oxford University Press.
63. Samiian, Vida (1994). “The Ezafe construction: Some implications for the theory of X-bar syntax”. In: Marashi, Medhi (ed.), *Persian studies in North America*, 17-41. Maryland: Iranbooks.
64. Shlonsky, Ur (1997). *Clause structure and word order in Hebrew and Arabic: An essay in comparative Semitic syntax*. New York/Oxford: Oxford University Press.
65. Skjærvø, Prods Oktor (2009). “Middle West Iranian”. In: Windfuhr, Gernot (ed.), *The Iranian languages*, 196-278. London/New York: Routledge.
66. Soltan, Usama (2006). “Standard Arabic subject-verb agreement asymmetry revisited in an Agree-based minimalist syntax”. In: Boeckx,

- Cedric (ed.), *Agreement Systems*, 239-265. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
67. Stilo, Donald (2009). "Case in Iranian: From reduction and loss to innovation and renewal". In: Malchukov, Andrej and Andrew Spencer (eds.), *The Oxford handbook of case*, 700-715. Oxford: Oxford University Press.
68. Tallerman, Maggie (2015). *Understanding Syntax*, 4th ed. London/New York: Routledge.
69. Velupillai, Viveka (2012). *An introduction to linguistic typology*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
70. Watson, Janet C. E. (2002). *The phonology and morphology of Arabic*. Oxford: Oxford University Press.
71. Wetzer, Harrie (1996). *The typology of adjectival predication*. Berlin/New York: Mouton de Gruyter.

The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach

Ruhollah Mofidi¹

Assistant Professor of Linguistics, Imam Khomeini International University of Qazvin, Qazvin, Iran

Received: 05/11/2021 Accepted: 12/03/2022

Abstract

In a diachronic perspective, the article investigates and compares the changes in Arabic and Persian word order, agreement, and case-marking, as the devices of differentiating subject and object. In fact, the main problem of this investigation was to discuss and follow the changes which have happened in the ways of distinguishing between the subject and object in the history of the two languages. In Arabic, the Classical variety has been compared to two of its today's varieties, and in Persian, the changes have been followed from the Old period to this day. Persian and Classical Arabic data have been extracted from written sources, and the fieldwork part of the investigation consists of gathering data from the Arabic of Khuzestan and Lebanon via interviews with six speakers (three from each variety) by means of questionnaire and picture-description. Data-analysis shows that Arabic has lost its cases and extended its agreement system, and now it relies more on word order. Persian, on the other hand, has lost its case and agreement devices, reconstructing both later, with no changes in word order at the clausal level. Furthermore, no evidence for influences of Arabic and Persian on each other in these fields was found in this investigation, and it seems that all these changes have been language-internal, or at least, the two languages did not have effects on each other with this regard.

Key Words: agreement, Arabic, case-marking, Persian, word order.

1- mofidi@hum.ikiu.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

سلسله مراتب رده‌شناختی و حذف مفعول در زبان فارسی

فائزه سلیمی (دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)
والی رضایی (دانشیار زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران) (نویسنده مسئول)
محمد عموزاده (استاد زبانشناسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران)

صص: ۱۵۷-۱۳۵

چکیده

از میان فرآیندهای کاهنده ظرفیت فعل می‌توان به حذف مفعول اشاره کرد که در آن فعل متعددی بدون بیان مفعول به صورت یک فعل تک ظرفیتی به کار می‌رود. با این حال درک مخاطب از معنای جمله و نیز مفهوم مفعول محدود کامل بوده و حذف مفعول در انتقال پیام خللی ایجاد نمی‌کند. ساخت حذف مفعول مورد نظر در پژوهش حاضر متفاوت از حذف به قرینه و حذف بافتی است و نمونه‌هایی را شامل می‌شود که مرجع مفعول جایی پیشتر در متن گفتاری یا نوشتاری ذکر نشده باشد و بافت زبانی و موقعیتی نیز سرنخ‌هایی برای تشخیص مرجع مفعول حذف شده به دست ندهد. هدف پژوهش رده‌شناختی بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محدود بر مبنای عمدۀ ترین سلسله مراتب رده‌شناختی است. به این منظور که از این طریق بتوان رفتار مفعول قابل حذف را در قیاس با مفعول سرnomون حاضر در جمله پیش‌بینی نمود. از این رو ۴۳۵ مورد حذف مفعول از منابع متعددی استخراج گشته و به لحاظ جانداری، ارجاعیت، معرفگی و نیز با توجه به سلسله مراتب جانداری گسترده مورد ارزیابی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که برخلاف مفعول حاضر در جمله، مفعول قابل حذف در پایین‌ترین جایگاه‌های سلسله مراتب مذکور قرار داشته و عموماً بی‌جان، نکره، غیرارجاعی و عام است.

کلید واژه‌ها: حذف مفعول، کاهش ظرفیت، رده‌شناختی، سلسله مراتب رده‌شناختی، تغییر

گذرایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

1. Salimi.f@fgn.ui.ac.ir 2. Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir
3. Amouzadeh@fgn.ui.ac.ir

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

ظرفیت به تعداد موضوع‌هایی اطلاق می‌گردد که فعل برای تکمیل معنا به آن‌ها نیاز دارد. به عنوان نمونه فعل یک ظرفیتی تنها به یک موضوع فاعل، و فعل دو ظرفیتی به دو موضوع نیاز دارد که یکی فاعل است و دیگری مفعول. در این میان برخی فرایندها ظرفیت فعل را کاهش، و برخی دیگر آن را افزایش می‌دهند. دیکسون و آیخن والد^۱ (۲۰۰۰: ۶) اصطلاح تغییر گذرايی را تغییر در ظرفیت فعل تلقی نموده که به صورت ظاهری و با تغییر در ساخت‌واژه فعل نشان‌دار می‌شود و شامل فرایندهای نظیر ساخت‌های مجهول، ضد مجهول و سبیل می‌گردد. کیتیلا^۲ (۲۰۰۲: ۱۹) نیز هر گونه تغییر در ساختار بند، از جمله معنایی و واژنحوی که با ارجاع به مؤلفه‌های گذرايی قابل توضیح باشد را تغییر گذرايی در نظر می‌گیرد. بر این اساس، تغییر در هر یک از مؤلفه‌های اصلی همچون کنش‌گری، تأثیرپذیری و فردیت مفعول منجر به تغییر گذرايی می‌گردد.

از میان فرایندهای کاهش ظرفیت، می‌توان حذف مفعول را نام برد که در خلال آن فعلی که ماهیتاً متعددی است و به دو موضوع فاعل و مفعول نیاز دارد، با حذف مفعول به فعل لازم تک ظرفیتی تبدیل می‌شود. حذف مفعول بافت مقید در بسیاری از زبان‌ها امکان رخداد دارد. در این صورت، مرجع مفعول محدود یا پیشتر در متن گفتاری یا نوشتاری ذکر شده و یا به کمک اطلاعات بافتی قابل تشخیص است. در مقابل، در حذف مفعول بافت آزاد، که موضوع مورد بررسی در این پژوهش است، بافت زبانی و موقعیتی در تشخیص و بازیابی مرجع مفعول محدود برای شنونده سرنخی به دست نخواهد داد؛ با این حال درک شنونده از محتوای کلام کامل خواهد بود. به عنوان نمونه، برای درک جمله‌ای نظری «او دارد می‌خورد» لزومی به پس بردن به آنچه خورد می‌شود وجود ندارد. در واقع، انتظاری مبنی بر قابل تشخیص بودن مرجع مفعول محدود وجود ندارد و عمل خوردن متضمن این است که چیزی خورد می‌شود و شنونده می‌داند که چیزی خورده شده، اما تشخیص اینکه مفعول محدود چه نوع ماده خوراکی‌ای بوده مدعی نیست (نس^۳: ۱۲۴-۱۲۵). مثال‌های زیر از زبان فارسی موضوع را روشن‌تر می‌سازند:

1- Dixon & Aikhenvald

2- Kittila

3- Næss

۱- از صبح تا شب می‌شورم و می‌سامم. (ظرف/لباس)

۲- ماشینت صدی چند می‌سوزونه؟ (بنزین)

۳- بیست و چهار ساعته داره می‌خوره. (غذا)

۴- ما میگیم زدیم، شما هم بگین زده. (حریف)

۵- کم بلمبون و بریز تو اون شکم وامونده. (غذا)

عوامل متعددی بر حذف مفعول تأثیرگذارند و نگارندگان پژوهش حاضر کوشیده‌اند از آن میان به بررسی ماهیت مرجع مفعول محدودف بر مبنای عمدۀ ترین سلسله مراتب رده‌شناختی شامل سلسله مراتب جانداری، ارجاعیت، معرفگی و جانداری گسترده پرداخته و نشان دهنده در مقایسه با ویژگی‌هایی که زبان فارسی برای مفعول حاضر در جمله برمی‌شمرد، مفعول محدودف چه تفاوت‌هایی دارد که آن را قابل حذف نموده است. در این پژوهش، فارغ از دیدگاه‌های متفاوت و موارد استثنایی که وجود دارد، مفعول مستقیمی که در جمله توسط تکواز «را» حالت‌نشانی می‌شود مفعول سرنمونی در نظر خواهیم گرفت و تفاوت ویژگی‌های مفعول قابل حذف را در قیاس با آن به بحث خواهیم گذاشت. با توجه به این‌که در زبان فارسی گرایش‌های مشخصی برای تعیین ویژگی‌های مفعول مستقیم در جمله وجود دارد، به نظر می‌رسد که مرجع مفعول محدودف دارای ویژگی‌هایی متفاوت باشد که آن را قابل حذف ساخته است. از این‌رو، با توجه به این‌که گرایش‌های غالب زبان‌ها را می‌توان به کمک سلسله مراتب رده‌شناختی نشان داد، در بررسی موضوع مورد بحث، سلسله مراتبی که به تعیین ویژگی‌های مفعول مستقیم کمک می‌کنند را در ارتباط با مرجع مفعول محدودف نیز به کار خواهیم بست و با مقایسه آن با مشخصه‌های مفعول سرنمونی به دنبال تعیین ویژگی‌هایی خواهیم بود که مفعول را قابل حذف خواهند ساخت.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به این که موضوع محوری در پژوهش حاضر بررسی ساخت حذف مفعول می‌باشد، لازم است که گرایش غالب زبان فارسی در ارتباط با ویژگی‌های مفعول مستقیم حاضر در جمله مشخص گردد که با توجه به آن بتوان ویژگی‌های مفعولی که قابلیت حذف می‌یابد را پیش‌بینی نمود. هوشمند (۱۳۹۳: ۱۵۲) با استناد به پژوهش هاپر و تامپسون (۱۹۸۰)

که رویکردن پیوستاری در تعریف گذرايی اتخاذ کرده و آن را به کمک مؤلفه‌های دهگانه‌ای ارائه می‌دهند، به بررسی ساخت متعدد اعلاه در زبان فارسی پرداخته و چنین بیان می‌دارد که در این زبان، نشانه «را» به عنوان نشانه مفعولی و هم‌بسته تعدی در نظر گرفته می‌شود. هوشمند در پژوهش خود نشان می‌دهد که قواعد دستوری در مطالعاتی که بر پایه نمونه اعلاه انجام می‌گیرند استثنان‌پذیر نیستند و زبان‌ها گونه‌گونی در تعدی معنایی را به طور یکسان به تعدی صوری مرتبط نمی‌دانند. با این حال، به باور او در صورتی که مفعول فردیت بالایی داشته باشد، احتمال کاربرد تکواز «را» در همراهی با آن بیشتر می‌شود. دبیر مقدم (۱۹۹۲) و کریمی (۲۰۰۳) معتقدند نشانه مفعول مستقیم مشخص و معرفه حضور «را» در همراهی با آن است. در ارتباط با حالت نشانی مفعول نیز زبان‌شناسانی نظیر (آیزن^۱، کی^۲ ۲۰۰۸ و پاول^۳ ۲۰۰۸) خاطر نشان می‌سازند که در زبان‌های دنیا مفعول بی‌نشان در مرتب پایین جانداری و معرفگی قرار دارد و نشانه حالت نمی‌پذیرد، اما مفعول‌هایی که در مرتب بالاتری از جانداری و معرفگی قرار داشته باشند، نشانه حالت دریافت می‌کنند. با این حال، کامری^۴ (۱۹۸۹: ۱۳۲-۱۳۳) در ارتباط با حالت‌نشانی مفعول بر اساس معرفگی و جانداری، با ارائه مثال (۶) از زبان فارسی نشان می‌دهد که در این زبان، رمزگذاری آشکار مفعول می‌تواند تنها بر اساس معرفه بودن آن و فارغ از توجه به ویژگی جانداری صورت پذیرد.

۶. الف) حسن کتاب را دید.

ب) حسن یک کتاب دید.

ویسن‌ریدر^۵ (۱۹۹۵) نیز چنین بیان می‌دارد که هر چه هویت مرجع در گفتمان محوری‌تر و برجسته‌تر باشد، ارجاع به آن و تمایل به حفظ هویتش بیشتر است. او این مرکزیت را به گروه‌های اسمی جاندار، معرفه و مبتدایی نسبت می‌دهد. کمر^۶ (۱۹۹۳: ۱۹۱) نیز معتقد است رویدادی که دارای دو شرکت کننده سرنمونی است به صورت رویدادی فعلی تعریف می‌شود که در آن شرکت کننده انسان (کنش‌گر) به طور ارادی بر یک عنصر معرفه و بی‌جان

1- Aissen

2- Key

3- Paul

4- Comrie

5- Weissenrieder

6- Kemmer

(کنش‌پذیر) که مستقیم و به صورت کامل تحت تأثیر رویداد قرار گرفته عملی را انجام می‌دهد.

در ارتباط با مفاهیم مربوط به معرفگی نیز که بحثی مرتبط به پژوهش حاضر است، انک^۱ (۱۹۹۱: ۱۰) اذعان می‌دارد که اسمی خاص، گروه‌های اسمی به همراه صفات اشاره و حرف تعریف معرفه و نیز تمامی ضمایر، معرفه‌اند و در مقابل، در زبان انگلیسی گروه‌های اسمی دارای سورهای all و every و اسم‌هایی که در همراهی با عناصری نظیر some و piece معادل این کلمات در سایر زبان‌ها نکره تلقی می‌گردند. به اعتقاد بلورو^۲ (۲۰۰۷: ۸۰) نیز از آنجا که اسم‌های معرفه به‌طور ذاتی مشخص هستند، مشخص و نامشخص بودن تنها برای تمایز اسمی نکره معنا می‌یابد.

پیرامون ارتباط مطالب عنوان شده با سلسله مراتب رده‌شناختی ذکر این نکته لازم است که گاهی مجموعه‌ای از جهانی‌های تلویحی با هم تشکیل یک زنجیره می‌دهند. بنابراین، سلسله مراتب مختلف را می‌توان به عنوان تعیین‌های رده‌شناختی برای ایجاد جهانی‌های تلویحی تلقی نمود (کرافت^۳، ۲۰۰۳: ۱۲۸). برخی از سلسله مراتب مؤثر در ساخت‌های دستوری عبارتند از شخص، جانداری و معرفگی که معمولاً با هم در تعامل هستند و همین ارتباط متقابل موجب پیشینی‌پذیری‌های رده‌شناختی می‌شود.

اگرچه بسیاری از زبان‌شناسان غیر ایرانی نظیر (گلدبرگ^۴؛ ۲۰۰۱؛ ولاسکو و مونوز^۵؛ ۲۰۰۲؛ لوراگی^۶؛ ۲۰۰۴؛ تسیمبلی و پاپادوپولو^۷؛ ۲۰۰۵؛ زیزیک^۸؛ ۲۰۰۶؛ نس^۹؛ ۲۰۰۷؛ لیو^{۱۰}؛ ۲۰۰۸؛ گراف، تیک استون، لیون و توماسلو^{۱۱}؛ ۲۰۱۵؛ سنامو^{۱۲}؛ ۲۰۱۷؛ گلاس^{۱۳}؛ ۲۰۲۰) ساخت حذف مفعول را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند، در زبان فارسی حذف مفعول بافت آزاد آن‌گونه که مورد توجه پژوهش حاضر است تا به حال به شکلی مستقل مورد مطالعه قرار

1- Enç

2- Belloro

3- Croft

4- Goldberg

5- Velasco and Munoz

6- Luraghi

7- Tsimpli and Papadopoulou

8- Zyzik

9- Liu

10- Graf, Theakstone, Lieven and Tomasello

11- Cennamo

12- Glass

نگرفته است. در مطالعات صورت گرفته نیز یا حذف به قرینه مورد ارزیابی بوده (راسخ‌مهند ۱۳۹۶) و یا پیرامون حذف مفعول به عنوان موضوعی فرعی در پژوهش‌های مربوط به گذرایی (هوشمند ۱۳۹۳) یا تناوب مفعولی (قیاسوند ۱۳۹۸) به صورت پراکنده و غیرمنسجم بررسی‌هایی صورت گرفته است. لذا در این زیربخش به بررسی مطالعات خارجی صورت گرفته پیرامون حذف مفعول که به پژوهش حاضر مرتبط می‌باشد خواهیم پرداخت.

از میان مطالعات انجام شده، نس (۱۳۴: ۲۰۰۷) حذف مفعول نکره را پدیدهای مرتبط به الگوهای گذرایی سرنمونی دانسته و معتقد است فاصله گرفتن از معیارهای گذرایی سرنمونی باعث تقلیل میزان گذرایی معنایی گشته و حذف مفعول نکره نیز پیامد آن خواهد بود. او معتقد است هر چه عناصر کاهنده‌ی میزان گذرایی بیشتری به بند افزوده شود، امکان رخداد حذف مفعول بیشتر می‌شود. وی همچنین اذعان می‌دارد که این پدیده با دیگر سازوکارهای تعدی‌زدایی در زبان در تعامل می‌باشد. زبانی که فاقد ابزار صرفی تعدی‌زدایی باشد یا ابزار صرفی تعدی‌زدایی کمی داشته باشد، نسبت به زبانی که دارای گستره‌ی وسیع‌تری از ابزارهای بیانگر تغییرات گذرایی است، به میزان بیشتری از حذف مفعول بهره می‌گیرد.

سنامو (۲۰۱۷) در پژوهشی پیرامون حذف مفعول و ساختار معنایی محمول در زبان ایتالیایی از منظر قیاس، به این نتیجه رسیده است که تنوع مفعول‌های قابل حذف در این زبان می‌تواند بازگو کننده قالب ساختار رویدادی فعل (نظیر درجه کم تخصیص نمودی افعال) و عناصر معنایی واژگانی شده در افعال (همچون نوع اثر رمزگذاری شده) باشد، آن هم در تعامل با مفاهیم ساختار غیر رویدادی همچون جانداری، معرفگی و ارجاعی بودن. وی همچنین از راه قیاس بین زبانی دریافت‌های نمونه‌های محدود نکره در زبان ایتالیایی، بر اساس سه پارامتر تعاملی جانداری، نمود و ژانر، به نمونه‌های موجود در زبان انگلیسی شباهت دارند. بر این اساس که در هر دو زبان، مفعول محدود نکره، عموماً دارای مشخصه [–جاندار] می‌باشد، و به همراه افعال لحظه‌ای و پایا که فاعل آنها به لحاظ معنایی اثرگذار می‌باشد، به کار نمی‌روند. در مقابل، نمونه‌های حذف مفعول معرفه، با توجه به پارامترهای جانداری، تخصیص، نمود و ویژگی‌های معنایی خاصِ فاعل، درجات بالایی از ویژگی‌های زبان ویژه را نشان می‌دهند.

در پژوهشی دیگر، گلاس (۲۰۲۰) در بررسی حذف مفعول در زبان انگلیسی، سه مؤلفه‌ی گزینش، بسامد و روآل را در ارتباط با افعال گوناگون، از پایگاه دادگان ریدیت^۱ استخراج کرده است. او در ارتباط با مؤلفه‌ی گزینش معتقد است که حذف مفعول معمولاً با افعالی رخ می‌دهد که اطلاعات آماری بیشتری در مورد مفعول خود ارائه می‌دهند. به عنوان نمونه، فعل eat چنین اطلاعی را منتقل می‌کند که مفعولش نوعی غذا است یا در واقع مفعولی را گزینش می‌کند که در بر دارنده‌ی مفهوم غذا باشد. در حالی که فعلی نظری joy توانایی گزینش کمتری دارد؛ چرا که می‌تواند مفعول‌های متنوعی از طبقات گوناگون دریافت کند. بر اساس مؤلفه‌ی بسامد، اعتقاد گلاس بر این است که میان جفت کمینه‌هایی نظری eat و devour، احتمال حذف مفعول در همراهی با فعلی که بسامد بالاتری دارد بیشتر خواهد بود. او در ارتباط با مؤلفه سوم نیز معتقد است که روآل، مجموعه‌ای از فعالیت‌هاست که در یک اجتماع خاص شناخته شده و مرسوم است. در این زمینه، فعل eat در میان انگلیسی زبانان و در آن فرهنگ خاص، یک روآل مشخص محسوب می‌شود. حذف مفعول در همراهی با این فعل بیشتر امکان رخداد دارد و مفعول محفوظ، مفاهیم غذا و وعده‌های غذایی را در بر می‌گیرد (گلاس، ۲۰۲۰: ۴۹).

۳. مبانی نظری

رده‌شناسی زبان به مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌های ساختاری بین زبانی می‌پردازد تا طبقه‌بندی قابل قبولی از مقولات زبانی در زبان‌ها به دست دهد. این رشته با تحقیقات زبان‌شناسان تاریخی قرن نوزدهم همچون شلگل^۲، شلایخر^۳ و هومبولت^۴ آغاز شد و در قرن بیستم با مطالعات گستردۀ گرینبرگ ادامه پیدا کرد و اکنون به یکی از رویکردهای مهم در زبان‌شناسی تبدیل شده است. در رده‌شناسی نقشگرا به جای در نظر گرفتن دو موضوع تحلیلی کاملاً متمایز توصیف و تبیین، هر تحلیل دستوری بر اساس مقیاس پیوستاری از نظر میزان تعمیم بخشی مطرح می‌شود (کرافت، ۲۰۰۳: ۲۸۴). باور اصلی این نگرش آن است که یک نتیجه‌ی زبانی عمومی می‌تواند مسائل زبانی خاص‌تر و زیرمجموعه‌ای را تبیین نماید. اما همان

1- Reddit

2- Schlegel

3- Schleicher

4- Humboldt

تعمیم کلی را نیز می‌توان با تعمیم کلی تری تبیین نمود. گذر از یک سطح تبیینی به سطح بالاتر، هدفی است که در رده‌شناسی نقشگرا دنبال می‌شود (کرافت، ۲۰۰۳: ۲۸۴). اتخاذ رویکرد رده‌شناختی در مطالعه حاضر دارای این مزیت خواهد بود که بر خلاف سایر دیدگاه‌ها در وقوع ساخت‌های دستوری خاص تنها به نقش یک عامل منفرد قائل نیست، بلکه با توجه به بسامد وقوع، گرایش غالب زبان در موضوع مورد مطالعه را مدنظر قرار می‌دهد.

با توجه به آنچه پیرامون طبیعت مفعول حاضر در جملات زبان فارسی ذکر شد، اکنون روشن است که مفعول جاندار، مشخص و معرفه عنصری محوری در گفتمان و غیرقابل حذف است. بر این اساس، در پژوهش حاضر به بررسی این موضوع می‌پردازیم که در قیاس با چنین مفعولی، مفعول قابل حذف چه ویژگی‌هایی را دارد. به منظور بررسی این موضوع، در پژوهش حاضر نقش عمده‌ترین سلسله مراتب رده‌شناختی نظیر جانداری، ارجاعیت و معرفگی بر مرجع مفعول مذوف مورد ارزیابی قرار گرفته است. در ادامه توضیحاتی در ارتباط با سلسله مراتب بررسی شده ارائه می‌گردد.

الف) سلسله مراتب جانداری

رفتارهای نحوی نظیر حالت نمایی، نمایه‌سازی، ترتیب سازه‌ای و نیز تمایز شمار در مقولات اسم و ضمیر در زبان‌ها می‌تواند تابع سلسله مراتب جانداری باشد. در برخی زبان‌ها تعداد تمایزات شمار برای اسم و ضمیر، بسته به میزان جانداری مصدق آن متفاوت است. جانداری در مطابقه میان فعل و فاعل و حتی مطابقه فعل با دیگر موضوع‌های جاندار تأثیر دارد (کرافت، ۲۰۰۳: ۱۲۹). جانداری همچنین شیوه بازنمایی مفعول را در بسیاری زبان‌ها تعیین می‌کند (کرافت، ۲۰۰۳: ۱۳۱). سلسله مراتب جانداری را می‌توان بصورت زیر نمایش داد:

سلسله مراتب جانداری: جاندار > بی‌جان

ب) سلسله مراتب ارجاعیت

به بیان کرافت (۲۰۰۳: ۱۳۰) این سلسله مراتب نشان می‌دهد که ضمیر به لحاظ جایگاه از اسم پیشی می‌گیرد. شواهدی از زبان‌های مختلف نیز نشان می‌دهد که اسم‌های خاص جایگاه میانی این سلسله مراتب را به خود اختصاص می‌دهند.

سلسله مراتب ارجاعیت را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:

سلسله مراتب ارجاعیت: ضمیر > اسم

تعامل سلسله مراتب ارجاعیت و جانداری را می‌توان بر مبنای تقسیم‌بندی مقوله اسم به دو دسته اسم خاص و اسم عام، و کاربرد اسم خاص برای اطلاق به انسان و کاربرد اسم عام برای اطلاق به هر سه مصدق انسان، سایر جانداران و بی‌جان توضیح داد. از سوی دیگر، سلسله مراتب ارجاعیت، با سلسله مراتب معرفگی که در ادامه به آن پرداخته می‌شود نیز در تعامل است. به این صورت که ضمایر و اسم‌های خاص معرفه‌اند و عموماً گروه‌های اسمی دال بر انسان نسبت به اسم‌های دال بر سایر جانداران در گفتمان محوریت بیشتری دارند. بنابراین، معرفه بودن آنها نیز محتمل‌تر است. همین تعبیر در مورد گروه‌های اسمی دال بر جانداران نسبت به گروه‌های اسمی دال بر بی‌جان نیز صادق است (رضایی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۱۷۲).

ج) سلسله مراتب معرفگی

کرافت (۱۳۲: ۲۰۰۳) سلسله مراتب معرفگی را به سلسله مراتب جانداری و به شیوه رمزگذاری مفعول مرتبط می‌داند. او به طور مشخص، در ارتباط با تأثیر معرفگی در رمزگذاری مفعول در زبان فارسی چنین بیان می‌دارد که مفعول معرفه در این زبان توسط تکواز «را» حالت نشانی می‌شود. صورت ساده شده این سلسله مراتب را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

سلسله مراتب معرفگی: **معرفه**> نکره

د) سلسله مراتب جانداری گسترده

نظام اعطای نشانه حالت به مفعول مستقیم را می‌توان بر اساس سلسله مراتب جانداری گسترده تبیین کرد که کرافت (۱۳۰: ۲۰۰۳) آن را بصورت زیر ارائه می‌دهد:

سلسله مراتب جانداری گسترده: **ضمیر اول شخص و دوم شخص**> **ضمیر سوم شخص**> **اسم خاص**> **اسم عام دلالت کننده بر انسان**> **اسم عام دلالت کننده بر سایر جانداران**> **اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان**

کرافت چنین بیان می‌دارد که سلسله مراتب مذکور حاصل تلفیق سه سلسله مراتب شخص، ارجاعیت و جانداری است که همگی در تعامل با یکدیگر می‌باشند.

در ادامه پس از ارائه توضیحاتی پیامون روشن تحقیق، با توجه به گرایش‌های عام زبان فارسی برای بیان آشکار مفعول، که از طریق سلسله مراتب مذکور قابل دسترسی است، به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول مذکور محفوظ خواهیم پرداخت.

۴. روش پژوهش

در پژوهش حاضر که از نوع توصیفی-تحلیلی است، به منظور یافتن افعال متعددی که به مفعول مستقیم نیاز دارند و مفعول آن‌ها نیز با تکواز «را» حالت نشانی می‌شود، سه فرهنگ لغت معتبر و کامل زبان فارسی شامل لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و فرهنگ عمید بررسی گشته و (۱۰۱۸) فعل متعددی که در زبان فارسی امروز کاربرد دارند استخراج شده است. پس از گزینش افعال، به منظور بررسی این موضوع که کدام‌یک می‌توانند بدون حضور مفعول به کار روند، هر یک از افعال به دست آمده، در منابع متنوعی نظر رمان‌ها، فیلم‌ها، سریال‌ها، مجلات و روزنامه‌ها و مکالمات روزمره مورد جستجو قرار گرفته و در نهایت ۴۳۵ مورد ساخت حذف مفعول به دست آمده است. تنوع این منابع به منظور اطمینان از عدم تأثیر گونه زبانی خاصی بر رخداد پدیده مذکور بوده است. این نمونه‌ها به صورتی گزینش گشته‌اند که بافت زبانی و موقعیتی تأثیری بر درک مفعول محدود نباشد و حذف به قرینه صورت نگرفته باشد. معیارهایی که بر این اساس در نظر گرفته شده این است که مرجع مفعول جایی پیش‌تر در گفتمان ذکر نشده باشد، مخاطب قادر به درک مفهوم کلی جمله باشد و ساخت حذف مفعول بتواند آغازگر کلام باشد و به این ترتیب بافت موقعیت نیز سرخ‌هایی برای درک مفعول محدود به دست ندهد. در اینجا آغازگری کلام به این معنا است که بافت مشخصی در لحظه گفتگو ایجاد نشده باشد و بدون توجه به سرخ‌های بافتی، بتوان مفعول حذف شده را بازیابی کرد. گفتگوهای زیر روشن‌گر این مطلب می‌باشند:

۷- (الف) چه خبر؟ تو قرنطینه چیکارا می‌کنی؟

ب) هیچی بابا فقط می‌خورم و می‌خوابم.

۸- (الف) چطوری؟ خوش می‌گذرد؟

ب) نه بابا از صبح تا شب می‌شورم و می‌سابم.

با تصور گفتگوی (۷) و (۸) به عنوان آغاز مکالمه‌ی دو شخص، روشن است که فرد (الف) پاسخ فرد (ب) را به صورت کامل درک می‌کند. بدون نیاز به آگاهی از هویت مستقل و مشخص مفعول، و هنگامی که بافتی شکل نگرفته که بتواند در تشخیص مفعول محدود به مخاطب کمک کند.

پس از تعیین ملاک‌های مورد نظر و استخراج نمونه‌های حذف مفعول، به منظور عدم تحمیل نظرات نگارندگان به تحلیل داده‌ها و اطمینان از واقعی بودن آن‌ها، از ۲۰ گویشور زبان فارسي در رده‌های سنی ۲۵ تا ۴۵ ساله، با حداقل مدرک کارشناسی در رشته‌های مختلف تحصیلی، خواسته شد که با پرسیدن سوال‌هایی نظیر «چه چیزی را؟» یا «چه کسی را؟» در انتهای هر جمله، مفعول حذف شده را بازیابی نمایند. در نهایت مفعولی که بیشترین بسامد را در میان پاسخ‌ها داشت به عنوان مفعول مذکوف انتخاب شد. به عنوان نمونه اگر در بازیابی مفعول مذکوف فعل آشامیدن در نمونه «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید»، کلمات آب، مایعات و آشامیدنی در میان پاسخ گویشوران وجود داشتند، پربسامدترین واژه که در این مورد آشامیدنی بود به عنوان مفعول حذف شده انتخاب شد. پس از آن هر مورد بر مبنای سلسله مراتب جانداری، ارجاعیت، معرفگی و سلسله مراتب جانداری گستردۀ مورد بررسی قرار گرفت. لازم به ذکر است با توجه به عدم وجود پیکره مناسب جهت استخراج داده‌های حذف مفعول در زبان فارسي، آمار ارائه شده در هر بخش از این پژوهش متعلق به پیکره ۴۳۵ موردي گردآوری شده توسط نگارندگان بوده و اعداد و ارقام ارائه شده محدود به همین پیکره می‌باشد. به این جهت، نگارندگان قادر به ارائه تحلیل‌های آماری کیفی و منطبق بر اصول دقیق آمارگیری نبوده‌اند.

همان‌گونه که پیشتر نیز ذکر شد، فارغ از تفاوت دیدگاه‌ها و موارد استثنا، مفعول سرنمون در پژوهش حاضر مفعولی در نظر گرفته شده که توسط تکواز «را» حالت‌نشانی گشته و تفاوت ویژگی‌های مرجع مفعول مذکوف نسبت به این نوع مفعول مورد ارزیابی قرار گرفته است. در ادامه به ارائه نتایج حاصل از این بررسی خواهیم پرداخت.

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول مذکوف بر اساس سلسله مراتب جانداری، ارجاعیت، معرفگی و جانداری گستردۀ خواهیم پرداخت. از آن‌جا که مفعول حاضر در جمله عموماً جاندار، ارجاعی و معرفه بوده و از فردیت بالایی برخوردار است، انتظار می‌رود مرجع مفعول حذف شده دارای ویژگی‌های متفاوتی باشد که آن را قابل حذف نموده است. در ادامه، داده‌های حذف مفعول را با توجه به سلسله مراتب مذکور مورد ارزیابی قرار

داده و به ارائه بسامد مفعول محدودف در ارتباط با مفاهیم مطرح شده در هر سلسله مراتب خواهیم پرداخت.

۱- سلسله مراتب جان‌داری

یافته‌های به‌دست آمده از تحلیل ۴۳۵ فعل که در ساخت حذف مفعول شرکت می‌کند حاکی از آن است که مفعول محدودف بی‌جان درصد قابل توجهی از داده‌ها، یعنی ۲۴۵ مورد از کل موارد را به خود اختصاص داده است. در زیر نمونه‌هایی از حذف مفعول با مرجع بی‌جان ارائه شده است:

۹- مادرت کجاست؟ - داره **أُتو می‌کنه**/لباس. (مجله داستان کوتاه، شماره ۱، صفحه

(۳۰۰)

۱۰- خوب می‌پوشی خوب می‌گردی، چته؟/لباس. (فیلم سینمایی متربی شیش و نیم)

۱۱- مادر شوهرم می‌خره انبار می‌کنه، دلش نمیاد استفاده کنه خراب می‌شه می‌ریزه آشغالی^۱/مواد غذایی.

۱۲- می‌شوره، آب می‌کشه، خشک می‌کنه/ظرف-لباس. (نقض ادبی و دموکراسی، ص

(۱۷۴)

۱۳- واسه نیمه شعبان دارن آذین می‌کنن/ خیابان‌ها. (مکالمات روزمره)

در میان داده‌های بررسی شده، مفعول محدودف جان‌دار، نسبت به مفعول بی‌جان حذف شده، تعداد کمتری از داده‌ها، یعنی ۱۹۰ مورد از ۴۳۵ نمونه کل را به خود اختصاص داده است. ذکر این نکته نیز لازم است که در طبقه‌بندی داده‌ها در دو دسته جان‌دار و بی‌جان، اعضای بدن نظیر دندان، صورت، پوست، مو و ناخن، به دلیل تقابل مشخص با جمادات و از این رو که دارای سامانه زنده و پیچیده‌ای بوده و با تأثیرشان بر یکدیگر امکان سازگاری با محیط و تضمین بقا و پایداری کل موجود زنده را فراهم می‌کنند، جان‌دار در نظر گرفته شده‌اند. مثال‌هایی از حذف مفعول جان‌دار در زیر آمده است.

۱۴- مهربانی آرام می‌کند/ انسان. (مجموعه آثار علی شریعتی، صفحه ۷۰۵)

۱۵- عزیزم بیمارستان دولتی روالش اینه، تا زایمان شروع نشه بستری نمی‌کنن^۲/بیمار.

۱۶- فکر منو نکنین، می‌شینم تو ماشین دید می‌زنم / دخترها. (داستان کوتاه تنها که

می‌مانم، ص ۱۴۷)

۱۷- قصاب آنقدر ذبح می‌کند تا مهر و عطوفت از دلش می‌رود / حیوانات. (حدیث از

پیامبر اکرم (ص))

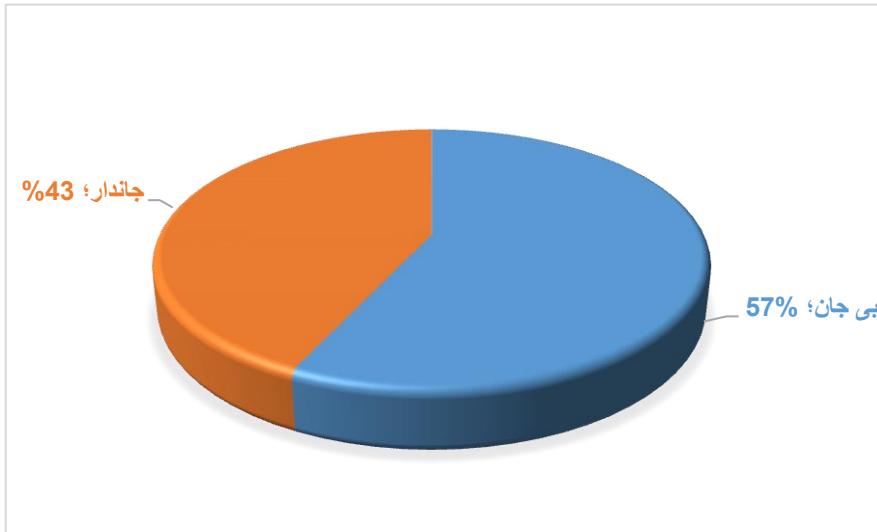
۱۸- نمی‌گم از الان بند بنداز و بزرگ کن، نه، آخه می‌دونی مردم عقلشون به

چشم‌شونه / صورتت. (رمان گرگ‌ها باعث صمیمیت می‌شوند، صفحه ۵۵)

جدول (۱) نمایانگر فراوانی مفعول مذکور است.

جدول ۱: فراوانی حذف مفعول بر اساس جانداری

درصد	%۴۳	جاندار	%۵۷	بی جان	%۴۰	جاندار	%۵۹	بی جان	%۴۱
درصد	۱۰۰	کل نمونه‌ها	۴۳۵	بی جان	۲۴۵	جاندار	۱۹۰	بی جان	۲۰۰
مورد	۱۰۰	درصد	۱۰۰	مورد	۱۹۰	درصد	۴۳	مورد	۲۴۵



شکل ۱: درصد حذف مفعول بر اساس جانداری

با توجه به مواردی که در بخش (۲) پیرامون ویژگی‌های مفعول ذکر شد، روشن است از آن‌جا که مفعول جاندار در زبان فارسی نشانه حالت «را» دریافت می‌کند، به نظر می‌رسد

مفعولی که قابل حذف باشد، باید ویژگی متفاوتی داشته باشد. یافته‌های پژوهش حاضر نیز این موضوع را اثبات نموده و نشان می‌دهد از آنجا که مفعول جاندار از فردیت بالایی برخوردار بوده و امکان حذف آن از جمله کاهش می‌یابد، روشن است که مرجع مفعول محفوظ به دلیل بی‌جان بودن و کاهش میزان فردیت، امکان حذف یافته است. از این‌رو، کثرت مفعول محفوظ با مرجع بی‌جان در ساخت مورد نظر قابل انتظار بوده و توجیه کننده مطالب بیان شده است.

۵-۲. سلسله مراتب ارجاعیت

در بررسی ساخت حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب ارجاعیت، ضمیری یا غیرضمیری بودن مرجع مفعول محفوظ مورد بررسی قرار گرفت. در زیر، جملات (۱۹) تا (۲۱) دارای مفعول محفوظ ضمیری و جملات (۲۲) تا (۲۴) دارای مفعول محفوظ اسم می‌باشند.

۱۹- اصلاً نمی‌خواهد بُری. - اذیت نکن، قرار دارم / من. (پژواک‌هایی از سرزمین دیگر، ص ۵۰)

۲۰- عموماً همه‌ش نشسته مسخره می‌کنَه، همه‌ش نیش می‌زنَه / من. (پرواربندان، ص ۷۰)

۲۱- سلام عرض شد خانم. حالا دیگه تحويل نمی‌گیری / من. (تنگنا، ص ۲۱)

۲۲- استاد می‌شه جلسه بعد نیایم؟ بچه‌ها میخوان هفته آخر دوره کنن / درس‌ها.
(مکالمات روزمره)

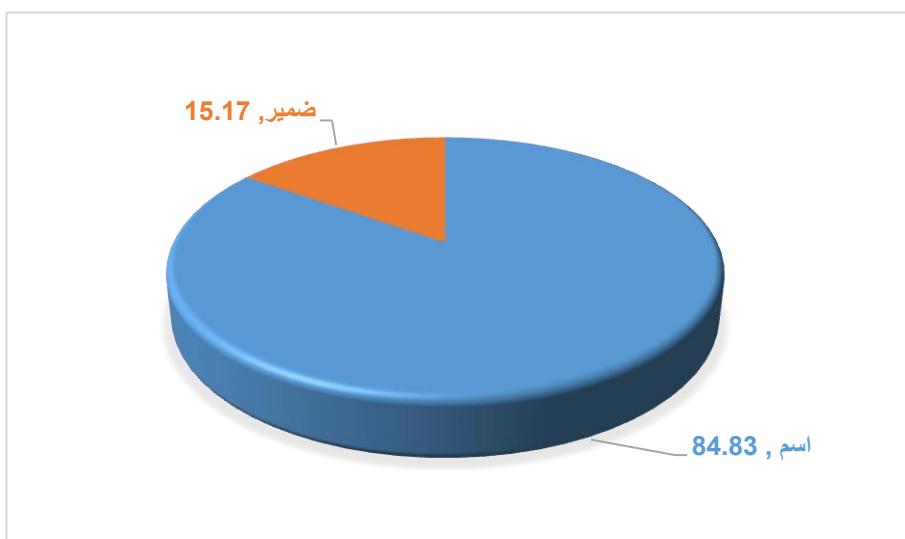
۲۳- دیگه شب‌ها نمی‌شه رفت بیرون. هر جا می‌ری چند نفر ته کوچه وايسادن خفت می‌کنن / آدم. (مکالمات روزمره)

۲۴- شلخته درو کنید تا چیزی گیر خوشه چین‌ها بیاید / محصول. (سووشون، ص ۲۶۹)

در پژوهش حاضر یافته‌ها حاکی از آن است که در زبان فارسی، احتمال حذف مفعول غیرضمیری با اختلاف قابل توجهی نسبت به مفعول ضمیری افزایش می‌یابد. از میان ۴۳۵ مورد کل، ۳۶۸ مورد مفعول محفوظ اسم و ۶۷ مورد مفعول محفوظ ضمیری بوده است. فراوانی حذف مفعول بر مبنای سلسله مراتب ارجاعیت را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

جدول ۲: فراوانی حذف مفعول بر اساس ارجاعیت

اسم	مورد	ضمیر	کل نمونه‌ها
۳۶۹	۶۶	۴۳۵	۱۰۰
%۸۴.۸۳	%۱۵.۱۷	%	درصد



شکل ۲: درصد حذف مفعول بر اساس ارجاعیت

از آنجا که مفعول سرنومنی عموماً مشخص و ارجاعی است، امکان حذف آن به مراتب کمتر از مفعول غیرارجاعی خواهد بود. با توجه به این‌که ضمایر نیز همواره مشخص و ارجاعی هستند، می‌توان ادعا کرد که مفعول زمانی قابل حذف خواهد بود که غیرضمیری باشد. دقت در اطلاعات جدول (۲) نشان می‌دهد که یافته‌های پژوهش حاضر نیز مؤید این ادعا هستند.

۵-۳. سلسله مراتب معرفگی

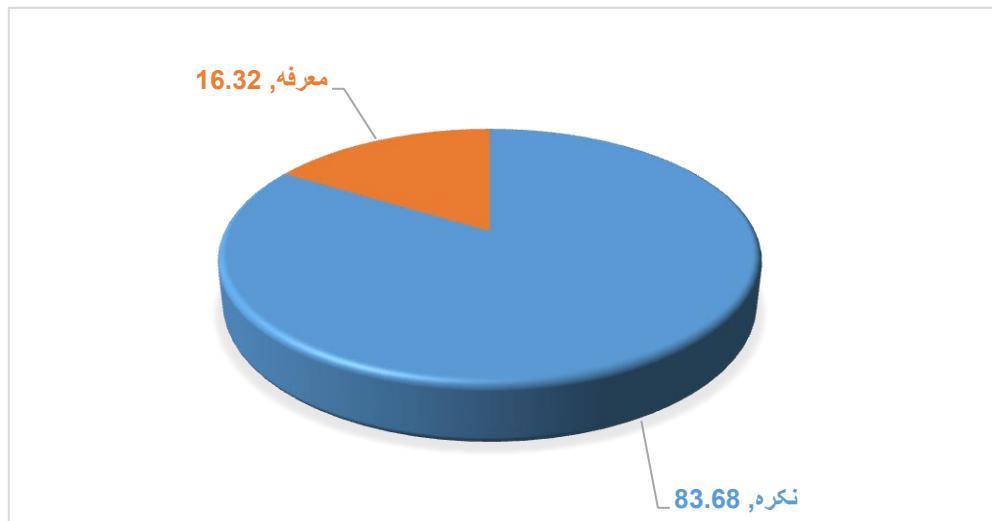
در ارتباط با مفهوم معرفگی و تأثیر آن بر ساخت حذف مفعول، لاسکو و مونوز (۲۰۰۲) دو نوع حذف مفعول را معرفی می‌کنند. یکی حذف مفعول نکره و دیگری حذف مفعول معرفه. به عقیده‌ی آن‌ها، حذف مفعول نکره را می‌توان ذاتاً واژگانی و مرتبط به نوع مفعول و طبقه‌ی معنایی فعل دانست. آنها در این زمینه فرضیه‌ی شماره (۱) خود را ارائه می‌دهند که بر اساس آن مفعول محدود نکره، مرجع قابل دسترسی‌ای را در بافت زبانی و فرازبانی ارائه

نمی‌دهد. ایشان در بررسی حذف مفعول معرفه به این نتیجه رسیده‌اند که این نوع حذف کاملاً بافتی است و تحت تأثیر عوامل بافتی قرار دارد. فیلمور^۱ نیز در مورد حذف مفعول نکره و معرفه، و تعیین تمایز این دو، چنین بیان می‌کند که اگر جمله‌ی فاقد مفعول، برای شنونده قابل درک باشد، مفعول مذکور نکره است؛ و اگر چنین جمله‌ای برای شنونده عجیب بنماید بیانگر معرفه بودن مفعول مذکور می‌باشد (فیلمور، ۱۹۸۶: ۹۶).

در پژوهش حاضر نیز، بررسی داده‌های حذف مفعول بافت آزاد نشان می‌دهد از ۴۳۵ مورد کل، ۷۱ مورد را به واسطه‌ی ضمیر یا اسم خاص بودن مفعول مذکور باید معرفه در نظر گرفت و ۳۶۴ مورد دیگر را می‌توان مفعول مذکور نکره تلقی کرد. آمار مربوط به این یافته‌ها در جدول زیر قابل مشاهده است.

جدول ۳: فراوانی حذف مفعول بر اساس معرفگی

کل نمونه	معرفه	نکره	
۴۳۵	۷۱	۳۶۴	مورد
۱۰۰	%۱۶.۳۲	%۸۳.۶۸	درصد



شکل ۳: درصد حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب معرفگی

نتيجه قابل انتظار از بررسی مرجع مفعول محدود بر اساس سلسله مراتب معرفگی، کثرت مفعول‌هایی با مرجع نکرده است که آمار ارائه شده نيز مؤيد آن می‌باشد. با توجه به يافته‌های به دست آمده می‌توان نتيجه گرفت از آنجا که مفعول حاضر در جمله عموماً معرفه و مشخص است، مفعول قابل حذف باید ویژگی متفاوتی داشته باشد که همان نکره بودن است.

با توجه به تعریفی که نس (۲۰۰۷: ۱۲۴) مشخصاً از حذف مفعول نکرده ارائه می‌دهد، این نوع حذف زمانی به کار می‌رود که در آن فعل جواز عدم ظهور آشکار مفعول مستقیم را صادر نماید. او نيز بحث حذف مفعول را به مواردی محدود می‌کند که آن را حذف بافت آزاد می‌نامد. به اعتقاد نس، اصطلاح حذف مفعول نکرده برای اشاره به کاربرد فعل بدون همراهی مفعول آشکار، و زمانی به کار می‌رود که معنای فعل متضمن اين است که مفعولی وجود دارد اما مرجع آن از طریق متن قابل بازیابی نیست. وی همچنین معتقد است به دلیل عدم حضور مفعول در جمله، همواره باید آن را نکره در نظر گرفت.

اما بر خلاف نظر نس، مواردی از حذف مفعول ضمیر یا اسم خاص نیز در يافته‌های پژوهش حاضر به چشم می‌خورد. از آنجا که ضمایر و اسمی خاص همواره معرفه‌اند، تلقی مفعول محدود تنها به دلیل عدم حضور آشکار در جمله به عنوان مفعول نکرده، و پذیرش نکره بودن مفعول محدود به عنوان یک اصل ثابت خالی از اشکال نمی‌نماید. از این رو به عقیده‌ی نگارندگان، اگرچه تعداد موارد محدود نکرده با اختلاف قابل توجهی از مفعول محدود معرفه بیشتر است، با این حال به جهت بالا بردن میزان دقت تحقیقات در این زمینه، بررسی ماهیت مفعول محدود در زبان مورد نظر و در تمامی موارد حذف، الزامی است. شواهد زبان فارسی و حذف مفعول ضمیری مؤید این مطلب است که در این زبان نمی‌توان اصل نکره بودن مفعول محدود را پذیرفت. نمونه‌های (۲۱-۱۹) که پیشتر از نظر گذشت، همگی دارای مفعول محدود ضمیری و معرفه هستند که با این حال امکان حذف يافته‌اند.

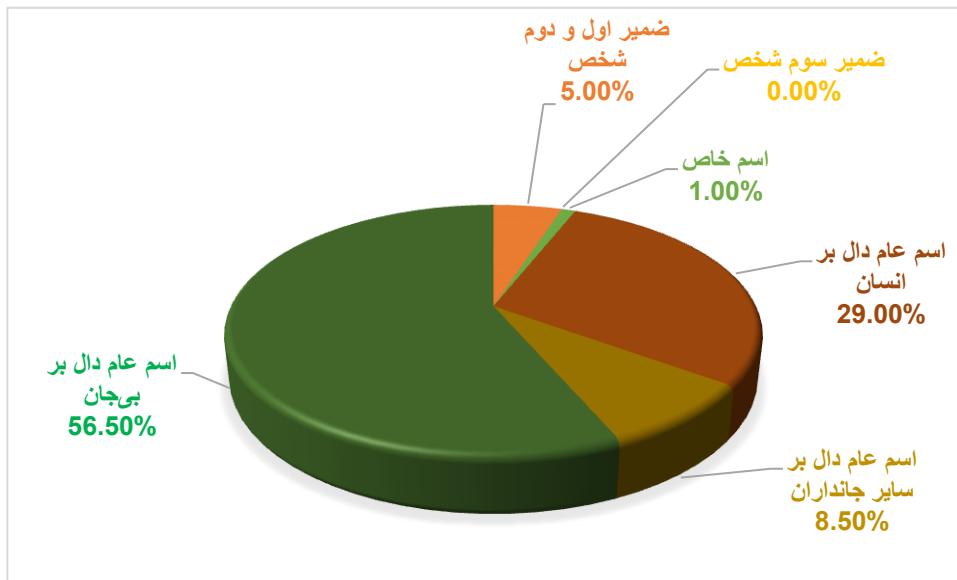
۴-۵. سلسله مراتب جانداری گسترده

با توجه به این که تعامل سلسله مراتب جانداری، ارجاعیت و معرفگی را می‌توان در قالب سلسله مراتب جانداری گسترده نمایش داد، در این بخش به بررسی ویژگی‌های مرجع مفعول محدود بر اساس این سلسله مراتب خواهیم پرداخت. به جهت سهولت دسترسی، سلسله مراتب جانداری گسترده مجدداً در زیر تکرار می‌شود:

سلسله مراتب جانداری گستردۀ: ضمیر اول شخص و دوم شخص <ضمیر سوم شخص> اسم خاص <اسم عام دلالت کننده بر انسان> اسم عام دلالت کننده بر سایر جانداران <اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان

جدول ۴: فراوانی حذف مفعول بر اساس سلسله مراتب جانداری گستردۀ

نمونه کل	اسم عام دال بر بی‌جان	اسم عام دال بر سایر جانداران	اسم عام دال بر انسان	اسم خاص	ضمیر سوم شخص	ضمیر اول و دوم شخص
۴۳۵	۲۴۶	۳۸	۱۲۶	۴	۰	۲۱
مورد	%۵۶.۵	%۸.۵	%۲۹	%۱	%۰	%۵
درصد						



تاکنون مشخص شد که مفعول قابل حذف، بر خلاف مفعول حاضر در جمله در پایین‌ترین جایگاه‌های سلسله مراتب جانداری، ارجاعیت و معرفگی قرار دارد. حال باید دید که مرجع مفعول مذکوف نسبت به سلسله مراتب جانداری گستردۀ چه ویژگی‌هایی را به نمایش می‌گذارد. آمار به دست آمده از بررسی پیکره ۴۳۵ موردي حذف مفعول نشان می‌دهد که در این پیکره، پرسامدترین نوع مفعول مذکوف، اسم عام دلالت کننده بر بی‌جان است که آخرین جایگاه در سلسله مراتب جانداری گستردۀ را به خود اختصاص می‌دهد. پس از آن نیز، اسم

عام دلالت کننده بر انسان از بسامد بالايي برخوردار است. جدول زير آمار مربوط به ويژگي های مرجع مفعول مذوق بر اساس هر مرتبه از سلسله مراتب جان داري گستره ده را نمايش می دهد:

با توجه به اطلاعات ارائه شده در جدول (۴) روشن است که بر خلاف مفعول حاضر در جمله، مفعول مذوق بيشتر مراتب پاين در سلسله مراتب جان داري گستره ده را به خود اختصاص داده و تعداد مفعول های مذوق با مرجع اسم عام دال بر بى جان بالاترين بسامد را نشان می دهد. همچنین می توان دريافت که در ساخت حذف مفعول بسامد اسم های عام در حدود ۱۶ برابر بيشتر از مجموع اسم خاص و ضمایر بوده است. از اين رو، عام بودن مرجع مفعول، به ويژه مرجع دال بر بى جان را می توان يكى از مهم ترين عوامل جهت حذف مفعول در نظر گرفت.

۶. نتيجه گيري

همان گونه که اشاره شد، گرایش غالب زبانها در ارتباط با موضوع های مختلف را می توان به کمک سلسله مراتب رده‌شناختی نشان داد. بر اساس سلسله مراتب جان داري، ارجاعيت و معرفگي، مفعول مستقيم که با تکواز «را» حالت نشاني می شود و از گرایش های غالب زبان فارسي پيروي می کند عموماً جان دار، ارجاعي و معرفه است و به دليل ويژگي های مذكور، از فردیت بالايي برخوردار بوده و غير قابل حذف می باشد. از اين رو، انتظار می رود که مفعول قابل حذف ويژگي های متفاوتی داشته باشد. در پژوهش حاضر به منظور بررسی ويژگي های مرجع مفعول مذوق و مقایسه آن با مفعول مستقيم حاضر در جمله، يك پيکره ۴۲۵ موردی از ساخت حذف مفعول در زبان فارسي مورد ارزیابی قرار گرفت. يافته های پژوهش حاضر مؤيد اين ادعا است که احتمال حذف مفعول با مرجع بى جان، نکره و غير ارجاعي به ميزان قابل ملاحظه ای افزایش می يابد. بررسی مرجع مفعول مذوق بر اساس سلسله مراتب جان داري گستره نيز نشان می دهد که مفعول عام دلالت کننده بر بى جان که در پاين ترين مرتبه از سلسله مراتب جان داري گستره قرار دارد، بيشترین بسامد را در ساخت حذف مفعول داشته است. همچنین بر اساس سلسله مراتب مذكور، مشاهده شد که به طور کل، در اين ساخت بسامد مفعول مذوق با مرجع عام، در حدود ۱۶ برابر بيشتر از مجموع اسم خاص و ضمایر بوده است. از اين رو، عام بودن مرجع مفعول، به ويژه مرجع دال بر بى جان نيز به

عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل جهت حذف مفعول در نظر گرفته شد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به ویژگی‌هایی که بر اساس سلسله مراتب‌های معرفی شده به عنوان گرایش‌های عام زبان فارسی جهت بیان مفعول سرنمونی در جمله ذکر شد، مفعول قابل حذف نکره، بی‌جان، غیر ضمیری و عام بوده و پایین‌ترین جایگاه در سلسله مراتب‌های بررسی شده را به خود اختصاص می‌دهد.

کتاب‌نامه

۱. راسخ‌مهند. محمد(۱۳۹۶). *نحو زبان فارسی: نگاهی نقشی-رده‌شناختی*. تهران: نشر آگه.
۲. رضایی، والی و فاطمه بهرامی. (۱۳۹۴). *مبانی رده‌شناسی زبان*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۳. قیاسوند، مریم. (۱۳۹۸). *تناوب‌ها و طبقات فعلی در فارسی*. پایان‌نامه دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعالی سینا.
۴. هوشمند، مژگان. (۱۳۹۳). *تعلی در زبان فارسی: تحلیلی نقشی-رده‌شناختی*. پایان نامه دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان.
5. Aissen, J (2003), “Differential object marking: iconicity vs. economy”, *Natural Language & Linguistic Theory*, 21(1): 435–483
6. Belloro, A. V (2007), *Spanish Clitic Doubling: A Study of the Syntax-Pragmatics Interface*, PhD thesis, University of New York at Buffalo, Department of Linguistics.
7. Comrie, B (1989), *Language typology and linguistic universals. syntax and morphology*, Oxford: Blackwell.
8. Cennamo, M (2017), “Object omission and the semantics of predicates in Italian in a comparative perspective”. In L. Hellan, A. Malchukov and M. Cennamo (Eds.), *Introduction: Issues in contrastive valency studies* (pp. 251-273). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
9. Croft, W (2003), *Typology and universals*, Cambridge: Cambridge University Press.
10. Dabir-Moghaddam, M (1992), “On postposition *ra* in Persian”, *Iranian Journal of Linguistics*. 7(1): 2-60.
11. Dixon, R. M. W. and A. Y Aikhenvald (2000), *Changing valency: case studies in transitivity*. Cambridge: Cambridge University Press.

12. Enç, M (1991), “The semantics of specificity”, *Linguistic Inquiry*, 22(1): 1-25.
13. Fillmore, C. J (1986), “Pragmatically controlled zero anaphora”, *Proceeding of twelfth annual meeting of the Berkeley Linguistics Society*, PP: 95-107.
14. Glass, L (2020), “Verbs describing routines facilitate object omission in English”, *Proceedings of the linguistic society of America*, No. 5. PP: 44-58.
15. Goldberg, A (2001), “Patient arguments of causative verbs can be omitted: The role of information structure in argument distribution”, *Language Sciences*, 23(4): 503-524.
16. Graf, E., A. Theakston, E. Lieven and M. Tomasello (2015), “Subject and object omission in children’s early transitive constructions: A discourse- pragmatic approach”, *Applied Psycholinguistics*, No. 36. PP: 701- 727.
17. Karimi, S (2003), “On scrambling in Persian”, In S. Karimi (ed.), *word order and scrambling*. Oxford: Blackwell Publishers.
18. Kemmer, S (1993), *The Middle Voice*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
19. Key, G (2008), “Differential object marking in a Medieval Persian text”, In S. Karimi et. al. (eds.), *Aspects of Iranian Linguistics*, Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, PP: 227-248.
20. Kittila, S (2002), *Transitivity: Towards a Comprehensive Typology*, Ph.D. dissertation, university of Turku: Abo Akademis Tryckeri.
21. Liu, D (2008), “Intransitive or Object Deleting: Classifying English Verbs Used without an Object”, *Journal of English Linguistics*, 36(4): 289-313.
22. Luraghi, S (2004), “Null objects in Latin and Greek and the relevance of linguistic typology for language reconstruction”, *Journal of Indo-European monograph series*, No. 49. PP: 234- 256.
23. Næss, A (2007), *Prototypical transitivity*, Amsterdam: John Benjamins Publishing.
24. Paul, D (2008). “The individuation function of the Persian indefinite suffix”, In *Aspects of Iranian Linguistics*, S. Karimi et. al. (eds.). Newcastle: Cambridge Scholar Publishing, 309-328.
25. Tsimpli, I. M. and D. Papadopoulou (2006), “Aspect and argument realization: A study on antecedentless null objects in Greek”, *Lingua*, 116(10): 1595- 1615.
26. Velasco, D. G. and C. P. Munoz (2002), “Understood objects in functional Grammar”, *Working paper in functional grammar*, 76(1): 1-24.

27. Weissenrieder, M (1995), “Indirect object doubling: saying things twice in Spanish”, *Hispania*, 78(1): 169-177.
28. Zyzik, E. C (2008), “Null objects in second language acquisition: Grammatical vs. performance models”, *Second Language Research*, No. 24. PP: 65-110

Typological hierarchies and object omission in Persian

Faezeh Salimi

PhD student in Linguistics, Isfahan University, Isfahan, Iran

Vali Rezaei¹

Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mohammad Amozadeh

Professor of Linguistics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Received: 20/01/2022 Accepted: 14/03/2022

Abstract

Object omission construction is a valency-reduction process in which a transitive verb appears without its object and is used as an intransitive one. However, the addressee is able to understand the meaning of the objectless sentence. The considered type of object omission in this paper is context-independent, in which the reference of the omitted object is not mentioned in previous context and the context does not provide any clue to recover the deleted object. Among different factors which can affect object omission, in this research we attempt to determine the nature of the deleted object based on some important typological hierarchies such as animacy, referentiality, definiteness and extended animacy hierarchy which can be used to determine the tendency of language in choosing the prototypical object in the sentence. It seems that an object is ommissible when it has different features compared to the present object in the sentence. The findings prove this claim and reveal that the referent of the omitted object is located in the lower levels of the aforementioned typological hierarchies. Moreover, the findings indicate that based on the extended animacy hierarchy, the frequency of common nouns was about 16 times more than the sum of pronouns and proper names. Accordingly, it can be concluded that, in comparison with the prototypical object in Persian, an object is ommissible when it is inanimate, indefinite, non-referential and unspecific.

Key Words:language typology, typological hierarchies, object omission, transitivity alternation, valency-reduction.

1- Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

تاملی در هنجارگریزی به عنوان شکردنی در مضمونسازی در منظمه مجنون ولیلی از امیرخسرو دهلوی

رضوان بارانی شیخ رباطی دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد، ایذه، ایران

شاھپور شھولی کوھشوری استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران
سید علی سهراب نژاد استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران

صفص: ۱۵۹-۱۸۱

چکیده

شاعران با کاربست شیوه‌های گوناگون زبانی، برای تصاویر ثابت و تکراری، نوآوری می‌آفرینند و کلام خود را از زبان روزمره و عادی فاصله می‌دهند. این موضوع باعث اقیاع حس زیبایی‌شناسی مخاطب و سهوالت در فرآیند انتقال مفاهیم واحد به مخاطبان می‌شود. در نقد فرمالیستی، هنجارگریزی زبانی و معنایی از جمله روش‌های اصلی ادب برای دور کردن کلام از ابتدال و عادت‌های زبانی معمول و شکردنی در راستای مضمونسازی است. امیرخسرو دهلوی در آثار خویش به ویژه مجنون ولیلی با هنجارگریزی‌های هدفمند و آگاهانه مانع ابتدال کلامی شده و شعری نوآورانه و دارای مضامین جدید آفریده است. به این اعتبار، در پژوهش حاضر با استناد به روش توصیفی-تحلیلی، اصلی‌ترین شکردهای تمایزگذار امیرخسرو برای گریز از قواعد و مناسبات متعارف زبان روزمره در منظمه مجنون ولیلی بررسی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نمودهای اصلی هنجارگریزی در این اثر عبارتند از: «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه». شاعر به کمک تشبیه، با ایجاد بی‌ثباتی آگاهانه در معنای دال‌ها بر پویایی نشانه‌های زبانی در اشعار خویش افزوده و خط‌مشی ادبی مستقل خود را نسبت به نظامی گنجوی ترسیم کرده است. همچنین، به واسطه کاربست استعاره و تشخیص، مدلول‌های ارجاعی و صریح واژه‌ها بی-

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۱

پست الکترونیکی:
1. drrezvanbarani@gmail.com 2. shahvali1341@yahoo.com
3. seyed ali sohrabnejhad@yahoo.com

اعتبار شده و مدلول‌های ادبی جدیدی جایگزین گردیده است. افزون بر این، امیرخسرو در غالب موارد از کنایه‌های زودیاب بهره برده است که این امر در کاهش خلاقیت ادبی و نقش مخاطب در خوانش متن و جایگاه او در فرآیند کشف روابط هنجارگریز اثرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: امیرخسرو دهلوی، مجنون و لیلی، مؤلفه‌های فرمالیستی، هنجارگریزی، صور خیال، خلاقیت ادبی.

۱. مقدمه

خلاقیت ادبی از جمله موضوعاتی است که توجه پژوهشگران عرصه زبان را مدت‌ها به خود مشغول داشته است. بسیاری از تحقیقات در پی اثبات خلاقیت ادبی از رهگذر امکانات زبانی هستند. در گستره ادبیات، ثبوت تقریبی شگردهای زبانی، تشییه‌ها و استعارات در فرآیند مضمون‌سازی باعث می‌شود که شاعر برای جلوگیری از ابتذال در گفتار به دنبال شیوه‌ها و شگردهایی جهت بازنمایی تصاویر ثابت در موقعیت‌های جدید و نوآورانه باشد تا از این طریق، ضمن اقناع حسن‌زیبایی‌شناسی مخاطب خود، فرآیند ارتباط‌گیری شونده با متن تولیدی را تقویت نماید. «زبان هنجار به مجموعه اصول و قواعد تعریف شده در دستور هر زبانی گفته می‌شود که در گفتار عادی، مکالمه‌های روزمره و زبان علمی کاربرد دارد و هدف از آن، برقراری ارتباط با مخاطب و انتقال پیام به وی است» (علوی‌مقلام، ۱۳۷۷: ۶۶). کاربست هنجارهای حاکم بر زبان و ادبیات بدون تغییر، برای بازنمایی مفاهیم ثابت منجر به ابتذال و تکرار می‌شود و نتیجه‌ای جز ملال مخاطب و فاصله‌گیری او از متن ندارد. در نقد فرمالیستی که از دهه دوم قرن بیستم آغاز شده و با آراء شخصیت‌های برجسته‌ای چون: بوریس آیخن‌بام (Victor Shklovsky)، ویکتور شکلوفسکی (Boris Eichenbaum) (Roman Jakobson) و جفری لیچ (Jefri Leech) گسترش پیدا کرده است، شگردهای ادبی برای بازنمایی فراهنگاری‌ها بررسی گردیده است. اهمیت این مقوله به اندازه‌های است که یکی از اصول محوری فرمالیسم، هنجارگریزی در نظر گرفته می‌شود. آنها شگردها و تکنیک‌های متنوعی را که خالق اثر ادبی برای بازنمایی نکته‌ای واحد در جلوه‌های گوناگون به کار می‌گیرد و جریان عدول از هنجارهای معمول را تقویت می‌کند، دسته‌بندی و مدون کرده-

اند. از دید فرمایست‌ها زمانی که الگوها و ساختارهای زبانی و بیانی مؤلف و پذیرفته شده بین خالق اثر و مخاطب تغییر پیدا کنند، تصاویر را اثر جذابیت می‌یابد. از دید صفوی، هنجارگریزی در صورتی قابل قبول خواهد بود که غایتمند، جهتدار و نقشمند باشد (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۵۱) و موجب تقویت زمینه‌های زیبایی‌شناسی متن تولیدی شود.

۱.۱. بیان مسائله

هنجارگریزی یکی از اصطلاحات رایج در زبان‌شناسی است و برای تحلیل متون ادبی به ویژه آثار منظوم به کار می‌رود. شعر ابزاری است که شاعر از طریق آن، اهداف خود را با زبانی دور از زبان روزمره و عادی بازگو می‌کند تا نگاه مخاطب را به خود جلب کند: شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت، گویندهٔ شعر با شعر خود عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی تمایز احساس می‌کند ... شعر ابدی شعری است که علت تمایز آن از زبان مبتذل و معمول در تمام ساحت، قابل تحلیل نیست (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳).

بر این اساس، می‌توان نمودهای هنجارگریزی را در شعر مشاهده کرد و با بررسی آن در آثار منظوم به ساخت زبان و اندیشه او را مورد بررسی قرار داد. امیرخسرو دهلوی از جمله شاعران بر جسته‌ای است که بسیاری از تمهیدات ادبی را در اشعار خود به کار گرفته و زبان شعری خویش را از روزمرگی دور کرده و مفاهیم و تصاویر واحد و شنیده شده را با جلوه‌های متنوع با مخاطبان به اشتراک گذاشته است. اندیشهٔ خسرو حلقهٔ اتصال افکار مردم ایران، هند و مردم آسیای میانه و ماوراء‌النهر است (کی‌منش، ۱۳۸۷: ۱۲۸). از این‌رو، شاعر برای ایجاد این پیوندهای فرهنگی از زبان ویژه و بر جسته‌ای بهره برده است. او با عدول آگاهانه و هدفمند از قواعد زبانی مرسوم و مسلط بر ادبیت کلام خویش افزوده و آن را در نگاه مخاطب بر جسته‌تر کرده است. او به واسطهٔ کاربست هنجارگریزی‌های هدفمند، نوعی التذاذ در مخاطبان می‌آفریند و شعر خود را بستری مطلوب برای بازنمایی تصاویر گوناگون قرار می‌دهد. مجnoon ولیلی به عنوان یک متن شاخص در میان آثر امیر خسرو، در بسیاری ابیات، بازتاب هنجارگریزی ملاحظه می‌شود.

مسئله اصلی این پژوهش، تشخیص عوامل متمایز میان زبان شعری و زبان روزمره امیرخسرو دهلوی در اثر مذکور از دریچه نقد فرمالیستی و نگاه زبانی است، بنابراین پرسش اصلی پژوهش آن است که مهم‌ترین شاخصه‌های هنجارگریزی مجنون و لیلی چیست و این شاخصه‌ها چه نسبتی با خلاقیت ادبی و مضامون‌سازی دارند؟

۱-۲. روش تحقیق و پیکره متنی

این تحقیق با روش توصیفی- تحلیلی تدوین شده و پیکره متنی آن، منظومه مجنون و لیلی است. دلیل انتخاب این اثر به عنوان پیکره متنی آن بوده است که این اثر در میان آثار امیر خسرو از شخص ادبی و زبانی خاصی در میان اهل هنر برخوردار است و در میان نظیره‌ها و تقلیدهایی که از اثر نظامی صورت گرفته است، از اعتبار خاصی میان پژوهشگران ادبی بهره می‌برد. برای دست‌یابی به این هدف ابتدا مختصرا به نقد فرمالیستی و هنجارگریزی اشاره می‌شود. سپس در بخش اصلی پژوهش، نمودهای اصلی هنجارگریزی معنایی ذیل چهار عنوان «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه» مورد بررسی قرار می‌گیرد. دلیل گزینش این صنایع ادبی، استفاده آگاهانه امیرخسرو از آنها، اثرگذاری مستقیم بر جریان قصه‌گویی و روایتگری او و عدم تکیه صرف شاعر بر ظرفیت‌های زیبایی‌شناسانه این صور خیالی است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

منظومه مجنون و لیلی امیرخسرو دهلوی از دریچه نقد فرمالیستی خاصه هنجارگریزی‌ها و رابطه آن با مضامون‌سازی و خلاقیت ادبی بررسی نشده است. در شماری از پژوهش‌ها البته با تکیه بر مبانی ستّی و کلاسیک، شماری از صنایع معنوی و لفظی در اشعار این شاعر کاویده شده است. تجلیل و بیغمی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی ساختاری اصطلاحات استعاری درباره یار در خمسه امیرخسرو دهلوی پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر ضمن تقلید از نظامی، دارای خلاقیت‌های فردی هم بوده و کلامی متناسب با سبک مورد نظر خود ارائه داده است. شهولی کوهشوری و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به استعاره تبعیه در خمسه امیرخسرو پرداخته‌اند. از دید آنها، شاعر توجه چندانی به ظرفیت‌های این صور خیالی برای بازنمایی افکار خود ندارد و استعاره‌های تبعیه محدودی که به کار گرفته شده، عاری از تصنیع و تکلف است. حاجی جعفری توران‌پشتی و عقدایی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل و بررسی کنایه

در شیرین و خسرو امیرخسرو دهلوی» به این نتیجه رسیده‌اند که شاعر از طریق کاربست صور خیالی مذکور، کلام خود را از ابتدال و تکرار مصون داشته است.

۱-۴. مبانی نظری پژوهش

۱-۱-۱. نقد فرمالیستی

این نوع از نقد در دهه دوم سده بیستم میلادی پدید آمد و به عنوان روش نوین برای مقابله با سنت‌های غالب و کلاسیک بر نقد ادبی مطرح گردید. پیش از این، رویکرد اصلی منتقلان ادبی بر این محور بنا شده بود که یک اثر ادبی در ارتباط با عوامل بیرونی و مصدرهای درونی و عاطفی خالق اثر بررسی و نقد می‌شود. بر این مبنای، در بازنمایی ابعاد گوناگون یک اثر باید به مسائل فلسفی، سیاسی، اخلاقی، جامعه‌شناسی و ... توجه کرد. این نگرش در نقطه مقابل صورتگرایان قرار داشت. آنها «با تمرکز صرف بر واقعیات ادبی و کنار نهادن موقعیت بیرونی که اثر ادبی در دل آن خلق می‌شود، بر جدا کردن موضوع مطالعات ادبی از موضوع دیگر رشته‌ها تأکید کردن» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۹۱). بنابراین، هر اندازه که ناقدان پیشافرمالیسم سعی می‌کردند نقش بینامنیت را در آفرینش یک اثر ادبی برجسته جلوه دهند، فرمالیست‌ها از تأکید بر این مقوله کاستند و توجه به متن تولیدی را در اولویت قرار دادند هدف فرمالیست‌ها این بود که ادبیات را از گزند نقدهای سلیقه‌ای، شخصی و قاعده‌ناپذیر حفظ کند. در نتیجه، فرمالیست‌ها کوشیدند با پرداختن به روش‌های علمی و اصولی هدف خود را محقق سازند. بدین منظور، آنها جوهر ادبی متن را مورد توجه قرار دادند و با عنایت به ادبیات متن، به تبیین تفاوت یک ادبی با متن دیگر پرداختند (احمدی، ۱۳۸۶، ۱/ ۳۸).

در یک نگاه کلی، نقد فرمالیستی بر دو پیش‌زمینه بنا شده است: ۱. جوهر ادبی متن. ۲. استقلال متن ادبی تولیدشده. شاخصه‌های اصلی نقد فرمالیستی عبارت است از: ادبیت (Literariness)، آشنایی‌زادایی (Tynianov)، رستاخیز واژگان، برجسته‌سازی، قاعده‌افزایی (Extra regularity) و هنجارگریزی (Deviation).

۱-۱-۲. هنجارگریزی

هنجارگریزی صرفاً در علم زبان‌شناسی و نظریه فرمالیست‌ها مطرح نیست و ریشه در فرهنگ بشری دارد. هنجارگریزی که در ادبیات غربی Grotesque نامیده می‌شود، در لغت به

معنای مرموز و ناشناخته است و از واژه Grotto یعنی راهرو و سردابه مخفی گرفته شده است. هنجارگریزی پدیده‌ای قدیمی است و قدمت آن به جشنواره‌های مذهبی دوره باستان برمی‌گردد. در جوامع قدیم غربی که مرگ، رستاخیز و حاصل‌خیزی طبیعت جشن گرفته می‌شد، هنجارگریزی در قالب موجودات دوجنسیتی خیالی همچون هیولاها و رب‌النوع‌های اساطیر مدیترانه‌ای به نمایش درمی‌آمد» (مقدادی، ۱۳۸۳: ۵۲).

در نظریه فرمالیست‌ها هنجارگریزی انواعی دارد که عبارتند از: واژگانی، نحوی، آوازی، نوشتاری، معنایی، سبکی، زمانی (bastan-گرایی) و واقعیت‌گریزی. اصطلاح هنجارگریزی معنایی زمانی به کار می‌رود که فراروی‌هایی در امر بازنمایی معنا صورت گیرد و خالق اثر ادبی قواعد معنایی حاکم بر همنشینی واژه‌ها در زبان معیار را رعایت نکند. در این بین، صنایع ادبی که در تبیین معنا با ساحتی غیرمعمول نقش دارند، در زمرة هنجارگریزی معنایی قرار می‌گیرند. از دید لیچ، هنجارگریزی تا حدی مجاز است که اختلال به وجود نیاورد (ر.ک: صفوی، ۱۳۷۳: ۴۷). در تعریف دیگر، «هنجارگریزی معنایی، تخطی از مشخصه‌های معنایی حاکم بر کاربرد واژگان در زبان معیار» (سجودی، ۱۳۷۸: ۴۸۳) دانسته شده است. بنابراین، هدف آن است که تغییراتی آگاهانه و هدفمند در ارتباط با قاعده‌های معمول زبانی ایجاد شود تا نگاه مخاطب به پیام مستتر در متن تولیدی جلب شود. در این راستا، صور خیال و صنایع بدیعی نقشی مهم دارند و برای تحقیق چنین هدفی به کار گرفته می‌شوند: صور خیال همچون: تشییه و استعاره که در بیان مطرح می‌شود و صنایع معنوی چون: نماد، ایجاز، ایهام، پارادوکس، حسن تعلیل و جز آنکه در بدیع معنوی از آن سخن می‌رود، میدان معنایی کلام را بر اساس جولان تخیل در آن بیش از زبان هنجار وسعت می‌دهد و سخن را بیش از هر گونه انحراف از زبان معیار به سمت شعر سوق می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۳: ۵۲).

خالق متن با کاربست این تکنیک‌ها می‌تواند کلامی تکراری را به شیوه و طرزی نو بیان کند، به گونه‌ای که گویا برای نخستین بار مطرح می‌شود و برای ذهن مخاطب تازگی دارد.

۲. کارکردهای هنجارگریزی در منظمه مجنون ولیلی

امیرخسرو دهلوی در گستره شعر فارسی شخصیتی صاحب‌نام است، باید دانست که در هند از ششصد سال به این طرف کسی به جامعی امسرخسرو نیامده است و اگر راست گفته

شود، در ایران و ممالک عثمانی هم در طول مدت هزار سال، اگر کسانی بدین جامعی و دارای این همه کمالات و هنرهای گوناگون پیدا شده باشند، انگشت‌شمار... خواهند بود» (شبلى نعمانى، ۱۳۶۳، ۹۷ / ۲).

اگرچه او در زمینه شعرسرايی تحت تأثير شاعر بزرگی چون نظامی گنجوی بوده، اما با کاربست تکنیک‌هایي ادبی سعی کرده است از گستره اين تبع بکاهد و ذوق و قریحه ادبی و زیبایی‌شناسانه خود را در امر قصه‌گویی دخیل کند تا فضایی تقریباً خلاقانه در بستر روایتی تکراری ایجاد کند و دنیای خیال‌انگیزی مخاطب را گسترش دهد. او هنجرهای زبانی معمول را مناسب بازگویی داستانی عاشقانه نمی‌داند. به ویژه اینکه شاعر در خلال ماجراهای مختلف و متنوع از مسائلی سخن می‌گوید که نیاز به استفاده از زبانی متمایز از زبان روزمره است؛ زیرا حفظ جذایت‌های لازم برای اقناع عواطف زیبایی‌شناسی مخاطب و تلقین مطالب مورد نظر حین هنرپردازی‌های شاعرانه، از طریق به کارگیری زبانی تقریباً متفاوت امکان‌پذیر و میسر می‌شود.

امیرخسرو دهلوی روابط عادی و معمول میان واژه‌ها را به صورت هدفمند دگرگون کرده است تا کلام خود را از ورطه ابتذال رهایی بخشد و مفهومی تکراری را به شیوه‌ای جدید بازگو کند تا مخاطب از شعرش دچار سامت نشود. او این تغییرات را در دو سطح همنشینی و جانشینی ایجاد کرده و از این طریق، برجسته‌سازی لفظ و معنا را در شعر خود محقق ساخته است. در منظومه مجنون ولیلی، مصاديق‌های متعددی برای فراروی‌های امیرخسرو از مشخصه‌های معنایی حاکم بر کاربرد واژه‌ها در زبان معمول و معیار دیده می‌شود. شاعر برای تحقیق این هدف با کاربست صنایع ادبی به ویژه «تشبیه»، «استعاره»، «تشخیص» و «کنایه»، متن تولیدی را برجسته‌تر کرده و ژرف‌ساخت را با روساختی جدید و خلاقانه ارائه داده است که در ادامه به شماری از مصاديق برجسته آن اشاره می‌شود.

۱-۲. تشبیه‌های خلاقانه

تشبیه را باید از پر تکرارترین صنایع ادبی در گستره ادبیات فارسی به شمار آورد. در تشبیه رکن‌های چهارگانه نقش‌آفرینی می‌کنند تا مفهومی به مخاطب انتقال داده شود. «دو رکنی که در حقیقت، بنیاد تشبیه بر آن استوار است، مشبه و مشبه‌به است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۵۶).

سویه‌های محوری تشبیه همانندی‌هایی برقرار است که شاعر با ذهن خلاق خود به آن می‌پردازد. البته این شباهت‌ها در بسیاری از موارد از نگاه افراد عادی دور می‌ماند و این شاعر اهل خلاقیت است که می‌تواند به رازهای میان عناصر عالم انسانی پی ببرد و با تبیین و بازنمایی آن، حسن التذاذ در مخاطب ایجاد کند. در صنعت تشبیه با «توانایی فراهم کردن تصاویر در اصل نامشابه بر اساس تشخیص یک یا چند وجه تشابه روبرو هستیم» (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۰۷). همین مقوله باعث جذابیت و فراگیری تشبیه در بین اهل ادب شده است.

منظومه مجنون ولیلی از امیرخسرو دهلوی مملو از تشبیهاتی است که کلام او را خیال‌انگیز کرده است. در زبان شعری امیرخسرو، عناصر متنوعی چون: اشیاء و عناصر پیرامون و محسوسات روزمره، عناصر طبیعت، انسان، حیوانات، مؤلفه‌های دینی، مفاهیم انتزاعی و ... دست‌مایه قرار می‌گیرند تا او تشبیهات زیبایی را خلق کند. محدود نبودن گستره فکری شاعر به مقولاتی مشخص، زمینه‌های لازم را برای خلاقیت‌های او در تشبیه‌سازی فراهم آورده است. او با خلق تشبیهات فراوان در اثر مذکور، کلامی را آفریده است که با آنچه در میان مردم به کار می‌رود و به عنوان امری معمول و هنجار شناخته می‌شود، تقاؤت‌هایی دارد. او از این طریق، عادات گفتاری مخاطبان خود را به صورت آگاهانه دچار تغییر کرده و دخل و تصرف‌هایی در همنشینی جمله‌ها پدید آورده و مفاهیم مورد نظر را به گونه‌ای غیرمعمول و جدید تبیین کرده است. این هنجارشکنی زیانی اثر مطلوبی بر فرآیند بازنمایی داشته‌های فکری امیرخسرو گذاشته است. او با ذکر مدلول‌های متنوع برای دال‌ها، آنها را به معنای مشخص و ثابتی مقید نمی‌کند و امکان همراهی یک دال با مدلول‌های گوناگون را پدیدار می‌سازد.

امیرخسرو دهلوی، گروه واژگانی «پیدایی خون دل از پشت صفائ سینه» را به عنوان مشبه و گروه واژگانی «پیدایی می در جام شیشه‌ای» را به عنوان مشبه به برمی‌گزیند و منظور خود را که بازنمایی شرایط روحی نامطلوب مجنون است، به مخاطب انتقال می‌دهد. او به واسطه کاربست این تشبیه، سعی در جهت بخشیدن به نگرش مخاطبان خود دارد؛ زیرا مجنون را فردی ساده‌دل و پاک‌سیرت در عشق ورزی توصیف کرده است. در بیت دوم، «نون والقلم» مشبه و «چتر» مشبه به است. عبارت «نون والقلم» برگرفته از آیه «ن والْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۱) به معنی «نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند» است. همچنین، شاعر در بیت سوم، گردی حرف «م» را مشبه به قرار داده و گردی ماه را مشبه به شمار آورده است. همان‌طور که ملاحظه

می‌شود امیرخسرو با ارائه مدلول‌های جدید و نوآورانه ابعاد جدیدی از ویژگی‌های دال مورد نظر را برای مخاطب بازنمایی کرده که کمتر مسبوق به سابقه بوده و در دایره گفتمانی روزمره بسامدی نداشته است.

پیدا چو می اندر آبگینه (امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۲۱)	خون دلش از صلفای سینه
چتری ز برستون والا ... یعنی که ز بحر حسن او نم (همان: ۱۲۳)	نوں والقلمش ز حق تعالیٰ مه میم شود به چرخ و نون هم

امیرخسرو سعی می‌کند هنر ادبی خود را در وصف لیلی به کار گیرد تا این معشوقه را نزد مخاطبان به طرز شایسته‌ای معرفی کند. صنعت تشبیه و مانسته کردن این زن با مظاهر گوناگون، جلوه‌های برجسته‌تری از ویژگی‌های ظاهري و باطنی او را تشریح می‌کند. لیلی (عشق) به عنوان یکی از دال‌های اصلی منظومه مجنون ولیایی با مدلول‌هایی وصف می‌شود که برای ذهن مخاطب تازگی دارد. این مدلول‌ها در زندگی روزمره افراد نمود دارند و همه نسبت به آنها آشنا هستند، اما کشف و برقراری وجود شباهت میان لیلی و مدلول‌های متنوع که با کمک ذوق ادبی و زیبایی‌شناسانه امیرخسرو صورت گرفته، خارج از هنچارهای زبانی است و نقش مؤثرتری در ارتباط‌گیری مخاطب با لیلی دارد. به بیان دیگر، این تشبیه‌ها مخاطبان امیرخسرو را در شرایط بهتری برای قضاوت کردن درباره پیوند عاشقانه لیلی و مجنون قرار می‌دهد و بر گستره درک آنان از فرآیند روایت می‌افزاید.

آهوبهای به خواب خرگوش شیرین چوشکر به نغزگویی ... طاوس بهشت و کبک بستان ... او بی خبر و نظارگی مست پرورده به آب زندگانی همشیره انگبین دهانش ...	چشمش ز کرشمه مست بیهوش خندان چو سمن به تازه‌رویی ... نی بت که چراغ بتپرستان افکنده به دوش زلف چون شست معجون لبس به ڈرفشانی هم خوابه لاله گیسوانش
---	---

بر چهره ز شرم پرده می‌دوخت

و آتش به دلش گرفته می‌سوخت

(همان: ۱۶۷)

یکی از نوآوری‌ها و هنجارگریزی‌های امیرخسرو در زمینه به کارگیری تشبیه این است که او از صفت به عنوان مقوله‌ای دستوری، در قالب تشبیه استفاده کرده است. در ایات ذیل، «چو و چون» به عنوان ادات تشبیه با «آب و ماه» به عنوان مشبه^{۱۰} به یک واژه انگاشته شده و صفت در نظر گرفته شده‌اند. این مقوله در عادت‌های زبانی، امری معمول نیست و از سوی امیرخسرو برای ایجاد نوعی هنجارگریزی مورد استفاده قرار گرفته است. هر دو رکن اصلی تشبیه در ایات ذیل، محسوس و عینی هستند و این امر کمک شایانی به فرآیند تصویرسازی در ذهن مخاطب می‌کند.

از تیغ چو آب قطرهای پاک

بنشاند غبار عالم خاک

(همان: ۱۵۶)

بود از صف آن بتان چون ماه

ماهی که زد آفتاب را راه

(همان: ۱۷۳)

مجنون را باید شخصیتی هنجارگریز دانست؛ زیرا سبک زندگی او به گونه‌ای است که قواعد جامعه انسانی آن را برنمی‌تابد و از وی با عنوان دیوانه یاد می‌کند. او با کنش‌ها و واکنش‌هایی که در فرآیند عشق‌ورزی خود با لیلی بروز می‌دهد، موجب شگفتی اطرافیان می‌شود؛ زیرا این رفتارها در چهارچوب‌های پذیرفته‌شده جامعه نمی‌گنجد. امیرخسرو برای تشریح هرچه بهتر این عادت‌گریزی‌ها به استفاده از زبانی فراهنجاری متوصل شده است تا اغراض خود را در شناساندن شخصیت مجنون نشان دهد. او از تشبیه برای بازنمایی موقعیت‌های روحی محنون استفاده می‌کند تا درک ژرفی در مخاطب پدید آورد و طبیعتاً برای تحقق این هدف زبان عادی و روزمره را کافی نمی‌داند. در نتیجه، با ذکر تشبیهاتی بکر، درونی‌های این شخصیت را عینی‌سازی می‌کند. بر این اساس، مجنون چون بادی جنبان توصیف شده که دائمًا به این سو و آن سو حرکت می‌کند و شرایط زندگی او شبیه به دیوی رمیله‌حال است. «بادانگاری و دیوپندازی مجنون» در راستای هنجارگریزی‌های معنایی امیرخسرو برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطب تعریف و توجیه می‌شود.

می رفت چو باد کوه بر کوه
هر کس ز لطافت جوانیش
چون دیو رمیده حال می زیست
زارش به زمانه عام کردند

خلقی ز پیش دوان به انبوه
می خورد فسوس زندگانیش ...
وز مردمی خیال می زیست
مجنوون زمانش نام کردند

لیلی و مجنون دو قطب اصلی این عشق افسانه‌ای را تشکیل می‌دهند. دو قطبی که با اقدامات خود، عادات فرهنگی و اجتماعی را در نور دیدند و تعریف جدید از عشق را تبیین کردند. هرچند که در این راه هزینه‌های گرافی پرداخت کردند. لیلی که از وصال مجنون ناامید می‌شود، زندگی را به هیچ می‌انگارد و ارزشی برای آن قائل نمی‌شود. از این‌رو، به لحاظ جسمی و روحی بیمار می‌شود و در شرایط نامطلوبی قرار می‌گیرد. امیر خسرو برای نشان دادن این شرایط از ظرفیت‌های تشییه استفاده می‌کند و با عدول از هنجارهای زبان روزمره، اغراض مورد نظر خود را شرح می‌دهد. او لعل لبان لیلی را کبود و او را گرفتار در آتش تب توصیف می‌کند. عینی سازی مفاهیم انتزاعی همچون: اندوه و زندگی از طریق تشییه آن به سیل و چشممه نیز، در اپیات ذیل پر جستگی دارد.

لیلی که بهار عالمی بود
در آتش تب فتاد نعلش
از آب دو دیده بی مدارا
می‌ریخت ز دیده سیل اندوه
زو چشمۀ زندگی نمی‌بود
یاقوت کبود گشت لعلش ...
می‌داد گوهر به سنگ خارا
چون ابر بهار بر سر کوه
(همان: ۲۲۴)

۲-۲. استعاره‌های تصویری

از دید یاکوبسن، زبان ادبی با دو قطب استعاری و مجازی کارکرد پیدا می‌کند. او شالودهٔ شعر را اصل مشابهت می‌داند. از این‌رو، استعاره در گسترهٔ متون منظوم بازتاب افروزنتری دارد (ر.ک: یاکوبسن، ۱۳۸۶: ۴۶). در رویکرد سنتی، استعاره «تشییه‌ی است» که یکی از دوسوی آن

(مشبه یا مشبّهُ بُه) ذکر نشود. به عبارت دیگر، استعمال واژه‌ای در معنی مجازی آن است به واسطه همانندی و پیوند مشابهی که با معنی حقیقی دارد» (تجلیل، ۱۳۷۶: ۶۳). شمیسا نیز، استعاره را به کارگیری واژه‌ای به علاقه مشابهت بجای واژه دیگر می‌داند (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

امیرخسرو در منظمه مجنون ولیلی، با توجه به ظرفیت‌های استعاری کلام خود، مدلول‌های صریح و ارجاعی واژه‌ها و الفاظ را نادیده گرفته و مدلول‌هایی ادبی برای سخن خود برگزیده و با فاصله گرفتن از زبان معیار، بر ابعاد خلائقانه شعر خود افزوده است. شاعر با آفرینش تصویرهای ابداعی مبتنی بر خیال، شعر خود را به بسترهای سرشار از پویایی نشانه‌های زبانی بدل کرده است. بررسی استعاره‌های موجود در منظمه مجنون ولیلی نشان می‌دهد که شاعر با نظرداشت اصل تشابه، نشانه‌ای را جایگزین نشانه دیگری کرده و معنایی ادبی را شرح داده است. با استفاده از استعاره‌های متعدد در ایات مختلف، صورت کلام شاعر نسبت به اصول و قاعده‌های پذیرفته شده زبانی، غریب و نامأнос شده است. استعاره‌های موجود در این اثر، متناسب با اغراض نهایی شاعر خلق شده‌اند. شاعر تصاویری را از این طریق خلق کرده که در عینی‌سازی امور معنوی و معقول و بدل کردن انتزاعیات (مفهوم زیبایی) به محسوسات نقش بر جسته‌ای داشته‌اند. استعاره‌هایی که شاعر در ایات مختلف ذکر می‌کند، در اغلب موارد ساده‌یاب و آشنا هستند. شاعر از استعاره‌های پیچیده استفاده نمی‌کند تا مانع گسترش ابهامات ذهنی مخاطب شود و او را از جریان روایت دور نکند. مثلاً «پری» و «بت»، استعاره از لیلی است تا زیبایی‌های ظاهری و مطلوبیت صورت معشوقه بازنمایی شود.

چون رفت به گوش هر کس این راز
وز هر طرفی برامد آواز
شد شیفته فلان پری روی
کازاده جوانی از فلان کوی

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۶۸)

قصاص طلبی داد پیغام
سوی پدر بت گلاندام
(همان: ۱۸۰)

شاعر با حذف مستعارمنه وارد قلمرو استعاره می‌شود و تخیل خود را به کار می‌گیرد تا مخاطبان خود را وارد قلمرو تجربه‌های مستقیم و غیرمستقیم کند و شعر خود را از بند تقليد و

تکرار برهاند. او برای تحقق این هدف، عناصر اجتماعی، طبیعت، زندگی عامیانه و امور معقول و مجرد را به کار گرفته است. امیرخسرو با ایجاد تصاویر استعاری در شعر خود، نوعی غافلگیری در مخاطب به وجود آورده و هنجراهای ذهنی او را به چالش کشیده است. بیگانه‌سازی‌های زبانی که از طریق کاربرد استعاره در منظومه مجنون و لیلی ایجاد شده، در فاصله‌گیری مخاطب از کلام معمول مؤثر بوده است.

زمانی که مجنون به دنیا می‌آید، یکی از پیشگویان قبیله به آینده او و روابط عاشقانه‌ای که در پیش می‌گیرد، اشاره می‌کند. امیرخسرو از زبان این فرد، آن معشوقه را بت نزند می‌نامد که عامل دیوانگی و مستمندی مجنون می‌شود. بارزترین لفظ استعاری که شاعر برای معرفی خارج از قاعدة لیلی استفاده می‌کند، «بت» است که از زبان آشنا و بیگانه ادا می‌شود. این واژه بر زیبایی‌های ظاهری این زن تأکید دارد و مفهوم انتزاعی زیبایی را عینیت می‌بخشد. همچنین، «در» و «خرانه» به ترتیب استعاره از دندان و دهان معشوقه است که در ایجاد تصویری مطلوب از لیلی در ذهن مخاطب اثرگذار است.

۲-۳. تشخیص و مضمون‌سازی

در سر هوسمی چنان‌که دانی دیوانه و مستمند گردد (همان: ۱۶۴)	لیکن فتدش گه جوانی از عشق بتی نزند گردد
---	--

وان درس و تعلیم‌ش بهانه‌ست (همان: ۱۶۸)	مقصود وی آن بت یگانه‌ست
---	-------------------------

ماورد صفا در آبگینه‌ست (همان: ۱۷۸)	ناسفته ڈرت که در خزانه‌ست
---------------------------------------	---------------------------

این صنعت ادبی را باید در زمرة زیباترین صور خیالی به حساب آورد. شاعر به واسطه کاربست تشخیص، در اشیاء تصرف ذهنی می‌کند و با مدد جستن از قوه تخیل، موجب حرکت، جنبش و پویایی در تصویر خلق شده می‌شود. بر این اساس، همه پدیده‌ها در نگاه خالق تشخیص، شنونده، دارای حیات و حرکت هستند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

انسان‌انگاری مظاهر طبیعت یا مفاهیم ذهنی باعث سهولت در فرآیند ارتباط‌گیری مخاطب می‌شود. به بیان دیگر، باورپذیری شنونده نسبت به پدیده‌های غیرانسانی افزایش پیدا می‌کند و مانع فاصله گرفتن وی از متن تولیدی می‌شود. در شعر امیرخسرو استفاده از تشخیص بارها تکرار شده است. شاعر، صفت جاسوسی کردن را به سنان نسبت می‌دهد و درد را انسانی تصوّر می‌کند که زانو دارد. همچنین، پای کوبیدن را که عملی انسانی است برای مرگ به کار می‌گیرد. خلق این تصاویر برای مخاطب، او را وارد دنیای جدیدی از الفاظ و تصاویر می‌کند که در هنجارهای زبانی عادی و متعارف، پذیرفته شده نیستند و کاربردی ندارند. این تکنیک ادبی شعر را به بستری پویا بدل می‌کند که همه عناصر بی‌جان در آن جان می‌گیرند و حرکت می‌کنند. در مجموع، به کارگیری تشخیص در منظومه مجنون ولیلی، جانی دوباره به فرآیند روایت بخشیده و انگیزشی افزون‌تر در شنونده پدید آورده است.

می‌کرد سنان به چشم باریک جاسوسی سینه‌های تاریک

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۹۳)

لیلی به هلاک و سینه‌کاهی مادر به حدیث نیکخواهی

لب بسته و خون دل گشاده بر زانوی درد سر نهاده

(همان: ۱۶۹-۱۷۰)

مرگ آمد و جان ز سینه می‌روفت

(همان: ۱۹۷)

امیرخسرو برای همت به عنوان مفهومی معقول و انتزاعی، بازو قائل شده است. به بیان دیگر، او همت را دارای شخصیت و وجهه‌ای انسانی می‌داند که یکی از اعضای آن، بازو است. همچنین، شاعر از زبان لیلی، مظاهر بی‌جانی چون: «خار، گرد و دم سرد» را خطاب قرار می‌دهد و با آنان درباره معشوقه‌اش سخن می‌گوید. این تصویرسازی در انتقال عواطف درونی لیلی به مخاطب اثرگذار است و دنیای درون او را برای دیگران آشکار می‌کند. لیلی دغدغه‌ها و تنش‌های درونی خود را واگویه می‌کند و مخاطب را به درک عمیقی از شرایط روحی خویش می‌رساند. سخن گفتن لیلی با «خار، گرد و دم سرد» که بی‌جان هستند، بیانگر استیصال ذهنی لیلی، قطع امید او از اطرافیان و پناه آوردن به مظاهر غیرانسانی است. امیرخسرو از زبان

خویش نیز، وضعیت لیلی را وصف می‌کند. او با بیانی نامائوس و خارج از هنگارهای زبان معمول، دل را انسانی خسته تصوّر می‌کند و در ادامه با تغییر نگاه خود، این دل را به مثابه غذایی آماده تناول می‌شمارد.

بر کنگره هنر کنمدم
هرچ آن طلبم در آستین است
(همان: ۱۶۴)

از آتش آه من بیندیش
باران سرشک من بینی
خاشاک بچین ز تکیه‌گاهش
(همان: ۱۹۴)

هان گر هوس می و کبابست
(همان: ۲۱۸)

افکند چو همت بلندم
گر بازوی همت همین است

ای خار چو پهلویش کنی ریش
ای گرد چو بر تنش نشینی
رو ای دم سرد من به راهش

دل خسته و گریه خون نابست

۴-۴. کنایه، سادگی و فقدان خلاقیت

اگر سخنی بیان شود که دو معنی قریب و بعد داشته باشد، از کنایه استفاده شده است (همایی، ۱۳۷۰: ۲۵۵). هدف گوینده کلام کنایی، آگاهی مخاطب از معنای دور است. مدت زمانی که شنونده برای حرکت از معنای نزدیک به معنای دور طی می‌کند، موجب برجسته شدن مخاطب محوری در آثار ادبی می‌شود. به عبارت دیگر، شاعر از این طریق، مخاطبان را در جریان روایتگری دخیل کرده است. «کنایه هر کلمه‌ای است که دلالت بر معنایی کند که هم بر حقیقت بتوان حمل کرد و هم بر مجاز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۴۱). طبق این تعریف، کنایه از ظرفیت‌های لازم برای ایجاد نوآوری و فراروی‌های معنایی در متن ادبی برخوردار است؛ زیرا امکان تبیین کلام در وجه مجازی فراهم می‌شود که متناسب با مبانی زبانی متعارف نیست. با عنایت به این نظر، کنایه «سخنی است که معنی حقیقی و نهاده آن قابل رد نیست، ولیکن به

اقضای حال و در نسبت و مناسبت زمان و مکان و موضوع مقال، معنی دیگری از آن فهمیده می‌شود» (ژروتیان، ۱۳۶۹: ۴۲۲).

کنایه‌ها در شعر امیرخسرو باعث تقویت شعریت کلام او شده است. البته، این را باید در نظر داشت که کنایات نوآورانه در منظومه مجنون ولیکی چندان مشهود نیست و شاعر در کنایه‌های کهن با عنایت به ذوق و سلیقه شخصی و گاهی با نظرداشت فضای داستان، دخل و تصرف ایجاد کرده و اغراض خود را شرح داده است. تعبیرهای کنایه‌آمیزی مانند «به خاک غلتیدن» و «سوخته طاق»، افزون بر اینکه شعر او را هنری‌تر کرده و جنبه‌های زیبایی‌شناسی آن را قوت بخشیده، شرایط نامطلوب روحی شخصیت‌های داستان را شرح داده است.

آن گم شده را به خاک جویان ...	غلتید به خاک تیره‌مویان
آهسته به گوش پیززن گفت	کین سوخته طاق ماند از آن جفت

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۱۷۹)

پس از آشکار شدن روابط و دلدادگی‌های لیلی و مجنون، خانواده دختر به واسطه سنت‌های اجتماعی و فرهنگی و ترس از رسایی و بدنامی در قبیله، او را به حصر خانگی وادر می‌کنند تا دیگر موفق به دیدار مجنون نشود و ماجراهی این عشق به پایان رسد. امیرخسرو با تکیه بر ظرفیت‌های کنایه، هنجارهای فرهنگی جامعه را زیر سؤال می‌برد و به صورت غیرمستقیم آن را نقد می‌کند. او از دیوارهای بلندی سخن می‌گوید که اطراف خانه را فراگرفته‌اند تا دختر را بیش از پیش محدود کنند. واکنش دختر نیز، منفعانه است. او بی‌آنکه به شرایط موجود اعتراض کند، تن به خواسته والدین می‌دهد و در غربت محض می‌گرید و زاری می‌کند. کنایه‌هایی همچون «خاک را با گریه رنگ دادن، آتش ز لب زبانه زدن، آتش انود شدن از آه» و «با نفس کشیدن به سینه مسمار زدن» که امیرخسرو در شعر ذیل ذکر می‌کند، در بازنمایی این مفهوم و موقعیت اثرگذار است. او فضای نامطلوب روحی لیلی و نیز، شرایط ناخوشیاند فرهنگی جامعه سنتی و قبیله‌ای را با کمک کنایه‌های مذکور شرح داده و هم در سطح زبانی موفق به هنجارگریزی شده و هم در سطح فرهنگی، مخاطبان خود را به نوعی عرف‌گریزی فرهنگی دعوت کرده است. این وجهه از هنجارگریزی‌های دووجهی امیرخسرو را می‌توان دارای نوآوری دانست.

دیوار سرا بلند کردند می‌داد ز گریه خاک را رنگ آتش ز لبیش زبانه می‌زد چون تربت مجرمان پر از دود می‌زد ز نفس به سینه مسما	مه را به سرای بند کردند او ماند به کنج حجره دلتگ هر ناله که عاشقانه می‌زد شد خانه ز آه آتش‌اندواد می‌خورد ز آه خود به دل خار
---	--

(همان: ۱۷۰)

خانواده مجنوون برای خواستگاری از لیلی به خانه پدر و مادر دختر می‌روند و خواسته خود را با بیانی کنایی و ذکر عبارت «امید از در برآوردن» بازگو می‌کنند. به کارگیری این کنایه نشانگر بافت سنتی جامعه قبیله‌ای و اهمیت اراده پدر دختر در تعیین سرنوشت است. جالب آنکه امیرخسرو پاسخ خانواده لیلی به پدر مجنوون را با استفاده از کنایه تشریح می‌کند. پدر لیلی این خواسته را غیرمنصفانه و «باد پیمودن» می‌داند و شخصیت مجنوون را می‌نکوهد؛ زیرا مردم از خبر او «انگشت به گوش و دست بر سر» هستند. در نتیجه، مانع ازدواج عاشق و معشوق می‌شود. امیرخسرو با ذکر این کنایات موفق به درهم‌شکستن آگاهانه ساختار زبان روزمره شده و شکل و معنای جدیدی از کلام را ارائه کرده که مانوس و متعارف نیست. او با بیانی ادبی و هنری، گفتمان دو خانواده را بازنمایی می‌کند و دلایل آنان را برای خواستگاری و رد آن شرح می‌دهد. اگرچه برخی از کنایات تا حدی غریب به نظر می‌رسند، ولی به واسطه قرار گرفتن در بافت شعر، امکان پی بردن به منظور شاعر ساده شده است.

از جفت گریز نیست دانی
کامید خود از درت برآریم
(همان: ۱۷۸)

ورنه کنم آن سزا که دانی
رنجیده شود کسی که سنجد
پیمودن باد باد باشد ...
ما را به قبیله کرد بدnam ...
انگشت به گوش و دست بر سر
(همان: ۱۷۹)

زین رو همه را به زندگانی
چون هست چنین امیدواریم

گفتاچه کنم که میهمانی
هر نکته کزان کسی برنجد
گفتن که نه آن ز داد باشد
شخصی که ز نفس ناسرانجام
خلق از خبرش به کوچه و در

از مجموع آنچه گفته شد مشخص می‌گردد رابطه زبانی متن این اثر با کنایه‌های به کار رفته در آن به گونه‌ای است، که خلاقيت ادبی در اين بخش چندان آکار نمی‌شود و مخاطب در دايره تنگ معاني محدود و از پيش تعين شده گرفتار می‌آيد و در اين زمينه ذهن مخاطب بسته می‌ماند.

جدول ۱. ويژگی‌ها و کارکردهای هنجارگریزی معنایی در منظومه مجنون و لیلی

انواع هنجارگریزی معنایی	ويژگی‌ها و کارکردها
۱. تشبيه	<ul style="list-style-type: none"> - ايجاد مدلول‌های متنوع برای دال‌های مشخص و افزایش حس التذاذ در مخاطب - موقعیت در وصف شخصیت‌های داستان و موقعیت‌های قرار گرفته در آن - استفاده از صفت به عنوان یکی از ارکان تشبيه
۲. استعاره و تشخيص	<ul style="list-style-type: none"> - هماهنگی استعاره‌ها و تشخيص‌ها با لایه‌های فکری اميرخسرو دهلوی - جايگرین کردن مدلول‌های ادبی با مدلول‌های صريح و ارجاعی از اين طریق - ايجاد پویایی در نشانه‌های زبانی
۳. کنایه	<ul style="list-style-type: none"> - استفاده از کنایه‌های عمدتاً زودیاب - کمنگ کردن نقش مخاطب در خوانش متن تولیدی و فرآيند کشف روابط هنجارگریز - بازنمایی عواطف درونی شخصیت‌های داستان

۳. نتیجه‌گیری

در اين پژوهش، هنجارگریزی‌های اميرخسرو دهلوی در منظومه مجنون و لیلی و اغراض او از کاربست اين شگرد در سطح «هنجارگریزی معنایی» کاویده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شاعر با ايجاد مدلول‌های جدید برای دال‌ها، ثبات و يكديستي زبان معیار را در هم شکسته و دال‌ها را به مدلول‌های ثابت و مشخصی مقید نکرده است. نقطه برجسته هنجارگریزی‌های اميرخسرو آنجاست که ضمن تقویت ابعاد زیبایی‌شناسی اشعارش، بسترهاي

لازم را برای انتقال ساده‌تر مضامین به مخاطب و برانگیختن عواطف او در جهتی که تمایل دارد، فراهم کرده است.

استفاده از صنایع معنوی به ویژه تشبیه، استعاره، تشخیص و کنایه در این منظومه نشانه‌های زبانی را از حالت ایستاخارج کرده و بدان جنبه‌ای پویا بخشیده است. او از روی آگاهی سعی کرده است فرآیند ادراک مخاطب از متن تولیدی را طولانی‌تر کند تا با تحت تأثیر قرار دادن مخاطب، کلام خود را تبیین نماید. اگرچه امیرخسرو قواعد زبانی را به کار می‌گیرد، اما به این مقدار بسنده نمی‌کند و با فراوری‌هایی که در سطح ظاهری و معنایی انجام می‌دهد، نظامهای نشانه‌ای جدیدی را تبیین می‌کند که چهارچوب‌های زبانی ویژه خود را دارد. او در منظومه مجنون و لیلی به صورت پیدا و پنهان از نظامی گنجوی تقليید کرده، اما همواره سعی کرده است آن شاعرانه خود را در این اثر بازتاب دهد و صدای ادبی پویا و مستقل خود را به گوش مخاطب برساند و جریان خطی نوآورانه و خیال‌انگیزی را در روایت و خوانش خود از سرگذشت عاشقانه لیلی و مجنون ایجاد کند.

در بحث هنجارگریزی معنایی، تشبیه‌های به کار رفته در منظومه مجنون و لیلی دارای مدلول‌های متنوعی برای دال‌های مشخص هستند. به این اعتبار، ایجاد بی‌ثباتی آگاهانه در معنای دال‌ها در ایجاد حس‌التداء و تبیین اغراض مورد نظر شاعر همچون وصف شخصیت‌های اصلی داستان و موقعیت‌هایی که در آن قرار گرفته‌اند، اثرگذار بوده است. یکی از نوآوری‌ها و هنجارگریزی‌های شاعر، استفاده از صفت به عنوان مؤلفه‌ای دستوری-در جایگاه یکی از ارکان تشبیه بوده است. استعاره‌ها و تشخیص‌های منظومه مجنون و لیلی با لایه‌های فکری امیرخسرو در هماهنگی کامل هستند. شاعر به واسطه کاربست این صور خیالی، از مدلول‌های ارجاعی و صریح واژه‌ها چشم‌پوشی کرده و مدلول‌هایی ادبی را جایگزین نموده است. برآیند این تغییر، فاصله‌گیری از زبان معیار و روزمره مخاطب، ایجاد پویایی در نشانه‌های زبانی و پدیدآوری خلاقیت ادبی در منظومه بوده است. کنایه نسبت به تشبیه و استعاره، در هنجارگریزی‌های امیرخسرو در منظومه مجنون و لیلی نقش و اثرگذاری کمتری داشته است؛ زیرا شاعر غالباً از کنایه‌های زودیاب استفاده کرده و فرآیند کشف و تبیین‌سازی روابط هنجارگریز در این صنعت ادبی برای مخاطبان تا اندازه‌ای کاهش پیدا کرده است. او از

کنایه برای تبیین عواطف درونی شخصیت‌های اصلی داستان یعنی لیلی و مجمون بهره برده است.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۶)، ساختار و تأویل متن، چاپ نهم، تهران، مرکز.
۳. امیرخسرو دهلوی، ابوالحسن یمین الدین (۱۳۶۲)، خمسه، با مقدمه و تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران، شقایق.
۴. تجلیل، جلیل (۱۳۷۶)، معانی و بیان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۵. تجلیل، جلیل و بیغمی، مهران (۱۳۹۱)، «بررسی ساختاری اصطلاحات استعاری در خمسه امیرخسرو دهلوی»، مجله بهار ادب، سال ۵، شماره ۳، صص ۴۹-۶۱.
۶. ثروتیان، بهروز (۱۳۶۹)، بیان در شعر فارسی، تهران، برگ.
۷. حاجی جعفری توران‌پشتی، محبوبه و عقدایی، تورج (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی کنایه در شیرین و خسرو امیرخسرو دهلوی»، مجله تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳۷، صص ۹۵-۱۲۱.
۸. سجادی، فرزان (۱۳۷۸)، «درآمدی بر نشانه‌شناسی در شعر فارسی»، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۳۹، صص ۱۳۵-۱۴۰.
۹. شبی نعمانی، محمد (۱۳۶۳)، شعرالعجم یا تاریخ شعراء و ادبیات ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، رستاخیز کلمات، تهران، سخن.
۱۱. _____ (۱۳۸۸)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگاه.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، بیان، تهران، میترا.
۱۳. شهولی کوهشوری، شاهپور و نیکخواه، مظاہر و رضای پوریان، اصغر (۱۳۹۴)، «استعاره تبعیه در خمسه امیرخسرو دهلوی»، مجله زیبایی‌شناسی ادبی، شماره ۲۴، صص ۱۱۱-۱۳۱.
۱۴. صفوی، کوروش (۱۳۷۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران، سوره مهر.

۱۵. علوی‌مقدم، مهیار (۱۳۷۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، نشر لیلی.
۱۶. کی‌منش، عباس (۱۳۸۷)، «امیرخسرو و موسیقی دیوان او»، مجله حافظ، شماره ۵۸، صص ۱۱۵-۱۲۳.
۱۷. مددادی، بهرام (۱۳۸۳)، «هنجارگریزی در هنر و ادبیات»، مجله کلک، شماره ۱۴۸، صص ۵۲-۵۴.
۱۸. مکاریک، ایناریما (۱۳۸۵)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجرپور و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، آگه.
۱۹. هاوکس، ترسن (۱۳۸۰)، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، مرکز.
۲۰. همایی، جلال الدین (۱۳۷۰)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، هما.
۲۱. یاکوبسن، رومن (۱۳۸۶)، «قطبهای استعاری و مجازی در زبان پریشی»، مجموعه مقالات زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
22. *The Holy Quran*, translated by Mehdi Folavand.
23. Ahmadi, Babak (2007), *Text Structure and Interpretation*, Ninth Edition, Tehran, Markaz.
24. Alavi Moghaddam, Mahyar (1998), *Theories of Contemporary Literary Criticism*, Tehran, Leily Publishing.
25. Amir Khosrow Dehlavi, Abolhassan Yaminuddin (1983), *Khamseh*, with introduction and correction by Amir Ahmad Ashrafi, Tehran, Shaghayegh.
26. Haji Jafari Turan Poshti, Mahboubeh and Oghadayi, Touraj (2018), "Analysis and study of irony in Shirin and Khosrow Amir Khosrow Dehlavi", *Journal of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts*, No. 37, pp. 95-121.
27. Tajil, Jalil (1997), *Meanings and Expression*, Tehran, University Publishing Center.
28. Tajil, Jalil and Beighami, Mehran (2012), "Structural study of metaphorical terms in the khumsa of Amir Khosrow Dehlavi", *Bahar Adab Magazine*, Vol 5, No 3, pp. 49-61.
29. Safavi, Cyrus (1994), *From Linguistics to Literature*, Tehran, Sooreye Mehr.

30. Servatian, Behrooz (1990), *Expression in Persian Poetry*, Tehran, Barg.
31. Sojudi, Farzan (1999), "An Introduction to Semiotics in Persian Poetry", *Journal of Development Culture*, No. 39, pp. 135-140.
32. Shafiee Kadkani, MohammadReza (1997), *The Resurrection of Words*, Tehran, Sokhan.
33. _____ (2009), *Imagination in Persian Poetry*, Tehran, Agah.
34. Shahvali Kuh-e-Shouri, Shahpour and Nik'khah, Mazaher and Rezapourian, Asghar (2015), "The Metaphor of Subordination in the Fifth of Amir Khosrow Dehlavi", *Journal of Literary Aesthetics*, No. 24, pp. 111-131.
35. Shamisa, Sirus (2007), *Bayan*, Tehran, Mitra.
36. Shebli Nomani, Mohammad (1984), *Al-Ajam Poetry or History of Iranian Poets and Literature*, translated by MohammadTaghi Fakhr Daei Gilani, Tehran, Donyaye Ketab.
37. Hawks, Trance (2001), *Metaphor*, translated by Farzaneh Taheri, Tehran, Markaz.
38. Homayi, Jalaluddin (1991), *Rhetoric and Literary Crafts*, Tehran, Homa.
39. Jacobsen, Roman (2007), "Metaphorical and virtual poles in aphasia", *collection of articles on linguistics and literary criticism*, translated by Maryam Khoozan and Hossein Payendeh, third edition, Tehran: Nashr-e Ney.
40. KeyManesh, Abbas (2008), "Amir Khosrow and the music of his divan", *Hafez Magazine*, No. 58, pp. 115-133.
41. Makarik, IRnarima (2006), *Encyclopedia of Contemporary Literary Theories*, translated by Mehran Mohajerpour and Mohammad Nabavi, second edition, Tehran, Agah.
42. Meghdadi, Bahram (2004), "Abnormality in Art and Literature", *Kelk Magazine*, No. 148, pp. 52-54.

Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi

Rezvan Barani Sheikh Rabati¹

**PhD student of Persian language and literature, Izeh Branch, Islamic Azad
University, Izeh, Iran**

Shahpour Shaholi Kohshuri

**Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Izeh Branch,
Islamic Azad University, Izeh, Iran**

Seyed Ali Sohrabnejad

**Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Izeh Branch,
Islamic Azad University, Izeh, Iran**

Received:03/12/2021

Accepted: 21/04/2022

Abstract

Poets innovate in fixed and repetitive images by using a variety of linguistic methods, distancing their language from vulgarity. In formalist critique, linguistic and semantic aberrations are among the main methods of literati to turn words away from vulgarity and common linguistic habits and are thematic tricks. In his works, especially Layla & Majnun, Amir Khosrow Dehlavi has prevented verbal vulgarity with purposeful and conscious aberrations and has created an innovative poem with new themes. Thus, this descriptive-analytical paper investigated the main differentiating techniques of Amir Khosrow to escape from the rules and conventional relations of everyday language in the Layla & Majnun. The research results show that the main manifestations of abnormality in this work are: "simile", "metaphor", "personification" and "irony". With the help of simile, the poet, by creating a conscious instability in the meaning of the signs, has increased the dynamics of linguistic signs in his poems and has drawn his own independent literary policy towards Nezami Ganjavi. Also, through the use of metaphor and personification, referential and explicit meanings of words have been discredited and new literary meanings have been replaced. In addition, Amir Khosrow has often used the irony which has been effective in reducing literary creativity and the role of the audience in reading the text and his position in the process of discovering abnormal relationships.

Keywords: Amir Khosrow Dehlavi, Layla & Majnun , Formalist components, Abnormality, Imagination, Literary creativity.

1- drrezvanbarani@gmail.com



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

مقایسه کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان در برنامه‌های زنده تلویزیون

سید محمد حسینی معصوم دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

ملیحه حاجیان‌نژاد، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

صفص: ۱۸۳-۲۰۸

چکیده

ترمیم گفتار به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حفظ مکالمه و جلوگیری از شکست ارتباط، می‌تواند عامل مؤثری در ارتباطات و مکالمات روزمره به حساب آید. در این میان، جنسیت به عنوان یکی از عوامل دخیل در پدیده‌های زبان‌شناسی اجتماعی می‌تواند باعث ایجاد تفاوت در میزان و نحوه استفاده گویشوران از این ابزار شود. پژوهش حاضر، به بررسی و مقایسه میزان کاربرد ترمیم و پراکندگی انواع راهبردهای آن در دو گروه زنان و مردان فارسی‌زبان براساس طبقه‌بندی‌های شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) و فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵) می‌پردازد. نتایج حاکی از آن است که به‌طور کلی، زنان به‌طرز معناداری بیشتر از مردان از ترمیم استفاده می‌کنند. اما جالب این است که با وجود این که دو گروه از نظر ترتیب پراکندگی انواع چهارگانه ترمیم الگوی مشابهی را نشان می‌دهند و خودترمیم خودآغاز در هر دو گروه بیشترین و دگرترمیم خودآغاز کمترین بسامد را دارد، در عین حال، درصد کاربرد خودترمیم دگرآغاز در گفتار مردان دو برابر گفتار زنان است. به علاوه، با توجه به نتایج تحلیل داده‌ها بر اساس طبقه‌بندی فاکس و یسپرسن، در هر دو گروه زنان و مردان استفاده از راهبردهای «تکرار عبارت» و «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید» به ترتیب کمترین و بیشترین بسامد را داشته‌اند و نیز هر دو مورد در گفتار زنان نسبت به گفتار مردان بسامد بیشتری داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: مکالمه، ترمیم، طبقه‌بندی ترمیم شگلاف، طبقه‌بندی ترمیم فاکس و

یسپرسن، جنسیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۳

1. hosseinimasum@pnu.ac.ir

2. m.hajiannezhad99@gmail.com

پست الکترونیکی:

۱. مقدمه

گفتگو کردن به عنوان فعالیتی اجتماعی، زمینه‌ساز بسیاری از اقدامات و رفتارهای مختلف در زندگی روزمره انسان‌ها نظری دادوستد، آموزش، سرگرمی، و همدلی است. در واقع مکالمات، منعکس‌کننده‌ی فعالیت‌هایی مشترک هستند. هر فعالیت مشترک، دارای شرکت-کننده‌گانی است و برای پیشبرد مکالمه و ارتباط مؤثر، هماهنگی میان این شرکت-کننده‌گان ضروری خواهد بود. در پسِ هر فعالیت مشترکی اهدافی عمومی و اهدافی شخصی نهفته است. اهداف عمومی مواردی مانند تبادل اطلاعات یا بهره‌مندی از تجربیات دیگران، برنامه-ریزی برای انجام کاری، مذکوره در مورد یک قرارداد و اهداف شخصی، شامل اهدافی همچون کسب منزلت اجتماعی، ارتقای جایگاه فردی در اجتماع، نشان دادن برتری خود نسبت به دیگران، بیان احساسات، حفظ روابط فردی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، مکالمه شکلی از تعامل شفاهی است که از طریق زبان صورت می‌گیرد. درک کردن به‌طور خوب‌به‌خود اتفاق نمی‌افتد بلکه توسط شرکت-کننده‌گان در مکالمه ایجاد می‌شود و همکاری و مشارکت طرفین را می‌طلبید (رب. ک. کلارک^۱، ۱۹۹۶؛ براون و یول^۲، ۱۹۸۳؛ شگلاف^۳، ۱۹۹۲؛ کلارک و شفر^۴، ۱۹۸۷).

با توجه به این‌که در یک گفتگو شرکت-کننده‌گان افرادی با خصوصیات، ایده‌ها و نظرات متفاوتی هستند، و از سوی دیگر واژگان متعددی وجود دارند که چندین معنای مختلف دارند، هر فرد با توجه به نقشه‌ی ذهنی خود می‌تواند برداشت متفاوتی داشته باشد. این امر می‌تواند باعث تفسیر نادرست شود و ادامه‌ی مکالمه و برقراری ارتباط با مشکلاتی مواجه شود. به‌عبارت دیگر، مسائلی در مکالمات وجود دارد که باعث می‌شود طرفین نتوانند همدیگر را درک کنند. فرایند شناسایی و رفع این موانع و اشکالات را ترمیم^۵ می‌نامیم. ترمیم در مکالمه نیز با وظیفه‌ی ایجاد و حفظ درک متقابل سروکار دارد. مطالعات اخیر مکالمه نشان می‌دهد که مشکلات نیازمند به ترمیم می‌توانند از هر یک از طرفها سرچشمه بگیرد و تنها مربوط به گوینده یا شنونده نباشد. این اختلالات می‌توانند در سطوح مختلفی رخ دهد، مانند مشکلات

1- Clark

2- Brown & Yule

3- Schegloff

4- Clark & Schaefer

5- repair

گفتاری، شنیداری و درک کردن. یکی از این مسائل انتخاب واژه است. دیگری عدم تلفظ صحیح کلمات و یا عدم درک معنی کلمه از سوی مخاطب و همچنین مشکل عدم تشخیص یک کلمه است، که ممکن است شنونده نداند به چه کسی یا چیزی اشاره دارد (کریستال^۱، ۱۹۸۷؛ شیفرین^۲، ۱۹۹۸؛ شگلاف، ۲۰۰۶). بنابراین همانطور که روشن شد، ارتباط موفقیت‌آمیز بر پایه‌ی اقدامات مشترک گوینده و شنونده شکل می‌گیرد.

با توجه به بروز برخی مسائل مانند تلفظ نادرست واژگان، مشکلات شنیداری، چند معنایی و مانند آن، ممکن است میان شرکت‌کنندگان ناهماهنگی رخ دهد و مانع ارتباط مؤثر بین آن‌ها شود. در این جاست که ترمیم در گفتار اهمیت و جایگاه ویژه‌ای می‌یابد، زیرا به رفع موانع ارتباطی و ناهماهنگی موجود کمک می‌کند. در مکالمات روزمره بروز اشکال در حین مکالمه امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. همان‌طور که شگلاف (۲۰۰۷: ۱۰۰) نیز عنوان کرده است، «حاضران در گفتگوهای تعاملی، پیوسته خود را در حال مواجهه با مشکلات یا مسائلی می‌یابند که مربوط به گفتار، شنیدار یا درک کردن است».

در تحقیق حاضر با توجه به اهمیت تفاوت‌های جنسیتی^۳ در مکالمه و جایگاه ویژه‌ای که ترمیم در گفتار دارد، به بررسی میزان کاربرد انواع ترمیم طبق طبقه‌بندی شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) و نیز طبقه‌بندی فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵) در گفتار زنان و مردان می‌پردازیم. همچنین در جستجوی پاسخی مناسب برای پرسش‌های زیر هستیم.

۱. بسامد کاربرد ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان؟
۲. بسامد کاربرد هرکدام از انواع ترمیم، در گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر به چه صورت است؟

۲. چارچوب نظری

در دهه‌های اولیه پیدایش زبان‌شناسی اجتماعی، عمدۀ توجه پژوهشگران این رشتۀ بر مطالعات مربوط به گویش بود و زنان چندان به عنوان موضوع مطالعات زبان‌شناسی مورد توجه نبودند. (ر.ک. چیمبرز و ترادگیل^۴، ۱۹۸۰). اما به تدریج با گسترش نقش زنان در جوامع

1- Crystal

2- Schiffrin

3- gender-differences

4- Chambers & Trudgill

صنعتی و حرکت‌های اجتماعی و سیاسی تساوی طلبانه زنان در کشورهای مختلف و تصویب قوانین حمایتی از زنان در آمریکا و اروپا، ویژگیهای گفتار زنانه و تفاوت‌های آن با گفتار مردان مورد توجه قرار گرفت. جنبش زنان^۱ نقطه‌ی عطفی در تغییر الگوی عملی در راستای بررسی تمایز جنسیتی در زبان‌شناسی بود. پس از آن، تحقیقات فراوانی آغاز شد و پژوهشگران به نکات جالبی رسیدند. به عنوان مثال، مشخص شده (ر.ک. ثورن و هنلی^۲، ۱۹۷۵؛ بارون، ۱۹۸۶) که زنان در نگارش، نسبت به مردان در استفاده از ابزار بیانی برای تأکید، بیشتر زیر کلمات را خط می‌کشند.

مکالمه یک تعامل گفتاری مشترک است که می‌تواند موجب پایداری و حفظ روابط دوستی بین گویندگان باشد. با این وجود، وقتی بحث جنسیت در مکالمه در نظر گرفته می‌شود، زنان و مردان عملکردهای متفاوتی در مکالمه نشان می‌دهند. تحقیقات برخی پژوهشگران از جمله فیشمن (۱۹۸۳) و تانن (۱۹۹۲) نشان می‌دهد، از نظر مردان، مکالمات، مذاکراتی هستند که در آن افراد سعی دارند تا جای ممکن، برتری به دست آورند و از خود در برابر تلاش‌های دیگران برای سرنگونی و فشار بر آن‌ها، محافظت کنند. این دیدگاه زندگی را رقابت و مبارزه‌ای برای حفظ استقلال و جلوگیری از شکست می‌داند.

۲. ۱. ترمیم گفتار

حفظ هماهنگی و درک مشترک بین افراد، نیازی اساسی برای تعامل است. این هماهنگی در اغلب موقع از طریق ارتباط گفتاری حاصل می‌شود. طرفین از ابزارهای مختلفی برای رفع مشکلت احتمالی در ارتباط استفاده می‌کنند. ترمیم در گفتار یکی از این روش‌هاست که ما را قادر می‌سازد تا مشکلات را سریع‌تر از آنچه ظهور و گسترش می‌یابند، برطرف سازیم.

اولین بار، موضوع ترمیم گفتار در مقاله‌ی جفرسون^۳ در سال ۱۹۷۴ با عنوان /صلاح خط/^۴ مطرح و به آن پرداخته شد و در ادامه در مقاله‌ای که با همکاری شگلاف و فاکس ارائه داد، اصطلاح ترمیم گفتار^۵ پدید آمد. شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) در تحقیق خود عنوان کردند که، میان ترمیم و تصحیح، تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. در واقع، تصحیح مربوط به وقوع خطأ و

1- The Women's movement

2- Thorne & Henley

3- Jefferson

4- Error Correction

5- speech repair

اصلاح آن است، درحالی که در مورد ترمیم، لزوماً خطای رخ نمی‌دهد، بلکه گوینده گاهی، برای درک بهتر جملات بیان شده و شغاف‌سازی، یا با توجه به رفتار شنونده، احساس می‌کند توضیح بیشتری نیاز است و دست به ترمیم می‌زند. ترمیم را می‌توان استفاده‌ی دقیق از زبان در زندگی روزمره به‌منظور ارتباط بهتر و بیشتر، جذب مخاطب و درک آسان‌تر پیام موردنظر دانست. پدیده‌ی ترمیم در گفتار در طول زمان به جایگاه ویژه‌ای دست یافت و تحقیقات گسترده‌ای در حوزه‌ی مکالمه کاوی در زمینه‌های مختلفی مانند ارتباطات متن-بنیاد^۱ (ر.ک. مردیت و استوکو^۲، ۲۰۱۴؛ تیارا^۳، ۲۰۱۸)، مکالمات دادگاهها (ر.ک. آتکینسون و درو^۴، ۱۹۷۹؛ درو^۵، ۱۹۹۲)، مکالمات کلاس درس (ر.ک. مک‌هاول^۶، ۱۹۹۰؛ سیده‌هاوس^۷، ۲۰۰۴؛ چو و لارک^۸، ۲۰۱۰؛ ربایه^۹، ۲۰۱۳) و نظایر آن انجام شد.

در جوامع امروزی ارتباط موثر عنصری کلیدی در موفقیت هر فرد محسوب می‌شود. ارتباط، فرایند انتقال اطلاعات است که در هنگام شروع یک رویداد متقابل، منجر به درک مشترکی بین شرکت‌کنندگان می‌شود (ر.ک. موکه‌ایرا، ۲۰۱۵؛ کلارک، ۱۹۹۶). درواقع، برای گویندگان حین صحبت‌های روزمره و پیش‌بینی نشده ممکن است مرتبأ مشکلاتی مانند عدم درک صحیح، مسائل شنیداری، گفتاری و مانند آن پیش آید که مانع درک درست و شکل‌گیری ارتباط مؤثر شود. بنابراین، مکالمه‌ای موفق است که شرکت‌کنندگان در آن، با هم‌دیگر ارتباط برقرار کرده، اطلاعاتی منسجم ارائه دهند. این کار گاهی از طریق ترمیم امکان‌پذیر می‌شود. درواقع، ترمیم در گفتار، موانع موجود در مکالمه را رفع کرده، با ایجاد برخی تغییرات، پیام را به درستی به شنونده منتقل می‌کند. به همین علت، می‌توان ترمیم در مکالمه را یک مهارت ارتباطی دانست (ر.ک. موکه‌ایرا، ۲۰۱۵؛ شگلاف، ۱۹۹۲؛ شگلاف، ۲۰۰۷). از نظر ریجر (۴۸: ۲۰۰۳)، ترمیم عبارت است از فرایند «تصحیح خطاب، جستجوی واژه‌ها، استفاده از وقفه و درنگ، پرکننده‌های وقفه واژگانی، شبه‌واژگانی یا غیرواژگانی، تغییرات واژگانی فوری، شروع

1- text-based communication

2- Meredith & Stokoe

3- Tiara

4- Atkinson & Drew

5- Drew

6- McHoul

7- Seedhouse

8- Cho & Larke

9- Rabab'ah

نادرست و تکرارهای فی‌البداهه^۱ تعريف کرد. شایان ذکر است که، ریجر این تعريف را، به پیروی از شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) و فاکس (۱۹۹۶)، ارائه کرده است. ترمیم به دلیل طبیعت آن، نتیجه‌ی شکست در درک متقابل است و شامل تلاش شرکت-کنندگان برای حل و فصل این شکست است. در بازه‌ای از مکالمه در گفتگوی روزمره، که میزان ارتباطات نادرست افزایش می‌یابد، باعث تعليق در مکالمه می‌شود، که پس از انجام ترمیم، این تعليق رفع می‌شود. عموماً این مراحل ترمیم بلافصله پس از استفاده‌ی نادرست در گفتگو ایجاد می‌شود و تا زمانی که حل شود و نوبت به ادامه‌ی گفتگوی شرکت‌کننده‌ی بعدی برسد، ادامه می‌یابد.

۲. بخش‌های ترمیم:

هر ترمیم سه بخش دارد: اول، بخش ترمیم‌پذیر^۲ که شامل قسمتی است که نیاز به ترمیم دارد دارد و باعث شکست در مکالمه و عدم شکل‌گیری ارتباط صحیح یا باعث شکست در روند مکالمه می‌شود. برخی از پژوهشگران مانند شگلاف و همکاران (۱۹۹۲) آن را منبع مشکل^۳ می‌نامند. بخش دوم شروع ترمیم^۴ است. پس از مشخص شدن منبع مشکل، برنامه‌ریزی برای ترمیم، از جانب گوینده یا شنونده صورت می‌گیرد و تصمیم‌گیری در مورد انجام ترمیم، صورت می‌پذیرد. بخش سوم انجام ترمیم^۵ است. ترمیم مورد نظر صورت می‌گیرد و جایگزین می‌شود (ر.ک. شگلاف و همکاران، ۱۹۷۷؛ فاکس و یسپرسن، ۱۹۹۵).

از نظر شگلاف (۲۰۰۷: ۲۰) بخش ترمیم زمانی شروع می‌شود که «قطع ارتباط احتمالی با صحبت‌های بلافصل قبلی» وجود داشته باشد و زمانی که گوینده صحبت‌های قبلی خود را که به منظور ترمیم متوقف کرده‌بود، از سر می‌گیرد، ترمیم پایان می‌یابد.

قبل از بررسی انواع ترمیم با توجه به رابطه‌ی تنگاتنگ میان ترمیم و نوبت گفتگو لازم است به تعريفی از نوبت اشاره کنیم.

1- repairable

2- trouble source

3- repair initiation

4- repair segment

5- Fox & Jasperson

۲.۳. ترمیم و نوبت گفتگو

مکالمه بین حداقل دو نفر یا بیشتر به قصد ارتباط و تبادل اطلاعات شکل می‌گیرد. یکی نقش گوینده و دیگری یا دیگران نقش شنونده را به عهده دارند، که این وضعیت بین شنونده و گوینده در طول مکالمه، ثابت نیست و افراد تغییر نقش می‌دهند. این تغییر یا جایگزینی موقعیت گوینده به شنونده و بر عکس را نوبت‌گیری^۱ می‌نامند (ر.ک. شگلاف و همکاران، ۱۹۹۴؛ اسماعیلیه، ۲۰۱۵). در واقع همانطور که براون^۲ (۱۹۹۳: ۱۵۵) بیان می‌کند، «هرچیزی که گوینده‌ی فعلی، قبل از آنکه گوینده‌ی بعدی مسئولیت را به عهده بگیرد، بیان می‌کند، نوبت است».

۲.۴. انواع ترمیم:

ترمیم با توجه به اینکه تشخیص منبع مشکل توسط چه کسی باشد و ترمیم توسط چه کسی صورت بگیرد، تقسیم‌بندی‌های زیادی دارد که معروف‌ترین آن مربوط به تقسیم‌بندی چهارگانه‌ی شگلاف و همکاران (۱۹۷۷: ۳۶۳-۷) است که به صورت زیر تعریف شده‌است:

- **خودترمیم خودآغاز^۳**: در این نوع ترمیم، گوینده به این نتیجه رسیده‌است که در انتقال پیام و مفهوم صحیح به مخاطب با شکست مواجه شده‌است. لذا از ادامه‌ی روند مکالمه خودداری و آن را متوقف می‌کند و به ترمیم می‌پردازد. نکته‌ی مهم آن است که، این ترمیم همواره، به‌قصد تصحیح خطأ صورت نمی‌گیرد؛ بلکه با توجه به اینکه مخاطب چه میزان در درک و برداشت صحیح از منظور گوینده، درست عمل کرده، گوینده گاه برای انتقال نکاتی بیشتر و ایجاد برخی تغییرات در صحبت‌های قبلی، به منظور رفع سوء برداشت مخاطب، ترمیم را آغاز و اجرا می‌کند. این نوع ترمیم، بیشترین میزان وقوع را دارد، زیرا معمولاً گوینده خود، زودتر از سایرین، متوجه اشکال در ادامه‌ی روند مکالمه می‌شود و به ترمیم آن می‌پردازد.

- **خودترمیم دگرآغاز^۴**: تشخیص منبع مشکل یا محل اشکال، از سوی دیگری است و گوینده در تشخیص منبع مشکل نقشی ندارد. معمولاً عدم تلفظ صحیح یا مشکلات شنیداری

1- turn-taking

2- Brawn

3- self-initiated self-repair

4- other-initiated self-repair

و معنایی باعث این نوع ترمیم است، و براساس درخواست مستقیم طرف مقابل، ترمیم آغاز و توسط گوینده انجام می‌شود.

- **دگرترمیم خودآغاز^۱**: تشخیص محل اشکال از سوی گوینده و ترمیم از سوی سایر شرکت‌کنندگان صورت می‌گیرد. در دگرترمیم خودآغاز، گوینده، خود، منبع مشکل را شناسایی می‌کند و از مخاطب کمک می‌طلبد و او را وادار به ترمیم کند. برای مثال، زمانی که گوینده در یادآوری نام یک شخص به مشکل می‌خورد، به مخاطب علامتی (نوعی مکث یا نگاه پرسشگرانه) می‌فرستد و مخاطب نیز آن نام را یادآور می‌شود.

- **دگرترمیم دگرآغاز^۲**: تشخیص محل اشکال با مخاطب است و مسئولیت ترمیم نیز بر عهده‌ی مخاطب است. معمولاً این نوع ترمیم در نوبت بعد از نوبتی که خطأ در آن روی داده، اجرا می‌شود.

۲. علائم ثبت گفتار:

از آنجا که در ادامه مقاله، نمونه‌هایی از گفتار و ترمیم در آن ارائه خواهد شد، لازم است با برخی علائم به کاررفته در نمونه‌ها آشنا شویم. محققان برای ثبت گفتار به صورت متن از علائم به شرح جدول شماره ۱ استفاده می‌کنند:

۳. فرایند ترمیم:

ترمیم‌های خودآغاز، با یک آغازگر غیرواژگانی شروع می‌شود. در ترمیم‌های دگرآغاز، باوجوداین‌که منبع و آغازگر مشکل، شخص گوینده است، شخص دیگری زمینه‌ی ترمیم را فراهم آورده و معمولاً با عبارتهایی همچون: بخشید، عذر می‌خواهم، و نظایر آن، برای مشخص کردن منبع اشکال در شنیدن یا درک‌کردن، ترمیم را آغاز و اجرای آنرا به گوینده واگذار می‌کند. به عبارت دیگر، معمولاً در ترمیم‌های دگرآغاز، کسی که ترمیم را آغاز می‌کند، اجرا کننده‌ی ترمیم نیست.

1- self-initiated other-repair
2- other-initiated other-repair

جدول شماره ۱. علائم ثبت گفتار در بررسی‌های مکالمه کاوی

علامت	کاربرد
//	قسمتی از گفتمان فعلی که از طریق گفتمان بعدی تولیدشده توسط سخنگوی دیگر همپوشانی می‌شود
(..)	مدت سکوت
-	هجای تأکیدشده
:	هجای کشیده شده (کششی)
-	انسدادی چاکنایی که واژه را قطع می‌کند. ^۱
=	ارتباط بین دو پاره‌گفتار که بین آن‌ها سکوت معمول رخ نمی‌دهد
?	افزایش زیروبمی صدا
(())	عملکرد غیرزبانی
()	کشش نامفهوم
hh	بازدم قابل شنیدن
.hh	دم قابل شنیدن
(hh)	خنده میان یک کلمه
><	افزایش سرعت، مانند شتاب‌زدگی

(فاکس و یسپرسن، ۱۹۹۵: ۱۲۸)

raig ترین نوع ترمیم، ترمیم خودآغاز در همان نوبت است. گوینده جاری در روند صحبت-هایش قبل از این که بتواند آنها را کامل کند، وقهای ایجاد می‌کند تا برخی مشکلات موجود در گفتار، شنیدار یا ادراک را رفع کند. همچنین خودترمیم‌ها و ترمیم‌های خودآغاز نسبت به سایر موارد ارجحیت دارند (ر.ک. شگلاف و همکاران، ۱۹۷۷).

۲. اجرای ترمیم:

فاکس و یسپرسن (۱۹۹۵: ۹۰) طبقه‌بندی هفتگانه‌ای به صورت زیر برای اجرای خودترمیمی ارائه داده‌اند، که می‌توان آن را کامل ترین نوع طبقه‌بندی دانست.

- تکرار^۲ (بازیافت) یک واژه: در تکرار (بازیافت) یک کلمه یا مورد واژگانی، بخش-
- ترمیم‌پذیر و بخش ترمیم‌شده از لحاظ واژگانی یکسان هستند.

1- glottal stop cutting off a word
2- recycle word

(1). I don't know. The school— school uh, (1.0) bookstore doesn't carry anything anonymo (h) re, (فaks و Yipseren، ۹۱: ۱۹۹۵)

در نمونه شماره ۱، برای ترمیم، کلمه‌ی *school* تکرار می‌شود.

- جایگزینی^۱ یک واژه: جایگزینی (جانشینی) یک کلمه، در واقع، جایگزینی واژه‌ی قطع-شده می‌باشد. همان کلمه‌ای که باعث شروع ترمیم و قطع روند مکالمه می‌شود با کلمه‌ای دیگر جایگزین می‌گردد. بخش ترمیم‌پذیر و بخش ترمیم‌شده متفاوت هستند.

(2). They get – their g— teeth keep grow:ing rou:nd. From the fron – back to the front. (همان: ۱۰۲)

در نمونه شماره ۲، کلمه‌ی ناقص *back* با کلمه‌ی *fron* جایگزین می‌شود.

- تکرار (بازیافت) چند مورد واژگانی^۲: در تکرار (بازیافت) عبارت قبلی شامل واژه مورد نظر یا چند مورد واژگانی (بیش از یک واژه)، بخش ترمیم‌پذیر و بخش ترمیم‌شده از لحاظ واژگانی یکسان هستند.

(3). And generally the short versions I think are very (0.2) are very reasonable. (همان: ۱۰۳)

عبارت *are very* تکرار می‌شود.

- تکرار عبارت قبلی، جایگزینی واژه موردنظر^۳: در تکرار (بازیافت) عبارت قبلی یا چند مورد واژگانی و جایگزینی (جانشینی) یک کلمه یا مورد واژگانی مورد نظر، قسمتی از بخش - ترمیم‌شده شامل تکرار بخش ترمیم‌پذیر و قسمت دیگر شامل کلمه‌ی جایگزین شده می‌شود.

(4). Oh, I have the— I have one class in the evening. (همان: ۱۰۱)

عبارت *I have* تکرارشده و کلمه‌ی *the one* با جایگزین می‌شود.

- تکرار یک عبارت و افزودن^۴: در تکرار (بازیافت)، عبارت یا بند قبلی همراه با افزودن (درج کردن) عناصری جدید قبل از تکرار موارد واژگانی افزوده شده بند یا عبارت را تغییر می‌دهند؛ یا اینکه اطلاعات پس زمینه‌ای را اضافه می‌کنند.

(5). .hh And tshe— this girl's fixed up on a da— a blind date. (همان: ۱۰۳)

1- replace word

2- recycle phrase

3- recycle phrase replace word

4- recycle phrase with addition

زنجیره *a date* تغییر کرده و با افزودن *blind* به عبارت *a blind date* را می‌سازد.

- **تغییر چارچوب معنایی^۱**: تغییر چارچوب معنایی در واقع شکل دیگری از تکرار عبارت قبلی همراه با افزودن (درج کردن) عناصر جدید (مورد پنجم) می‌باشد. این عناصر جدید افزوده شده، یک سازه ماتریسی^۲ هستند که چارچوب تکرار را تشکیل می‌دهند.

(6). Now this terminal (1.2) is smart enough to show you (0.4) that you're in (1.6) ins— what they call insert mode or append mode.

(همان: ۹۱)

زنجیره *ins* با عبارت *what they call insert mode or append mode* جایگزین می‌شود.

- رها کردن یک ساختار و آغاز ساختاری جدید^۳: نوع هفتم شامل بخش رهاشده‌ی مکالمه است که قبل از تکمیل، قطع شده و دوباره آغاز می‌شود. قسمتی که دوباره آغاز شده می‌تواند از نظر کاربردی و معنایی با قسمت رهاشده، مرتبط باشد یا مرتبط نباشد.

(7). And we k— and there was a little o:penin . (همان: ۹۶)

عبارت ناتمام *we k* قسمت رهاشده و بخش *and there was a little o:penin* شروع دوباره است که در اینجا ازلحظ معنایی و کاربردی با هم مرتبط هستند.

گرچه رده‌بندی ارائه شده از سوی فاکس و یسپرسن نسبت به رده‌بندی شگلاف جامع‌تر است، معمولاً در تحقیقات به بررسی تک‌تک این موارد پرداخته نمی‌شود.

۲.۸. عملگرهای ترمیم خودآغاز

آغاز ترمیم با استفاده از عملگرهای^۴ شروع‌کننده ترمیم که می‌توانند واژگانی یا غیر واژگانی باشند، مشخص می‌شود. در همه‌ی روش‌های مختلف ترمیم، آغازگرها در ابتدای بخش ترمیم^۵ که درحال ترمیم است قرار می‌گیرند (سیندل و استرایوز^۶، ۲۰۱۳). این عملگرها عبارتند از:

1- change syntactic framework

2- matrix construction

3- aborting syntactic stream and starting new structure

4- component

5- repair segment

6- Sidnell & Strives

- احاطه‌گرها: احاطه‌گرها^۱ کلمات یا صدای تکرارشونده هستند که با تکرار بخشی از گفتار پیرامون منبع مشکل، اطراف بخش ترمیم شده را احاطه می‌کنند. احاطه‌گرها می‌توانند کمتر از یک کلمه مانند صدای آ، / و نظایر آن باشند. احاطه‌گرها ممکن است برای هماهنگی با ساختار دستوری بخش ترمیم شده، تغییراتی را متحمل شوند. به عنوان مثال، وقتی مرجع مفردی مانند *he* با مرجع جمع *they* جایگزین می‌شود، فعل *is* که پس از بخش ترمیم شده قرار دارد به *are* تغییر می‌کند.

- سکوت‌ها و تأخیرها^۲: عملگرهای سکوت و تأخیر شامل *uh* و *umm* و ... است که برای حفظ نوبت و از سرگیری جریان واحد ساختاری نوبت به کار می‌رود.

- کلمات عذرخواهانه^۳: کلماتی مانند ببخشید، معذر می‌خواهم و ... نشان از یک خطای دارد که در ادامه مکالمه، ترمیم می‌شود.

- پیشگفتارهای ترمیم^۴: کلماتی مانند خب، منظورم/ینه، نه، واقعاً و ...

- تکرارها^۵: تکرار منبع مشکل، گاهی همراه با نفی

- تلاش چندگانه: گاهی راه حل اول ترمیم به عنوان یک منبع مشکل عمل می‌کند. نمونه ۸ این مسئله را نشان می‌دهد:

(۸). -احمد: در پنج سالگی...

-شش یا هفت سالگی

جایگذاری پنج با شش ترمیم اول است که با هفت جایگزین می‌شود.

- خودگویی: گفتگو با خود با صدای کم

۳. پیشینه پژوهش:

در زمینه مکالمه کاوی و به ویژه انواع ترمیم، مطالعات مختلفی در ایران و سایر نقاط جهان انجام شده است. تحقیقات نشان می‌دهد در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به تفاوت‌های

1- frames

2- silences & delays

3- apologetic terms

4- repair prefaces

5- repeats

جنسیتی زنان و مردان در مکالمات، صورت گرفته است. از بین این پژوهش‌ها، برخی موارد که قرابت بیشتری به موضوع این مقاله دارد، ذیلاً ارائه می‌شود.

در اس^۱ (۱۹۸۶) در تحقیقات خود بر روی مکالمات زوجین، به این نتیجه رسید که مردان بیشتر از زنان گفتگو می‌کنند. این تحقیق زمینه‌ساز تحقیقات دیگری شد، از جمله جیمز و دراکیچ^۲ (۱۹۹۳) که در بررسی موضوع فوق، عنوان کردند در بیشتر موارد، یعنی ۶۱ مورد از ۶۳ مورد، زنان کمتر از مردان صحبت می‌کنند.

ریجر (۲۰۰۳) در تحقیقات خود با موضوع تکرار به عنوان استراتژی خودترمیمی در زبان-های انگلیسی و آلمانی با بررسی گفتار هشت داوطلب انگلیسی-آلمانی زبان ۲۳ تا ۶۳ ساله، به این نتیجه رسید که تکرار ترکیبات ضمیر- فعل و ضمایر شخصی و حروف اضافه در زبان انگلیسی و بازیافت ضمایر اشاره در زبان آلمانی نسبت به دیگری بیشتر است.

اونو^۳ (۲۰۰۸) در تحقیق خود با هدف بررسی تفاوت بین سبک‌های تعاملی مردان و زنان ژاپنی، به این نتیجه دست یافت که زنان ژاپنی در مقایسه با مردان ژاپنی، کمی بیشتر از مردان، از وقه استفاده می‌کنند. همچنین در برخورد با ایجاد وقه، هم مردان و هم زنان ژاپنی، تمایل بیشتری دارند که موضوع را کنار بگذارند، تا این‌که بخواهند به صحبت‌های قطع شده، ادامه دهند.

یکی از مهم‌ترین تحقیقات در زمینه‌ی ترمیم در گفتار در زبان فارسی مقاله مقدم‌کیا و حیدرپور (۱۳۹۰) است که با بررسی ۴۲۶ دقیقه مصاحبه در برنامه‌های زنده‌ی تلویزیون که به- صورت تصادفی در بازه‌ی زمانی سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ انجام شد و نشانگر این موضوع بود که استفاده از آغازگرهای واژگانی و میزان استفاده از خودترمیمی خودآغازی نسبت به سایر موارد بیشتر است.

امینی و همکاران (۱۳۹۳) نیز برای مطالعه انواع ترمیم و جایگاه آن در توالی نوبتها در زبان فارسی به جمع‌آوری گفتگوهای مختلف توسط فارسی‌زبانان پرداختند و دریافتند که انواع ترمیم در زبان فارسی با تقسیم‌بندی شگلاف و همکاران (۱۹۷۷) از انواع ترمیم در زبان

1- Drass

2- James & Drakich

3- Junko Ueno

انگلیسی مطابقت دارد. آنها دریافتند که بسامد خودترمیم خودآغازی نسبت به سایر انواع ترمیم در مکالمات فارسی‌زبانان بیشتر است.

۴. روش تحقیق:

در این تحقیق، از طریق روش‌های کمی و توصیفی پیماش به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم. داده‌های لازم از طریق مشاهده‌ی ۴۰ دقیقه برنامه‌ی زنده‌ی شبکه‌های مختلف تلویزیون جمهوری اسلامی ایران به دست آمده است. با توجه به این‌که هدف بررسی میزان ترمیم و چگونگی وقوع انواع ترمیم بین زنان و مردان فارسی‌زبان بوده است، بدون در نظر گرفتن شبکه‌ای خاص و بدون در نظر داشتن موضوع برنامه، سن و یا میزان تحصیلات شرکت-کنندگان و ناظرای آن، تنها به تحلیل جنسیتی گفتگوهای پرداخته‌ایم. لذا دقایق مکالمات مورد بررسی از هر دو جنس، به میزان برابر (۲۰۵ دقیقه) انتخاب شد. داده‌ها به صورت تصادفی و از برنامه‌های مختلف پخش شده در زمان‌های مختلف، در ماه‌های مرداد، شهریور و مهرماه ۱۴۰۰ گردآوری شده است. همچنین به منظور اطمینان از معناداری تفاوت‌ها از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدا ویلک^۱ در نرم‌افزار اس پی اس اس ۲۵ شرکت آی بی ام استفاده شد.

۵. تحلیل داده‌ها:

در این بخش برای پاسخ به دو پرسش اساسی تحقیق حاضر به تحلیل داده‌ها می‌پردازیم:

۱. بسامد کاربرد ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان؟
۲. بسامد کاربرد هرکدام از انواع ترمیم، در گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر به چه صورت است؟

قبل از اینکه به تحلیل داده‌های به دست آمده از بررسی ۴۰ دقیقه مصاحبه‌ی زنده‌ی تلویزیونی بپردازیم، با توجه به مکالمات بررسی شده، برای هر کدام از انواع ترمیم طبق دسته-بندی شگلاف، نمونه‌هایی از داده‌های جمع‌آوری شده ارائه می‌شود. کلمه‌ای که منبع اشکال است به صورت زیرخطدار نمایش داده می‌شود. نشانه‌های ثبت گفتار منطبق با جدول شماره ۱ در نمایش داده‌ها به کاررفته است.

- خودترمیم خودآغاز:

(۹). کسی که میگرن داره اگر در ماه از ۱۰ تا {(.)} ۱۰ مرتبه بیشتر مسکن بخوره، سردردها هر روزی میشن. بعد کم کم فرد مجبور میشه که بیاد مثلا هر روز سر {(.)} مسکن بخوره.

در این قسمت، گوینده خود متوجه منبع اشکال می‌شود و فوراً به ترمیم آن می‌پردازد. در مورد اول از تکرار عبارت قبلی و جایگزینی کلمه استفاده کرده و ضمن تکرار عدد ۱۰، واژه‌ی تا را با واژه‌ی مرتبه جایگزین می‌کند. در ترمیم دوم، گوینده از جایگزینی واژه استفاده می‌کند و کلمه‌ی ناقص سر را با مسکن جایگزین می‌کند و گفتار خود را ترمیم می‌کند.

- خودترمیم دگرآغاز:

(۱۱). میهمان برنامه: دوستان شرایط اعتراض رو پیگیری نکردن و به ما چیزی نگفتن از این هزار و پونصدتا نگفتن
 مجری: هفت هزار و پونصد تا؟؟
 میهمان برنامه: هفتاد و پنج هزارتا

در نمونه‌ی ۱۱ شرکت‌کننده‌ی دیگر یعنی مجری، متوجه رقم اشتباه می‌شود و با تکرار آن، گوینده را آگاه و وادار به ترمیم می‌کند و گوینده در نوبت بعدی به ترمیم پرداخته و رقم صحیح را بیان می‌کند.

- دگرترمیم خودآغاز:

(۱۲) میهمان برنامه: حالا من رقم دقیقش رو نمی‌دونم ولی چند میلیارد میشه
 مجری: دومیلیارد

میهمان برنامه: بله، فکر کنم {(.)} همین حدودا باید باشه.
 در نمونه‌ی ۱۲، گوینده با بیان جمله‌ی حالا من رقم دقیقش رو نمی‌دونم، به نوعی تقاضای کمک خود را از مجری، می‌رساند و مجری با بیان رقم دقیق دومیلیارد به ترمیم گفتار میهمان برنامه و پاسخ به تقاضای آن، می‌پردازد.

- دگرترمیم دگرآغاز:

(۱۳) میهمان برنامه: اولاً که ما میگیم مصرف مایعات همراه با وعده‌های غذایی بهتره انجام نشه، تأکید می‌کنیم مصرف قهوه و چیزایی که این تیپی هستن کافئین بیشتری دارند...
 مجری: حتی چای هم این مشکلو ایجاد میکنه
 میهمان: و چای، این‌ها همراه با غذا مصرف نشن
 در نمونه‌ی ۱۳، مجری با بیان جمله حتی چای هم این مشکل را ایجاد می‌کنه ، به ترمیم و افزودن اطلاعات بیشتری به جمله‌ی میهمان برنامه در مورد مواد کافئین دار می‌پردازد.

۱. بحث و بررسی پرسش اول:

در راستای پاسخ به پرسش اول، یعنی این سوال که: میزان وقوع ترمیم در گفتار در زنان بیشتر است یا مردان، با بررسی ۴۱۸ دقیقه مصاحبه‌ی زنده تلویزیونی، تعداد ۵۳۳ ترمیم یافت شد. در زمان مساوی مکالمه زنان و مردان، ۲۸۸ مورد آن توسط خانم‌ها در ۲۰۵ دقیقه برنامه و تعداد ۲۴۳ مورد آن توسط آقایان در ۲۰۵ دقیقه مکالمه، انجام شده‌است که این تعداد نشان می‌دهد زنان در گفتار خود، بیشتر از مردان به ترمیم گفتار می‌پردازند. این میزان بیشتر می‌تواند به علت برخی ویژگی‌های زنان در مکالمه از جمله نقش تسهیل‌گری و حمایت‌گری آن‌ها در ارتباطات و مذاکرات، مربوط باشد. به اعتقاد برخی پژوهشگران، زنان قصد تسلط در موضوع را ندارند و تمایل دارند تسهیل کننده و حامی و اهل گفتگو باشند و به مخاطبسان از طریق تطبیق گفتار خود، پاسخ مثبت دهنند (ر.ک. فیشمن^۱، ۱۹۸۳؛ تانن^۲، ۱۹۹۲).

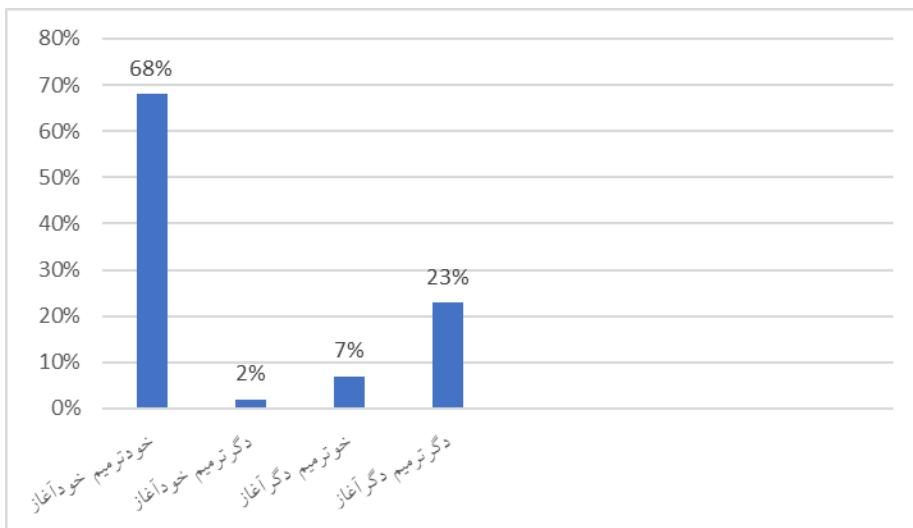
۲. بحث و بررسی پرسش دوم:

برای پاسخ به این پرسش، پس از تحلیل انواع ترمیم ابتدا درصد وقوع هر کدام از آنها در گفتار زنان بر اساس طبقه‌بندی چهارگانه شگلاف در جدول ۱ مشخص شد.

جدول شماره ۱- فراوانی کاربرد انواع ترمیم گفتار در مکالمه زنان

جمع	دگرترمیم دگرآغاز	دگرترمیم خودآغاز	خودترمیم خودآغاز	خودترمیم دگرآغاز
۲۸۸	۶۵	۷	۱۹۵	۲۱

داده‌های فوق بر حسب درصد در نمودار شماره ۱ نمایش داده شده‌است.



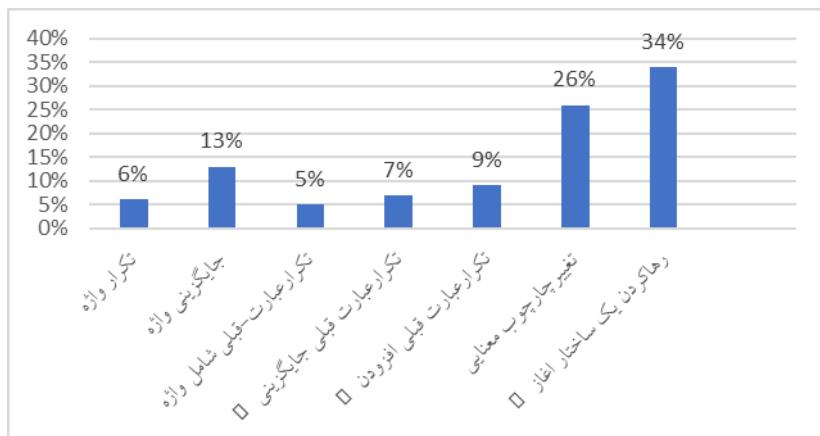
نمودار شماره ۱- درصد کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان

سپس برای پاسخ به پرسش دوم براساس طبقه‌بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن، انواع راهبردهای ترمیم در گفتار زنان به تفصیل بررسی و دسته‌بندی شد. نتایج این بررسی در جدول شماره ۲ نشان داده شده است.

جدول شماره ۲- فراوانی راهبردهای ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار زنان مورد مطالعه

راهبرد	تکرار عبارت قبلی و جدید	تکرار عبارت قبلی بازنگری و افزایش معنایی	تکرار عبارت قبلی و افزایش ساختار	ازدودن عناصر جدید	ازدودن عناصر جدید	تکرار عبارت قبلی بازنگری و افزایش معنایی	تکرار عبارت قبلی بازنگری و افزایش ساختار	تکرار عبارت قبلی بازنگری و افزایش معنایی	تکرار عبارت قبلی بازنگری و افزایش ساختار
میزان وقوع	۹۸	۷۵	۲۷	۱۹	۱۳	۳۹	۱۷	۱۰	۱۰

این نتایج در نمودار شماره ۲ به صورت درصد نشان داده شده است.



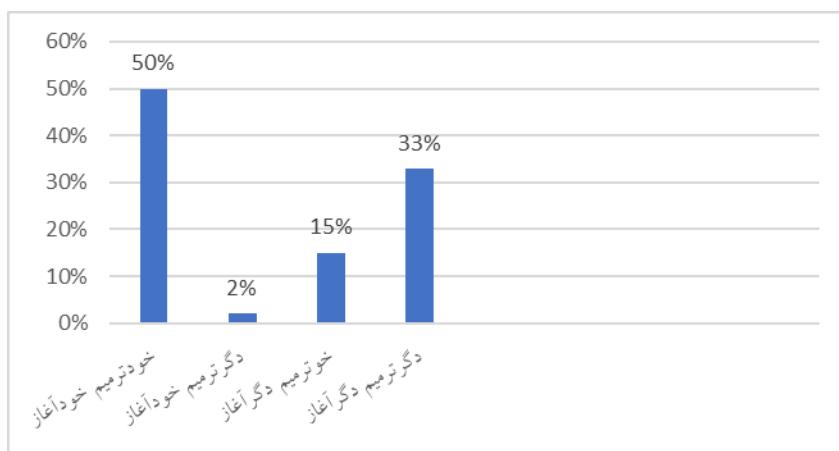
نمودار شماره ۲- درصد انواع راهبرد ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار زنان مورد مطالعه

در ادامه‌ی تحلیل داده‌ها، گفتار مردان مورد بررسی قرار گرفت و ابتدا انواع چهارگانه ترمیم در گفتار آنان مشخص شد. جدول شماره ۳ میزان کاربرد هریک از این انواع را در گفتار مردان نشان می‌دهد.

جدول شماره ۳- فراوانی کاربرد انواع ترمیم در گفتار مردان

جمع	دگر ترمیم دگر آغاز	دگر ترمیم خودآغاز	خود ترمیم خودآغاز	خود ترمیم دگرآغاز
۲۴۳	۸۱	۴	۱۲۲	۳۶

این نتایج در نمودار شماره ۳ به صورت درصد نشان داده شده است.



نمودار شماره ۳- درصد کاربرد انواع ترمیم در گفتار مردان

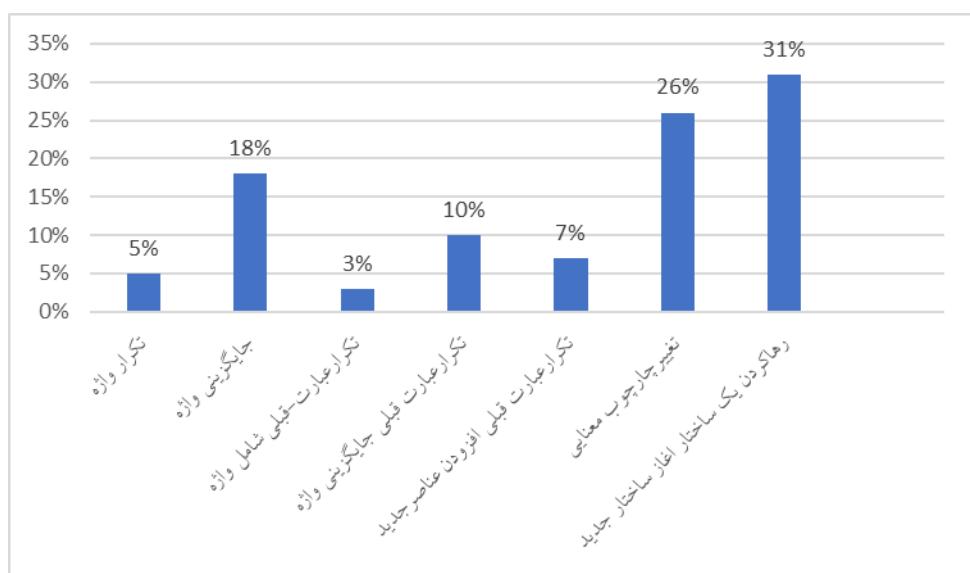
مقایسه کاربرد انواع ترمیم در گفتار زنان و مردان فارسی‌زبان

سپس براساس طبقه‌بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن، انواع راهبردهای ترمیم در گفتار مردانه به تفصیل بررسی و دسته‌بندی شد. نتایج این بررسی در جدول شماره ۴ نشان داده شده است.

جدول شماره ۴- میزان وقوع انواع راهبردهای ترمیم در گفتار مردان

ساختار اغذیه	ساختار سایر	غیرچاره‌های معمانی	افزونه	قابلی	جایگزینی	قابلی شامل	جایگزینی	نکار واژه	راهبرد ترمیم
۷۶	۶۲	۱۸	۲۳	۷	۴۴	۱۳	میزان وقوع		

این نتایج در نمودار شماره ۴ به صورت درصد نشان داده شده است.



نمودار شماره ۴- درصد انواع راهبرد ترمیم فاکس و یسپرسن در گفتار مردان مورد مطالعه

مقایسه‌ی داده‌های حاصل از مکالمه کاوی گفتار زنان و مردان در تحقیق حاضر، بر اساس نمودارهای ۱ و ۳ نشان می‌دهد که زنان بیشتر از مردان از انواع ترمیم استفاده می‌کنند. به منظور اطمینان از معناداری این تفاوت از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدای ویلک در نرم‌افزار اس پی اس اس ۲۵ استفاده شد. نتایج نشان داد در سطح اطمینان ۹۵٪ ($P =$

۰۲۳)، این تفاوت معنادار است. هر دو گروه زنان و مردان بیشتر از خودترمیم خودآغاز استفاده می‌کنند تا سایر انواع ترمیم، و این نتیجه با نتایج شگلاف (۱۹۹۲) مبنی بر این که خودترمیم خودآغاز نسبت به سایر انواع ترمیم پرکاربردتر است، همخوانی دارد. می‌توان گفت که فارغ از عامل جامعه‌شناختی جنسیت، همواره گوینده خود مسؤولیت بیشتری نسبت به اتقان و استحکام کلام خود احساس می‌کند و برای حفظ ارتباط و تداوم مکالمه، پیشقدم می‌شود و ترمیم را انجام می‌دهد و در این راستا تفاوتی میان زنان و مردان نیست.

پس از خودترمیم خودآغاز، بیشترین میزان وقوع ترمیم در هر دو گروه زنان و مردان، به دگرترمیم دگرآغاز اختصاص دارد، اگرچه استفاده از آن در گفتار مردان بیشتر از زنان است. همانطور که پیشتر در بخش ۲ از فیشمن (۱۹۸۳) نقل شد، یکی از دلایل وقوع بیشتر آن می‌تواند تمایل مردان به سلطه‌جویی و حفظ اقتدار و برتری در مکالمه باشد؛ چرا که مکالمه را نوعی رقابت به حساب می‌آورند و از هر روشی برای مغلوب کردن حریف خود استفاده می‌کنند. یافته‌های پژوهش حاضر نیز نشان می‌دهد که مردان در قطع سخن مخاطب و تذکر نسبت به منبع خطأ و اقدام در اصلاح و ترمیم گفتار تردید کمتر از خود نشان می‌دهند. در مقابل، زنان کمتر از این شیوه استفاده می‌کنند. این امر می‌تواند نشان از محافظه‌کاری بیشتر و پابندی به اصول اجتماعی ادب کلامی باشد که در زنان بیشتر از مردان مشاهده می‌شود.

خودترمیم دگرآغاز نسبت به دو نوع اول، در هر دو گروه زنان و مردان، میزان وقوع کمتری دارد. اما بین زنان و مردان، این نوع ترمیم در مردان میزان وقوع بیشتری دارد و حدود ۱۵٪ ترمیم‌ها را به خود اختصاص داده است، درحالی که در گفتار زنان، این مقدار ۷٪ است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت خودترمیم دگرآغازی در مکالمات مردان، حدوداً دو برابر میزان وقوع آن در مکالمات زنان است. در این خصوص، باید گفت که متغیرهای مختلفی می‌توانند در این زمینه مؤثر باشد. برای مثال، این که طرف مکالمه یک خانم سخنگو، یک مرد باشد یا زنی دیگر، ممکن است خانم گوینده راهبرد متفاوتی در مقابل با خطای مکالمه اتخاذ کند و نسبت به تذکر در اصلاح آن اقدام کند یا نکند. با این وجود، در مجموع زنان کمتر از این راهبرد استفاده می‌کنند.

همچنین هر دو گروه زنان و مردان کمترین استفاده را از دگرترمیم خودآغاز در صحبت‌های خود دارند. اگرچه زنان به میزان کمی بیشتر که بسیار ناچیز و قابل اغماس است، بیشتر

از مردان از دگرترمیم خودآغاز استفاده می‌کنند. اما در مقایسه با سایر انواع ترمیم، در هر دو گروه زنان و مردان، کمترین میزان وقوع را به خود اختصاص می‌دهد. همچنین انواع ترمیم بر اساس طبقه‌بندی هفتگانه فاکس و یسپرسن در زنان و مردان که در نمودارهای ۲ و ۴ نشان داده شده است با هم مقایسه شد. به منظور اطمینان از معناداری این تفاوت نیز از آزمون تحلیل یکسویه واریانس چندمتغیره لامبدای ویلک استفاده شد. نتایج نشان داد در سطح اطمینان ۹۵٪ ($P=0.008$, $F=121.000$)، این تفاوت معنادار است. با توجه به نتایج تحلیل، در هر دو گروه زنان و مردان استفاده از راهبردهای «تکرار عبارت» و «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید» به ترتیب کمترین و بیشترین میزان وقوع را داشته‌اند و هر دو مورد در گفتار زنان نسبت به گفتار مردان درصد وقوع بیشتری دارند. هر دو گروه زنان و مردان راهبرد «جایگزینی واژه» را نسبت به «تکرار واژه» بیشتر به کار می‌برند. بعد از راهبرد «رها کردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید»، بیشترین میزان وقوع مربوط به راهبرد «تغییر چارچوب معنایی» است، گرچه این مورد در زنان بسیار بیشتر از مردان به چشم می‌خورد. همچنین، «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» در گفتار زنان نسبت به مردان میزان وقوع بیشتری دارد.

۶. نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر با هدف پاسخ به دو پرسش در خصوص میزان و پراکندگی انواع ترمیم در زنان و مردان گرفت. داده‌های حاصل از بررسی ۴۱۰ دقیقه مکالمه در برنامه‌های زنده تلویزیونی شامل ۲۰۵ دقیقه گفتار مردان و ۲۰۵ دقیقه گفتار زنان، حاکی از وجود ۵۳۳ مورد ترمیم بود. از این میزان ۲۸۸ ترمیم مربوط به گفتار زنان و ۲۴۳ مورد مربوط به گفتار مردان بود. بنابراین، در پاسخ به سوال اول باید گفت که از مجموع ترمیم‌های بررسی شده، در گفتار زنان حدود ۱۸ درصد ترمیم بیشتری نسبت به گفتار مردان به کار رفته است.

همچنین در پاسخ به پرسش دوم با تفکیک هر کدام از انواع ترمیم در گفتار خانم‌ها و آقایان، و مقایسه موردنی آن‌ها، شواهد امر نشان می‌دهد که خودترمیم خودآغاز در هر دو گروه بیشترین بسامد و دگرترمیم خودآغاز کمترین بسامد را دارد. در عین حال، در مقایسه میان دو گروه زنان و مردان، خودترمیم دگرآغاز در مردان، دو برابر گفتار زنان وقوع می‌یابد. خودترمیم خودآغاز نیز در هر گروه بیشترین بسامد وقوع را دارد که با یافته‌های تحقیقات

پیشین و آنچه شگلاف (۱۹۹۲) و نیز امینی و همکاران (۱۳۹۳) عنوان کرده‌اند، همخوانی دارد. دگر ترمیم خودآغازی اگرچه میزان وقوع بسیار ناچیزی دارد، در گفتار زنان دوبرابر میزان وقوع در گفتار مردان مشاهده می‌شود. این یافته همسو با تحقیقاتی است که نشان می‌دهد در گروه‌های مختلف و بین زوجین، مردان بسیار بیشتر از زنان، صحبت‌های زنان را قطع می‌کنند. هدف مردان از این کار نمایش قدرت و برتری آنهاست (ر.ک. زیمرمن و وست^۱، ۱۹۷۵؛ فیشمن، ۱۹۸۳؛ تانن، ۱۹۹۲). این امر می‌تواند چنان که در این یافته‌ها نیز مشاهده شد منجر به افزایش وقوع دگرترمیم خودآغاز در زنان شود. در عین حال، با توجه به اینکه میزان وقوع راهبردهای «تغییر چارچوب معنایی» و «رهاکردن یک ساختار و آغاز ساختار جدید»، در زنان بسیار بیشتر از مردان است، شاید علت آن را بتوان در تفاوت‌های جنسیتی زنان و مردان و علاقه‌ی زنان به ایفای نقش تسهیل‌کننده و حامی بودن در گفتگو و عدم تمايل به تسلط بر موضوع دانست. در واقع زنان از این طریق، گفتار خود را با گفتار مخاطبسان تطبیق داده و به روند گفتگو واکنش نشان می‌دهند (ر.ک. فیشمن^۲، ۱۹۸۳؛ تانن^۳، ۱۹۹۲). از سوی دیگر میزان وقوع «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» اگرچه در هر دو گروه نسبتاً کمتر از سایر انواع است، ولی این میزان در گفتار مردان نسبت به زنان، درصد وقوع کمتری دارد. در واقع، شاید از نظر مردان تکرار عینی واژه‌ی گفته شده توسط طرف مقابل، نشان‌دهنده‌ی ضعف آنها در انتخاب واژه مناسب یا تأیید صحبت‌های آنها باشد. به همین علت کمتر از «تکرار عبارت قبلی شامل واژه» استفاده می‌کنند.

پژوهش حاضر صرفاً به تفاوت‌های گفتار زنان و مردان از نظر میزان و نوع راهبرد ترمیم پرداخته است و با توجه به اینکه پژوهش در زمینه‌ی ترمیم گفتار در زبان فارسی، بسیار کم صورت گرفته است، پیشنهاد شود محققان در گام بعدی به بررسی سایر عوامل اجتماعی همچون سن و تحصیلات و سایر موارد مشابه و تأثیر آنها در ترمیم گفتار بپردازنند.

کتاب‌نامه

۱. مقدم‌کیا، رضا و پانته‌آ حیدرپور (۱۳۹۰). بررسی ترمیم‌های گفتار در زبان فارسی. مجله‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی، سال ۳، شماره ۱، ۱۰۱-۱۱۴.

1- Zimmerman & West

2- Fishman

3- Tannen

۲. امینی، ح.ع.، نعمتی، م. و شریفی، ش. (۱۳۹۳). انواع ترمیم‌ها و جایگاه آنها در توالی نوبت‌ها در گفتگوهای روزمره زبان فارسی، *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ۳۲، ۱۶۷-۱۸۳.
3. Atkinson, J. M., & Drew, P. (1979). *Order in Court: The Organization of Verbal Interaction in Judicial Settings*. London: Macmillan.
 4. Baron, D. (1986). *Grammar and Gender*. New Haven: Yale University Press.
 5. Brown, G. & Yule, G. (1983). *Discourse Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
 6. Brown, P. (1993). Gender, Politeness, and Confrontation in Tenejapa. In Deborah Tannen (Eds.) *Gender and Conversational Interaction*. New York: Oxford University Press.
 7. Cameron, D. (1985). Feminism and Linguistic Theory. New York: St. Martin's Press.
 8. Chambers, J.K. and Trudgill, Peter (1980) *Dialectology*. Cambridge University Press, Cambridge.
 9. Cho, E. H. & Larke, P. (2010). Repair Strategies Usage of Primary Elementary ESL Students: Implication for ESL Teachers. *The Electronic Journal for English as a Second Language*, 14 (3), 1-18.
 10. Clark, H. H. (1996). *Using Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
 11. Clark, H. H. & Schaefer E. F., (1987). Collaborating on contributions to conversations, *Language and Cognitive Processes*, Vol. 2, No. I, pp. 19-41.
 12. Crystal, D. (1987). *The Cambridge Encyclopedia of Language*. New York: Cambridge University Press.
 13. Drass, K. (1986). The effect of gender identity on conversation. *Social Psychology Quarterly* 49 (4), 294-301.
 14. Drew, P. (1992). Contested Evidence in A Courtroom Cross-Examination: The Case of a Trial for Rape. In P. Drew & J. Heritage (Eds.), *Talk at Work: Interaction in Institutional Settings* (pp. 470-520). Cambridge: Cambridge University Press.
 15. Fishman, P. M. (1983). Interaction: The Work Women Do, Revised version in B. Thorne, C. Kramarae, & N. Henley, (Eds.), *Language, Gender and Society*, (pp. 89-101). Cambridge, England: Newbury House.
 16. Fox, B. & Jasperon, R. (1995). A Syntactic Exploration of Repair in English Conversation. In: Philip W. Davis (Ed) *Alternative Linguistics: Descriptive and Theoretical Modes*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamin's.

17. Ismaliyah, N. (2015). *Conversation Analysis of Turn Taking Mechanism in Piers Morgan Tonight Talk Show*. Thesis in English Letters, State Islamic University of Syarif Hidayatullah, Jakarta.
18. James, D and Drakich, J. (1993). Understanding gender differences in amount of talk. In D. Tannen (ed.) (1993) *Gender and Conversational Interaction*. Oxford: Oxford University Press. 281-312.
19. Jefferson, G. (1974). Error Correction as an Interactional Resource. *Language in Society*, 3 (2), 181-199.
20. McHoul, A. (1990). The Organization of Repair in Classroom Talk. *Language in Society*, 19, 349 – 377.
21. Meredith, J. & Stokoe, E. (2014). Repair: Comparing Facebook Chat with Spoken Interaction. *Discourse & Communication*, 8 (2), 180-207.
22. Mokeira, S. T. (2015). *Effects of Conversation Repair Strategies on Counselling Discourse in Secondary Schools in Kakamega Central Sub-Country, Keniya*. Thesis, Department of Linguistics, Maseno University.
23. Rabab'ah, G. (2013). Strategies of Repair in EFL Learner's Oral Discourse. *English Language Teaching*, 6 (6), 123-131.
24. Rieger, C.L. (2003). Repetitions as Self-repair Strategies in English and German Conversations. *Journal of Pragmatics*, 35 (1), 47-69.
25. Sacks, H., Schegloff, E. A. & Jefferson, G. & (1974). A Simplest Systematics for The Organization of Turn Taking for Conversation. *Language*, 50 (4), 696-735.
26. Schegloff, E. A. (1992). Repair after Next Turn; The Last Structurally Provided Defense of Intersubjectivity in Conversation. *American Journal of Society*, 98, 1295-1345.
27. Schegloff, E. A. Jefferson, G. & Sacks, H. (1977). The Preference for Self-Repair in the Organization of Repair in Conversation. *Language*, 53 (2), 361-382.
28. Schegloff, E. A. (2007). *Sequence Organization in Interaction: A Primer in Conversation Analysis*. Vol. 1. Cambridge: Cambridge University Press.
29. Schiffrin, D. (1998). Conversation Analysis, In Fredrick, J. (Ed), *Linguistics: The Cambridge Survey*, Cambridge: Cambridge University Press.
30. Seedhouse, P. (2004). *The Interactional Architecture of the Language Classroom: A Conversation Analysis Perspective*. Oxford: Blackwell
31. Sidnell, J. & Stivers, T. (2013). *The Handbook of Conversation Analysis*. UK: Wiley Blackwell.
32. Thorne, B. & Heneley, N. (1975). *Language and Sex: Difference and Dominance*. Rowley. Massachusetts: Newbury House Publishers.

33. Tiara, A. (2018). *Repair Strategies in Online Chat: A Conversation Analysis (Unpublished bachelor's thesis)*. Universitas Pendidikan Indonesia.
34. Tannen, D. (1992). *You Just Don't Understand: Women and Men in Conversation*. London: Virago Press Limited.
35. Uneo, J. (2008). *Gender Differences in Japanese Conversation*. Union College.
36. Zimmerman, D. and West, C. (1975). Sex roles, interruptions and silences in Conversation. In Thorne, B. and Henley, N. (eds.) (1975) *Language a Difference and Dominance*. Rowley: Newbury House. 105-129.

A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows

Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum
Associate Professor, Payame Noor University, Tehran, Iran

Maliheh Hajian Nezhad¹
M.A. in Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

Received: 27/04/2021 Accepted: 12/04/2022

Abstract:

Speech repair, also called conversational repair, as one of the most important instruments for the maintenance of the conversation and preventing communication breach, can be an effective factor in daily conversations and relations. Here, gender, as a sociolinguistic factor, can cause differences in the frequency and manner of using this instrument by speakers. The present study compares Persian-Speaking men and women in using repair in their conversations, as well as the distribution of different types and strategies of repairs. Schegloff's classification of repair types (1977) and Fox & Jasperson's (1995) classification of repair strategies were used. The results indicate that, in general, women tend to use significantly more repairs than men do. Although both groups showed a similar pattern of ranking in the frequency of repair types and in both of them self-initiated self-repair had the highest frequency and self-initiated other-repair the lowest frequency, in the meantime, two types of repairs in women had frequencies twice those in men. Moreover, the analysis of the data by means of Fox & Jasperson's sevenfold classification of repair strategies showed that in both men and women's speech, "recycle word" was the most frequently used strategy and "aborting syntactic stream and starting new structure" was the least frequently used one while in both strategies, the percentage of use as higher in women's speech compared to that of men.

Key words: conversation, repair, Schegloff's classification of repair types, Fox & Jasperson's classification of repair strategies, gender

1- hosseinimasum@pnu.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

بررسی چگونگی ترسیم مبانی هویت‌بنیاد در سخنرانی آئین تحلیف جو بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی

سمیه شوکتی مقرب، دانشآموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)
جلال رحیمیان استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

صفص: ۲۳۲-۲۰۹

چکیده

پژوهش پیش رو با بررسی استعاره‌های مفهومی در تحلیل سخنان آئین تحلیف در پی فهم چگونگی ترسیم مرزهای هویتی و دستیابی به مشروعیت از رهگذر استعاره‌های مفهومی است. بر این اساس، نظام معنایی استعاره (کوچش، ۲۰۱۰) و نظریه گفتمان لacula و موف (۲۰۰۱) به عنوان چارچوب نظری پژوهش استفاده می‌شوند تا چگونگی اثرگذاری این نظام معنایی بر دستیابی به مشروعیت همگانی فهم شود. برای پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، سخنرانی جو بایدن در مراسم تحلیف ریاست جمهوری در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ به عنوان مطالعه موردنی انتخاب شد. یافته‌ها مؤید این مفروض هستند که استعاره‌ها چارچوبی شناختی برای بیان آرای ایدئولوژیک فراهم می‌سازند. هر یک از استعاره‌های به کار رفته مفهومی را برجسته می‌سازند و مفاهیم بدیل را به حاشیه می‌رانند. رئیس جمهور از آمریکا در قالب استعاره «ایکس شخص است» را در رویدادهای مختلف و با مفاهیم گوناگونی همانند آمریکا، دموکراتی و عدالت به کار می‌گیرد تا تمام ملت را با خود همراه کند، از نگرش حزبی فاصله بگیرد، به تمام ملت یک هویت واحد ببخشد، همه را با خود همراه کند و از نگرش حزبی فاصله بگیرد. بنابراین، یکی از کارکرهای استعاره در گفتمان بایدن هویت‌بخشی به یک موجودیت واحد و قراردادن مفاهیم دگرسازانه در پس زمینه است. به این ترتیب، باید گفت استعاره ابزاری است که به گفتمان‌ها کمک می‌کند از دگرسازی‌های صریح و آشکار دوری کنند. از رهگذر استعاره‌های مفهومی کمترین برونقروههای و

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۸

1. s.shokati@shirazu.ac.ir

2. Jrahimian@rose.shirazu.ac.ir

پست الکترونیکی:

بیش ترین درون‌گروه‌ها در صورت‌بندی گفتمان‌ها رخ می‌دهد. باید ن با چنین ابزارهایی تلاش کرد تا گفتمانی را به تصویر بکشد که به دنبال جلب توجه حداکثری و اجتناب از طرد دگرهای بالقوه است.

کلید واژه‌ها: تحلیل گفتمان، مفصل‌بندی، مشروعیت‌بخشی، استعاره‌های مفهومی، جو باید ن، آئین تحلیف.

۱. مقدمه

سیاست دغدغه کسب، حفظ و دوام قدرت دارد؛ سیاست به این می‌پردازد که منابع چگونه تخصیص داده می‌شوند و کنش‌های سیاسی چگونه در جهت مقاصد و اهداف از پیش تعیین شده به صفت می‌شوند. مقامات سیاسی، در هر جایگاهی به کلمات وابسته‌اند؛ کلماتی که به نحوی بتوانند جایگاه‌شان را تقویت و جایگاه رقبای‌شان را متزلزل سازند. هر چه جو اجمع گسترده‌تر و دموکراتیک‌تر شوند، راه طولانی‌تری در متقاعد کردن پیروان بالقوه‌ای پیش رو دارند که باید به این سیاست اعتماد کنند. رأی دهنده‌گان با اتكای بر قضاوتی که از صداقت و اخلاق‌مداری سیاست‌مداران می‌کنند، دست به تصمیم‌سازی می‌زنند و با انتخاب آن سیاست‌مدار بخشی از مشروعیت و مقبولیت را به او می‌بخشند. بخش دیگری از این مشروعیت با نشستن بر کرسی ریاست جمهوری و در طول دوره ریاست امکان تحقق پیدا می‌کند.

اولین گام به دست آوردن بخشی از این مقبولیت مردمی در سخنرانی آئین تحلیف برداشته می‌شود. سیاست‌مدار باید بداند که برای اثربخشی بیش‌تر باید از چه ابزاری استفاده کند. راهبردهای کلامی از جمله چگونگی انتخاب استعاره‌های مفهومی لازمه اغواگری هستند. استعاره مفهومی یکی از ابزارهایی است که یک الگوی اندیشه‌گی را از میان شماری از الگوهای اندیشه‌گی متمایز می‌کند. حال باید دید که آیا این الگوهای متمایز می‌توانند یک گفتمان سیاسی را به جایگاه اسطوره^۱ و تصور اجتماعی^۲ برسانند و نگاهی نسبت به مرزهای خود^۳ و دیگری^۴

1- myth

2- social imagination

3- self

4- other

آن فراهم کنند یا خیر. این جایگاهی است که لاکلا^۱ و موف^۲ (۲۰۰۱) از آن سخن می‌گویند. آن‌ها (۲۰۰۱) معتقدند گفتمانی به هژمونی می‌رسد که بتواند مقبولیت عام را از آن خود کند. این جستار در نظر دارد از ابزار معنایی استعاره^۳ استفاده کند تا امکان دستیابی به این مقبولیت و مشروعيت و کسب جایگاه تصور اجتماعی را ارزیابی کند. به منظور فهم امکان عملیاتی شدن این چارچوب تلفیقی تحلیل شناختی گفتمان، سخنرانی جو بایدن^۴ در مراسم تحلیف به عنوان مطالعه موردنی بررسی می‌شود. این پژوهش از یک سو به دنبال ارزیابی امکان تلفیق استعاره‌های مفهومی و نظریه گفتمان لاکلا و موف (۲۰۰۱) با تأکید بر مؤلفه هویت (خود و دیگری) است و از سوی دیگر در نظر دارد به این پرسش پاسخ بدهد که رئیس جمهور منتخب ایالات متحده آمریکا با چنین تلفیقی چگونه دست به مفهومسازی می‌زند و چه تصویری از این گفتمان به نمایش گذاشته می‌شود. در ادامه، پس از پیشینه پژوهش، مفاهیم مرتبط با چارچوب نظری پژوهش، تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش ارائه می‌شوند.

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش با نگاهی به برخی از آثار عرضه شده به دو زبان انگلیسی و فارسی، برخی از نگرش‌ها به تحلیل گفتمان مبتنی بر استعاره ارائه می‌شوند.

رضاپور (۱۳۹۰) نقش استعاره را در بازنمایی و بازتولید ایدئولوژی در رسانه‌ها با کاربست رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی^۵ مورد مطالعه قرار می‌دهد. رویکردهای تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک^۶، شناختی لیکاف^۷ و استعاره گفتمانی کامرون^۸ به کار بسته می‌شود تا روزنامه‌های رسالت، کیهان، ایران، مردم‌سالاری و آفتاب یزد و اکاوی شده، استعاره‌های آن‌ها استخراج و چگونگی بازنمایی ایدئولوژی و همین‌طور برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌های ایدئولوژیک در این روزنامه‌ها فهم شود. رضاپور و احمدی (۱۳۹۵) کارکردهای استعاره دستوری اسم‌سازی را در گفتمان سیاسی فارسی و انگلیسی با مطالعه موردنی روزنامه‌های گاردن، تلگراف،

1- Laclau, E.

2- Mouffe, Ch.

3- metaphor

4- Joe Biden

5- Critical Discourse Analysis (CDA)

6- Van Dijk, T.

7- Lakoff, G.

8- Cameron, L.

نيويورك تايمز، كيهان، قدس و شرق مورد سنجش قرار می‌دهند. رویکرد ون‌دایك از جنبه تحليل گفتمان انتقادی به کار بسته می‌شود و چگونگی حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی‌های گفتمانی با توجه به کارکرد استعاره اسم‌سازی بازنمایی می‌شود. افخمی و شکیبا (۱۳۹۶) تلاش دارند با استفاده از ترکیب روش‌شناختی لیکاف و کاربردشناختی کامرون به صورت رویکردی تلفیقی، به تحليل انتقادی استعاره در متون سیاسی روزنامه‌های متقابل مردم‌سالاری و کيهان در ايران و ميرر و تلگراف در انگلستان پردازد. هدف اين پژوهش آشكارساختن تفاوت‌ها و شباهت‌های ميان حوزه استعاره‌ها و استعاره‌های مفهومی گفتمان‌های رقیب در هر کشور و رسانه‌های احزاب مهم سیاسی ایران و انگلستان از منظر گفتمان انتقادی است. رضائی‌پناه و شوکتی مقرب (۱۳۹۷) به دنبال تحليل اظهارات دو ریيس جمهور امریکایی هم-عصر با توافق برجام، باراک اوباما و دونالد ترامپ، می‌باشند. بر اساس یافته‌ها برجام برای اوباما در سطح دستاوردها و منتاج از نگاه دموکراتیک و نرم‌افزاری به مساله هویت و خصوصیت-سازی بوده و این در حالی است که برای ترامپ این موضوع در حوزه مبانی سلبی هویت قرار دارد.

از ميان پژوهش‌های انجام‌شده به زبان انگلیسي نيز مولف^۱ (۲۰۱۲) استعاره را به عنوان بخشی از تحليل گفتمان انتقادی مطالعه می‌کند. اين‌که استعاره به عنوان ابزار بنیادین مفهوم‌سازی چگونه می‌تواند معناسازی گفتمانی در بافت اجتماعی را انجام دهد، موضوعی است که مورد کاوش قرار می‌گيرد. نوئزپروچا^۲ (۲۰۱۱) بیان می‌کند که ترکیب تحليل گفتمان انتقادی و زبان‌شناسی شناختی^۳ می‌تواند ابزار قدرتمندی را برای پژوهش‌های ايدئولوژیک فراهم آورد. او بر نقش مفهومی استعاره مرکز می‌شود که چگونه دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی را برساخته یا مسائل سیاست خارجی را با قالب‌بندی مفاهیمی مانند جنگ و وحشت تحت تاثیر قرار می‌دهد. چارتیریس بلک^۴ (۲۰۱۳) نیز تلاش دارد چارچوب کارآمدی برای تحليل گفتمان سیاسی فراهم آورد. او مجموعه‌ای از ابزارهای تحلیلی را برای واکاوی گفتمان و استعاره در سطح سیاسی ارائه می‌کند و به گفتمان سیاسی باراک اوباما و دیوید کامرون می‌پردازد.

1- Musolff

2- Núñez-Perucha, B.

3- Cognitive linguistics

4- Charteris-Black, J.

در بعدی دیگر، با بررسی پژوهش‌های انجام شده در خصوص تحلیل گفتمان سخنرانی‌های مراسم تحلیف می‌توان به شوکتی مقرب و رحیمیان (۱۳۹۹) اشاره کرد که نخستین سخنرانی پس از انتخابات رئس‌ای جمهور جمهوری اسلامی ایران، امریکا و فرانسه را بررسی کرده‌اند. نیک‌ملکی و رضوی‌زاده (۱۳۹۹) نیز چرخش گفتمانی قدرت در ایران را با تحلیل مراسم تنفيذ و تحلیف حسن روحانی از نگاه شبکه‌های خبری بین‌المللی تحلیل کرده‌اند. ساندور^۱ (۲۰۰۲) از تحلیل‌های پیکره‌بنیاد در جهت واکاوی سخنرانی‌های مراسم تحلیف استفاده می‌کند و به تحلیل واژه‌های خاص می‌پردازد و هرناندز ویلا^۲ (۲۰۱۵) سخنرانی مراسم تحلیف او باما در سال ۲۰۰۹ و در اولین دوره ریاست جمهوری اش را بررسی می‌کند. صحراء‌گرد و مقدم (۲۰۱۵) نیز با بررسی سخنرانی پس از انتخابات ریاست جمهوری روحانی در مراسم تنفيذ، از دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی ایدئولوژی نهفته در این سخنرانی را واکاوی کردن تا دریابند که گفتمان روحانی به کدام گفتمان، اصلاح طلب یا اصول‌گرا تعلق دارد.

نگاهی به آثار برجسته و در دسترس عرضه شده در حوزه‌های مختلف گفتمانی و شناختی بر لازمه ارائه الگویی کارآمد و فراگیر در تحلیل سطوح مختلف تأکید دارد. این نیاز پژوهش پیش رو را به این سمت و سو هدایت می‌کند تا در پی ارائه الگویی تلفیقی، گویا و پویا باشد؛ الگویی که در عین استفاده از ابزارهای گفتمانی و شناختی تمام سطوح زبانی را در نظر بگیرد و هر سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین فرکلاف (۱۹۹۵)^۳ را در نظر بگیرد.

۳. چارچوب نظری

مبانی نظری این پژوهش را مفاهیم مرتبط با استعاره مفهومی و پیوند آن با تحلیل گفتمان شکل می‌دهد. همان‌گونه که بیان شد، بنای این پژوهش بر فهم چگونگی اثرگذاری مفاهیم استعاره‌بنیاد در تبیین نگرش‌های گفتمانی است. بنابراین، هر یک از این مفاهیم در این بخش ارائه می‌شوند تا چگونگی اثرگذاری متقابل‌شان در بخش تحلیل داده‌ها فهم شود.

1- Sandor, C.

2- Hernández Vila, D.

3- لاکلا و مواف (۲۰۰۱) مدل سه سطحی فرکلاف را مکمل نظریه خود می‌دانند؛ با توجه به این‌که ابزارهای شناختی به نسبت الگوی فرکلاف کارایی بیشتری در تحلیل داده‌ها دارند، در این پژوهش افزون بر استفاده از مفاهیم فرکلاف در دسته‌بندی تحلیل‌ها، ابزارهای شناختی جهت تحلیل داده‌ها استفاده می‌شوند.

۱-۳. تحلیل گفتمان از منظر لاکلا و موف (۲۰۰۱)

لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۰۵-۱۱۳) «گفتمان را تعامل مفصل وار نشانه‌هایی می‌داند که موقعیت‌های کاملاً متفاوت را پیکربندی می‌کنند». در این معنا گفتمان اساسی‌ترین رده تحلیل بنیادهای نظری و کنش‌های عینی است. آن‌ها (۲۰۰۱) گفتمان را به عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌های مفصل‌بندی شده تعریف می‌کنند؛ بر این پایه، گفتمان سپهری نحوی است که در آن واژه‌ها و دال‌ها در ارتباطی به هم پیوسته قرار می‌گیرند تا مجموعه‌ای معنامند را ایجاد کنند. بر اساس تعریف لاکلا و موف (۲۰۰۱)، گفتمان تمامیت نسبی برآمده از کنش‌های مفصل‌بندی^۱ است. این تعریف بر این دلالت دارد که مقوله گفتمان قابل تقلیل به تبادلات متنی یا کلامی نیست بلکه جنبه‌های زبان‌شناختی و غیرزبان‌شناختی بازی‌های زبانی را به تصویر می‌کشد. لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۰۵) مفصل‌بندی را هر گونه کنشی می‌دانند که ارتباطی میان عناصر برقرار می‌کند، به صورتی که هویت‌شان در نتیجه این کنش مفصل‌بندی تبیین می‌شود. بر این اساس، مفصل‌بندی فرایندی است که روابط میان ابزه‌ها را برقرار می‌کند یا تغییر می‌دهد و به این ترتیب، معنا و هویت‌شان تغییر می‌کند و به شیوهٔ خاصی تثبیت می‌شود.

گفتمان به عنوان تثبیت معنا در حوزه‌ای خاص درک می‌شود. تمام نشانه‌ها در گفتمان لحظه^۲ هستند. نشانه‌های هر گفتمانی گرهای یک تور ماهی گیری هستند که معنای شان از طریق تفاوت‌هایی که با همدیگر دارند (موقعیت‌های تفاوت) تثبیت می‌شود. هر گفتمانی به وسیلهٔ تثبیت جزئی معنا گرد دال کانونی خاصی شکل می‌گیرد (لاکلا و موف، ۲۰۰۱: ۱۱۲). دال کانونی نشانه‌ای ممتاز است که دیگر نشانه‌ها گرد آن نظم می‌گیرند؛ دیگر نشانه‌ها معنای خود را از طریق ارتباطشان با دال کانونی کسب می‌کنند. یک دال کانونی در گفتمان سیاسی «دموکراسی» و در گفتمان‌های ملی گرایانه «مردم» است. گفتمان به مثابهٔ تمامیتی ساخت می‌باید که در آن هر دالی به مثابهٔ یک لحظه و به واسطهٔ ارتباطش با دیگر دال‌ها تثبیت می‌شود. این امر

1- articulation

مفصل‌بندی به معنای ایجاد پیوند میان عناصر گفتمانی است. در این مفهوم، مفصل‌بندی کنش‌هایی مانند ایجاد پیوند میان واژه‌ها، جملات، روایت‌ها، متون، هویت‌ها و ایدئولوژی‌ها با یکدیگر را شامل می‌شود. مفصل‌بندی شیوهٔ خاص بهم‌دوختن عناصر در کلامی است. «گفتمان به مثابهٔ انسان» است که نشانه‌ها، دال‌ها و مدلول‌ها، مفصل‌های آن را شکل داده و قرارگیری‌شان در سامانهٔ نشانگانی این مفصل‌ها را بهم متصل می‌سازد. در واقع مفصل‌بندی ارتباط میان دال، مدلول و مصدق است (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲).

2- moment

با بروز رانی^۱ تمام معناهای ممکن دیگری انجام می‌شود که نشانه‌ها می‌توانند داشته باشند؛ یعنی بروز رانی تمام راه‌های ممکنی که دال‌ها می‌توانند به یکدیگر مرتبط شوند. بنابراین، گفتمان تقلیل امکان‌ها است. در نتیجه گفتمان تلاشی در جهت خلق نظام معنایی یکپارچه است. تمام امکان‌هایی که گفتمان بروز می‌راند را لاکلا و موف (۲۰۰۱: ۱۱۱) حوزه گفتمان‌گونگی می‌نامند.

۳-۱-۱. هویت (خود و دیگری)

هویت نظریه گفتمان درک متفاوتی از هویت دارد. از از دید لاکلا، ساخت هویت اجتماعی کنشی از قدرت می‌باشد و این بدان دلیل است که هویت قدرت است (لاکلا، ۱۹۹۰: ۳۷). هویت‌ها از راه گفتمانی ساخته می‌شوند که تعین گرا نبوده و هویت‌ها را به فراورده‌های روابط قدرت تقلیل نمی‌دهد. هویت تغییرپذیر و چندتکه است. از آنجا که هویت‌های سیاسی براساس تضادهای مبتنی بر همارزی (ما و آن‌ها) شکل می‌گیرند، بنابراین، یا ثبات نسبی پیدا می‌کنند یا ناقص باقی می‌مانند (لاکلا و موف، ۲۰۰۱).

لاکلا و موف (۲۰۰۱) بر این باور هستند که خصوصت اجتماعی هنگامی رخ می‌دهد که هویت‌های متفاوت متقابلا همدیگر را کنار بزنند. اگرچه یک سوژه هویت‌های متفاوتی دارد، اما این هویت‌ها نباید به صورت خصم‌هایی به همدیگر مرتبط شوند. آن‌ها به این نکته اشاره می‌کنند که «خصوصت هنگامی یافت می‌شود که برخورد گفتمان‌ها صورت گیرد. خصوصت‌ها ممکن است از راه مداخلات هژمونیک حل شوند. یک مداخله هژمونیک یک مفصل‌بندی است که با استفاده از قدرت عدم ابهام را بازسازی می‌کند». لاکلا (۱۹۹۰: ۵۱)، معتقد است دگرسازی و خصوصت‌سازی برایند از جاشدگی است که همانا برآمده از گسست ساختار به وسیله نیروهایی است که بیرون از آن عمل می‌کنند. لاکلا و موف به این «بیرونی» تهدیدکننده «بیرونی سازنده^۲» می‌گویند و باور دارند که هر حوزه از روابط درونی دربردارنده ارجاعی ضمنی به یک آنتاگونیسم اجتماعی بیرونی است. براین اساس، هر جامعه‌ای صورت‌های عقلانیت و فهم‌پذیری خاص خود را با تقسیم خود شکل می‌دهد؛ یعنی از رهگذر کنارگذاشتن هر گونه معنای دیگری که آن را واژگون می‌سازد (لاکلا و موف، ۲۰۰۱: ۱۳۷).

1- exclusion

2- constitutive outside

هویت در نسبت مستقیم با نشانه کانونی و چگونگی قرارگیری دیگر نشانه‌ها و معانی به گرد آن نشانه در سامانه نشانگانی است. از سوی دیگر، دیگری نقشی همانند اپوزیسیون و دولت در سایه را داشته و در پی مجازی است تا با مفصل‌بندی عناصر موجود در حوزه گفتمان‌گونگی و یا نسبت‌دادن مدلول‌های دلخواه‌تر جامعه به دال‌های گفتمان مسلط، جایگزین آن در پهنه حکومت گردد.

۲-۳. استعاره مفهومی

در زبان‌شناسی شناختی، استعاره به عنوان درک یک حوزه مفهومی بر حسب حوزه مفهومی دیگر تعریف شده است. مثال‌های این تعریف شامل سخن گفتن و اندیشیدن درباره زندگی بر حسب سفر، درباره مباحثه بر حسب جنگ، درباره عشق بر حسب سفر و درباره نظریه‌ها بر حسب ساختمان است. نزدیک‌ترین راه فهم این دیدگاه از استعاره این است که بگوییم: حوزه مفهومی الف حوزه مفهومی ب می‌باشد که استعاره مفهومی خوانده می‌شود. یک حوزه مفهومی هر گونه سازمان منسجمی از تجربه است. بنابراین، ما به شکلی منسجم دانش درباره سفر را سازماندهی کرده‌ایم که برای درک زندگی بر آن مکنی هستیم (کووچش^۱، ۲۰۱۰: ۴). تعمیم‌سازی مهمی که از استعاره‌های مفهومی پدیدار می‌شود آن است که استعاره‌های مفهومی عموماً مفاهیم انتزاعی‌تر را به عنوان حوزه مقصد و مفاهیم عینی‌تر یا فیزیکی را به عنوان حوزه مبدأ به کار می‌گیرند. استدلال، عشق، ایده و سازمان اجتماعی در مقایسه با جنگ، سفر، غذا و گیاه، همگی مفاهیم انتزاعی هستند. تجربه ما از جهان اطراف مبنای طبیعی و منطقی برای درک حوزه‌های انتزاعی‌تر و هدف است (کووچش، ۲۰۱۰: ۷). بر مبنای دیدگاه استاندارد در چارچوب لیکاف و جانسون^۲، استعاره‌ها مبتنی بر تجربه‌های جسمی شده انسان هستند. به عنوان نمونه، ما به گرمی محبت می‌کنیم این دریافت به دلیل همبستگی در تجارب کودکی مان است که با آغوش گرم پدر و مادر همراه می‌شود. این تجربه استعاره مفهومی محبت گرمی است را به ما می‌دهد. اندیشیدن درباره محبت بر مبنای گرما به صورتی طبیعی از تجربه جسمی شده ما برمی‌آید (کووچش، ۲۰۰۵: ۳).

1- Kövecses, Z.
2- Johnson, M.

بر مبنای دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره در بردارنده چندین مؤلفه است که به عنوان جنبه‌های استعاره فهم می‌شوند. این مؤلفه‌ها عبارتند از (کوچش، ۲۰۰۵: ۱۱۷): حوزهٔ مبدا، حوزهٔ مقصد، مبنای تجربی، ساختارهای عصبی متناظر با حوزه‌های مبدا و مقصد در ذهن، ارتباط میان مبدا و مقصد، بیان زبان‌شناسی استعاری، نگاشت، استلزم^۱، آمیزش‌ها، تحقیق‌های غیرزبان‌شناسی و الگوهای فرهنگی. به گفتهٔ لیکاف و جانسون آن‌چه که یک مفهوم را استعاری می‌سازد (تا این‌که صرفاً زبان‌شناسی باشد) ایده‌ای است که انگیزش استعاری در سطح حوزه‌های مفهومی قرار دارد. به بیانی دیگر، لیکاف و جانسون این پیشنهاد را مطرح می‌کنند که ما نه تنها در قالب اصطلاحات مفهومی سخن می‌گوییم بلکه در قالب اصطلاحات استعاری نیز می‌اندیشیم (اوائز^۲ و گرین^۳: ۲۹۵: ۲۰۰۶).

۳-۳. مفهوم‌سازی استعاره در گفتمان

استعاره بخش مهمی از ایدئولوژی است و چارچوب شناختی برای جهان‌بینی را فراهم می‌کند. استعاره قابلیت حاشیه‌رانی یا برونو رانی مفهوم‌سازی‌های بدیل را دارد. هنگامی که استعاره‌ای به جای استعاره دیگری انتخاب می‌شود، الگوهای ایدئولوژیک خاصی بر جسته می‌شود (هارت^۴: ۱۹۹۶). در بیان فرکلاف^۵ (۱۹۹۶: ۱۱۹) «استعاره‌ها از آن جهت مورد توجه تحلیل نقادانه گفتمان هستند که استعاره‌های متفاوت با برداشت‌های ایدئولوژیک متفاوتی همراه هستند». نظام‌مندی‌ای که باعث می‌شود یک جنبه از مفهوم را بر حسب جنبه دیگری درک نماییم، لزوماً دیگر جنبه‌های آن مفهوم را پنهان می‌سازد. استعاره با فراهم کردن امکان تمرکز بر یک جنبه از یک مفهوم (به عنوان نمونه جنبه‌های مبارزه‌طلبی در بحث‌کردن) می‌تواند توجه ما را از تمرکز بر دیگر جنبه‌های یک مفهوم که با آن استعاره ناسازگار است، منحرف سازد. به عنوان نمونه، در میانه‌های یک بحث داغ، هنگامی که در پی هدف قرار دادن موضوع طرف مقابل برمی‌آییم و از موضع خودمان دفاع می‌کنیم، ممکن است از جنبه‌های همکاری در مباحثه غفلت نماییم. کسی که با شما بحث می‌کند را می‌توان کسی در نظر گرفت که وقت خود را در اختیار شما قرار می‌دهد، کالایی ارزشمند، در تلاش برای درک متقابل. اما هنگامی

1- Entailments

2- Evans, V.

3- Green, M.

4- Hart, Ch.

5- Fairclough, N.

که در گیر جنبه‌های منازعه می‌شویم، اغلب چشم خود را بر روی این جنبه‌ها می‌بندیم (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۰).

نکته‌ای که در این پژوهش مورد توجه است میزان مقبولیتی است که بایدن از رهگذر استعاره‌های مفهومی جویای آن است. هدف فهم نقش استعاره‌های مفهومی در ایجاد افسانه و تصور اجتماعی است. این تلفیق در این پژوهش به کار بسته می‌شود تا امکان ارائه آن به عنوان یک چارچوب نظری کاربردی در تحلیل گفتمان‌های سیاسی ارزیابی شود.

۳-۴. روش پژوهش

این پژوهش در سه سطح به تحلیل داده‌ها می‌پردازد. نخست استعاره‌های مفهومی در سخنرانی بایدن در مراسم تحلیف استخراج و دسته‌بندی می‌شوند. در سطح تفسیر داده‌های به دست آمده تحلیل گفتمانی می‌شوند و سرانجام در سطح تبیین نقش استعاره‌ها در مفهوم‌سازی‌های هویتی بررسی می‌شود.

۴. تحلیل داده‌ها

بر مبنای آنچه گفته شد، در این بخش داده‌ها در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین دسته‌بندی و تحلیل می‌شوند.

۱-۴. سطح خرد توصیف استعاره‌های مفهومی

در این سطح استعاره‌ها شناسایی و براساس نوع استعاره و مفاهیم‌شان دسته‌بندی می‌شوند.

۱-۱-۴. ایکس انسان است

یکی از استعاره‌های شاخص در سخنرانی بایدن استعاره «ایکس انسان است» می‌باشد؛ دموکراسی، اراده مردم، حقیقت، عدالت، ملت، ویروس، سیاره، تروریسم، افراطی‌گری، برتری نژادی، چالش، نیروها، امید، بومی‌گرایی، ایمان و عقل، آمریکا، قرمز و آبی همگی در قالب استعاره انسان‌بودن مفهوم‌سازی می‌شوند. فرایند جان‌بخشی^۱ به ما امکان می‌دهد تا دانشی که از خودمان داریم را در جهت درک دیگر جنبه‌های جهان، همانند دموکراسی، امید، عدالت و... به کار ببریم. لیکاف و ترنر^۲ در پاسخ به این پرسش که چرا حوزه مبدأ انسان برای فهم چنین

1- personification
2- Turner

حوزه‌های مقصدی به کار می‌رود، می‌گویند به این دلیل که رخدادها کنش هستند.^۱ ما رخدادهای بیرونی را به مثابه کنش درک می‌کنیم. برایند چنین درکی آن است که رخدادها را فراورده یک عامل فعال و اراده‌مند تلقی می‌کنیم (کووچش، ۵۶: ۲۰۱۰). از آنجا که کنش‌ها عامل دارند، ما نیز رخدادها را به همان صورت می‌بینیم. نتیجه چنین فهمی جانبخشی به رخدادهایی همانند تروریسم، حقیقت، ایمان و... می‌باشد. نمونه‌هایی از تجلی انسان در استعاره‌ها را می‌توان در موارد زیر مشاهده کرد.^۲

1. And, at this hour my friends, democracy has prevailed.
2. And here we stand just days after a riotous mob thought they could use violence to silence the will of the people, to stop the work of our democracy.
3. We face an attack on our democracy, and on truth.
4. Democracy and hope, truth and justice, did not die on our watch but thrive.

دموکراسی / امید / حقیقت / عدالت انسان است. در مثال (۱) دموکراسی به پیروزی رسیده است. در مثال (۲) اراده مردم انسانی است که دگرها تلاش دارند از طریق خشونت آن را ساکت کنند و در همان مثال دموکراسی انسانی است که با دگرها مواجه می‌شود؛ دگرهایی که به دنبال متوقف کردن فعالیت آن هستند. مثال (۳) نه تنها دموکراسی بلکه حقیقت انسان‌هایی هستند که مورد حمله واقع می‌شوند. مثال (۴) در بردارنده استعاره از انسانی است که یا می‌میرد و یا رشد می‌کند و شکوفا می‌شود. ویژگی‌های انسانی که به دموکراسی، امید و عدالت نسبت داده می‌شوند.

ملت انسان است. بایden استعاره انسان را درباره ملت نیز به کار می‌برد و در مثال‌های (۵) و (۶) از ملت به مثابه انسانی سخن می‌گوید که توان دارد و بزرگ است.

1. And I know the resilience of our Constitution and the strength, the strength of our nation.
2. This is a great nation.

1- EVENTS ARE ACTIONS

۲- ترجمه تمام عبارت‌ها و جملات در ضمیمه (۱) انتهای این نوشتار درج شده است. بدیهی است که در تحلیل گفتمنان نمی‌توان از متنون ترجمه شده به عنوان مبنای تحلیل استفاده کرد. به این دلیل به زبان اصلی مطالب استناد می‌شود.

ویروس دشمن است. این استعاره به پاندمی نیز بسط داده می‌شود و از ویروس به مثابه دشمن سخن گفته می‌شود. در مثال (۷) ویروس دشمنی کشند است که باید بر آن غلبه کرد و در مثال (۸) تمام ملت یکپارچه متحده می‌شود تا با دشمن خود، یعنی پاندمی، رو برو شود.

1. We can overcome the deadly virus.
2. We must set aside politics and finally face this pandemic as one nation, one nation.

سیاره انسان است. باید افزون بر این که تمام ملت را در برابر پاندمی متحده می‌سازد، از سیاره به مثابه انسان سخن می‌گوید تا فراخوانی به سراسر جهان بدهد. سیاره در این استعاره انسانی است که برای بقای خود تلاش می‌کند. رئیس جمهور آمریکا در قالب این استعاره نگاه گسترده‌تر خود به کل مردم جهان را بازتاب می‌دهد.

3. A cry for survival comes from the planet itself

افرات‌گرایی/ برتری نژادی/ تروریسم/ چالش انسان است. باید هم ویژگی‌های مثبت و هم منفی را در قالب استعاره انسان‌بودن مفهوم‌سازی می‌کند. در نمونه‌های (۱۰) تا (۱۲)، افرات‌گرایی، برتری نژادی، تروریسم، خشونت، بیکاری، بیماری، نالمیدی و چالش‌ها انسان‌هایی هستند که باید با آن‌ها مقابله کرد و بر آن‌ها غلبه کرد. فرایند مبارزه و مقابله در این موارد فرایندی جمعی است که همگان را به مبارزه دعوت می‌کند.

4. The rise of political extremism, white supremacy, domestic terrorism, that we must confront and we will defeat.
5. Uniting to fight the foes we face – anger, resentment and hatred. Extremism, lawlessness, violence, disease, joblessness, and hopelessness.
6. To overcome these challenges.

نیروها انسان هستند.^۱ در این گفتمان نیروها نیز انسان‌هایی هستند که «ما» را از هم جدا می‌کنند. بنابراین، نیروهای خاصی وجود دارند که نظام موجود را مختل می‌کنند. رئیس جمهور کسی است که می‌تواند این عامل اخلاقی را شناسایی کند.

7. I know the forces that divide us are deep and they are real.

1- Forces as human beings

نیرو به عنوان انرژی یا توانی تعریف می‌شود که از جمله ویژگی‌های متنسب به کشش‌ها یا حرکت‌های فیزیکی به شمار می‌رود. این نیرو که از خواص‌های معنایی توان و قدرت است با مفاهیم متداول در زبان فارسی از جمله نیروی نظامی متفاوت است. در اینجا مفهوم انتزاعی نیرو به عنوان اعمال کننده انرژی و قدرت مد نظر است.

آمریکا انسان است. بایدن بارها از این استعاره استفاده می‌کند تا حوزه مفهومی انسان را بر آمریکا نگاشت کند و از این طریق با جانبخشی به آمریکا، آن را به موجود واحدی تبدیل کند که قابلیت کنش‌گری دارد.

8. That America secured liberty at home and stood once again as a beacon to the world.

9. to secure the future of America.

10.Through a crucible for the ages, America has been tested a new and America has risen to the challenge.

11.America has been tested and we've come out stronger for it.

12.America's role in the world

13.I'll defend America and I will give all – all of you – keep everything I do in your service.

۱-۴- استعاره ایکس ساختمان است^۱

طبقه متوسط ساختمان است. در مثال (۲۰) طبقه متوسط به مثابه ساختمانی است که قابلیت بازسازی را دارد. rebuild کلیدواژه‌ای است که طبقه متوسط را به ساختمانی توصیف می‌کند که می‌توان آن را بار دیگر بازسازی کرد. و در مثال (۲۱) اتحاد ساختمان است. اتحاد ساختمانی است که می‌توان آن را تعمیر کرد تا بتوان بار دیگر با جهان تعامل پیدا کرد. در گفته (۲۲) استعاره دوره ساختمان است، دیده می‌شود. بر این اساس، دوره ساختمانی است که درهای مختلفی دارد و اکنون وارد تاریک‌ترین آن شده‌ایم.

14. we can rebuild the middle class.

15. We will repair our alliances, and engage with the world once again.

16.We're entering what may be the darkest and deadliest period of the virus.

۲-۱-۴. استعاره ایکس نیرو است^۲

وحدت نیرو است. در مثال (۲۳) وحدت نیرویی است که به کمک آن می‌توان کارهای مهمی انجام داد. در مثال (۲۴) نیز آمریکا منبع انرژی است آمریکا نیرویی است که با اهداف جهانی به کار گرفته می‌شود.

17. With unity, we can do great things, important things.

18. we can make America once again the leading force for good in the world

1- X as building

2- X as force

۴-۱-۴. استعاره ایکس مسیر است^۱

در مثال (۲۵) دموکراسی جاده‌ای پرپیچ و خم است. در اینجا دموکراسی بزرگراهی است که نیاز به گاردریل دارد. استعاره دیگری که در اینجا وجود دارد، ملت است؛ ملت گاردریل دموکراسی است. وحدت نیز در قالب استعاره مسیر مفهوم‌سازی می‌شود. در مثال (۲۶) وحدت راه است. وحدت مسیری رو به جلو است. بنابراین هر کسی که خواهان حرکت به جلو باشد باید در این مسیر قرار گیرد.

- 19. And the guardrail of our democracy is perhaps our nation's greatest strength.
- 20. unity is the path forward.

۴-۱-۵- استعاره ایکس آتش است^۲

در استعاره مثال (۲۷) عصبانیت آتش است آتش حوزه مفهومی مبدأ است که زمینه را فهم حوزه مفهومی عصبانیت فراهم می‌کند. در مثال (۲۸) و در استعاره سیاست آتش است، سیاست به مثابه آتشی ویران‌گر توصیف شده است.

- 21. We can join forces, stop the shouting and lower the temperature.
- 22. Politics doesn't have to be a raging fire destroying everything in its path.

۴-۱-۶- استعاره ایکس گیاه است^۳

ویروس گیاه روینده است. در نمونه (۲۹) ویروس به گیاهی توصیف شده است که آهسته آهسته رشد می‌کند و همه جا را فرا می‌گیرد.

- 23. A once in a century virus that silently stalks the country has taken as many lives in one year as in all of World War Two.

۴-۱-۷- استعاره ایکس شیء فیزیکی است^۴

براساس مثال (۳۰) حقیقت شیء است. باید همان‌طور که اشیای فیزیکی را دستکاری می‌کند، حقایق را نیز دستکاری شده توصیف می‌کند.

- 24. Every disagreement doesn't have to be a cause for total war and we must reject the culture in which facts themselves are manipulated and even manufactured.

1- X as path

2- X as fire

3- X as plant

4- X as physical object

۱-۸-۴- استعاره ایکس کمک است^۱

در مثال (۳۱) و در قالب استعاره دست کمک است، دست بیان می شود تا کمک کردن اراده شود. دست در هر دو رخداد خود حوزه مبدئی است که بر حوزه مفهومی کمک کردن نگاشت می شود تا بخشی از مفهوم آن را منتقل کند.

25. Some days you need a hand. There are other days when we're called to lend a hand.

۱-۹-۴- استعاره ایکس رنگ است^۲

برخی استعاره ها برآمده از تجربه های ما از طبیعت هستند و برخی دیگر از قراردادها و تداعی های قراردادی نشات می گیرند. رنگ ها از جمله این استعاره های مفهومی هستند که ناشی از قراردادها می باشند. همان طور که در پاره گفتار (۳۲) دیده می شود رنگ حزب است. احزاب سیاسی در آمریکا با دو رنگ آبی و قرمز شناسایی می شوند و در اینجا نیز از لزوم پایان دادن به تقابل دو حزب سخن گفته می شود. این استعاره کاملاً قراردادی است و مبنایی در تجربه های طبیعی انسان ندارد.

26. We must end this uncivil war that pits red against blue...

۴- سطح میانی تحلیل

تحلیل های سطح خرد استعاره های مفهومی نشان می دهد که استعاره «ایکس انسان است» بیشترین کاربرد را در سخنان بایدن داشته اند. این استعاره با جان بخشی به موجودیت های غیر انسانی امکان درک هرچه بیشتر آن ها را فراهم می کند. از رهگذار استعاره ها جامعه ای انسانی تشکیل می شود که یک سوی آن ارزش های مثبت از جمله عدالت و امید و حقیقت جای می گیرند و در جانب دیگر افراط گرایی و ترویریسم قرار می گیرند. این استعاره ها نشان می دهند که این گفتمان با موجودیت مشخصی هم راستایی ندارد بلکه آنچه در زنجیره هم ارزی و منطق تفاوت جای می گیرد اندیشه ها و کنش ها هستند. هر تفکری با برجسته سازی ارزش های عدالت طلبانه، حقیقت جویانه و در تضاد با برتری نژادی در درون گروه را شکل

1- X as help

2- X as color

می‌دهد. در سطحی دیگر، درون‌گروه این گفتمان کل جامعه انسانی است که با موجودیتی از جنس پاندمی کروناویروس مقابله می‌کند. این گفتمان در تقابل با دگری از نوع پاندمی، تمام جامعه انسانی را یک انسان می‌داند که با این دشمن دگرسازی می‌کند.

بایden در قالب استعاره ساختمان به دنبال بازسازی دو مؤلفه است، یکی طبقه متوسط و دیگری اتحاد. او این دو را ساختمانی می‌داند که نیاز به بازسازی و بهترشدن دارند. این مفهومی است که دلالت ضمنی بر غیاب توجه به این مقوله‌ها دارد. بازسازی اتحاد به این دلیل است که وحدت نیرو است. رئیس جمهور آمریکا از استعاره نیرو استفاده می‌کند تا وحدت را نمازی کند و از رهگذر این استعاره آمریکا را محرك تمام جهان معرفی می‌کند. این دو نمونه‌هایی از کنار گذاشتن مرزهای دگرسازانه و حرکت به سوی یکپارچه‌سازی ملی هستند. ملت یکپارچه از دید این گفتمان به مثابة گاردیلی است که از مسیر پرپیچ و خم دموکراسی حفاظت می‌کند. بنابراین، در قالب استعاره مسیر هم بر دشواری‌های موجود در دستیابی به دموکراسی سخن گفته می‌شود و هم وحدت مسیری روشن برای رسیدن به اهداف معرفی می‌شود. این‌ها اهدافی جمعی هستند که برای همگان در نظر گرفته می‌شوند.

در این سخنرانی، استعاره آتش در جهت توصیف ویران‌گری استفاده می‌شود. عصبانیت آتشی است که باید ساكت شود و سیاستی که نباید به آتشی مخرب تبدیل شود. این استعاره‌ای است که خشونت را نفی می‌کند و همگان را به دوستی دعوت می‌کند. از سوی دیگر، استعاره رنگ در جهت کنار گذاشتن تفاوت‌ها استفاده می‌شود و فارغ از رنگ‌بندی با ملت صحبت می‌شود. این گفتمان از استعاره گیاه در توصیف ویروس استفاده می‌کند؛ گیاهی که ریشه دارد و در حال گسترش است تنها با نیرویی قوی ریشه‌کن می‌شود و از سوی دیگر، استعاره دست در مفهوم کمک یک نیروی واحد از تمام مردم را به تصویر می‌کشد. نهایتاً این‌که این گفتمان حقیقت را شیء فیزیکی می‌داند که قابلیت مورد دستکاری واقع شدن را دارد. در این‌جا تأکید بر این است که از دستکاری حقایق دوری شود؛ این مفهومی است که بر دستکاری حقیقت از سوی گفتمان پیشین دلالت دارد.

۴-۳. سطح کلان تحلیل

حال در این بخش باید به این پرسش پاسخ داد که آیا استعاره می‌تواند به خدمت نظریه گفتمان درآید و فهمی از چگونگی فراچنگ‌آوری مبانی هویت‌پایه در اختیار تحلیل گر گفتمان

قرار دهد. در بیان لاکلا و موف (۲۰۰۱) گفتمانی به جایگاه اسطوره و تصور اجتماعی و تعریف مبانی هویتی خود دست پیدا می کند که خود را نماینده منافع همه مردم یا دستکم اکثریت آنها معرفی کند. در واقع، ساختار هژمون با به دست آوردن پشتیبانی همگانی و ایجاد فضای آرمانی دچار از جاشدگی می شود. خلق فضای آرمانی عاری از جانبداری یکی از امکانات دسترسی به این جایگاه است. این امری است که در تحلیل استعاره های مفهومی دیده شد. بایden از استعاره های دموکراسی / امید / حقیقت / عدالت انسان است و افراط گرایی / برتری نژادی / تروریسم / چالش انسان است استفاده می کند تا به دور از جانبداری های حزبی به ترسیم سامانه نشانگانی خود دست بزند. او در استفاده از استعاره رنگ، این اندیشه را کنار می گذارد و همگان را به اتحاد دعوت می کند.

آن گونه که بیان شد، لاکلا و موف (۲۰۰۱) بر این باور هستند که «هویت ها از راه گفتمانی ساخته می شوند که تعین گرana نبوده و هویت ها را به فراورده های روابط قدرت تقلیل نمی دهد». در تحلیل داده ها نیز دیده شد که هویت هایی مفهوم سازی می شوند که صرفا فراورده روابط قدرت نیستند و به روابط قدرت نیز تقلیل داده نشده اند. از جمله این موارد که تقلیل و فروکاسته نشده اند می توان از استعاره های مختلفی همچون ایکس ساختمان است، ایکس مسیر است و ... نام برد. بایden در تمام موارد هویتی را باز تولید می کند که از یک سو فرآگیر و شامل و از سوی دیگر به دور از دگرسازی های صریح و آشکار است. از نظر این گفتمان وحدت و دموکراسی راه هستند و نیرویی که می توان از طریق آن به هدف رسید، نیروی یکی شدن است. این ها فضاهایی آرمانی هستند که با استعاره ها خلق می شوند تا با برجسته سازی غیاب شان در گفتمان پیشین، مقبولیت را برای نماینده گفتمان حاکم فراهم کنند. این گفتمان از طبقه متوسط در قالب ساختمانی سخن می گوید که باید بازسازی شود. در اینجا نیز با در نظر گرفتن منافع طبقه متوسط و ضرورت توجه به آنها، گام دیگری در نما سازی توجه به منافع همگانی برداشته می شود.

از رهگذر استعاره نیرو، آمریکا به متابه نیرویی توصیف می شود که می تواند منافع جهانی داشته باشد؛ این استعاره نشانه ای می سازد که مقبولیتی بین المللی را برای این گفتمان خلق کند و در استعاره کمک نیز همکاری جمعی مفهوم سازی می شود. نتیجه آن که هر یک از استعاره های مفهومی به کار رفته عاری از جانبداری حزبی، نژادی و قومیتی به کار می روند تا

دست به مشروعیت‌سازی از نماینده گفتمانی بزنند که افزون بر این‌که خواستار متزلزل کردن ساختار گفتمان پیشین است، به دنبال تصرف جایگاه تصور اجتماعی است. استعاره‌ها ابزارهای معنایی هستند که در این مسیر به کمک این گفتمان آمده‌اند تا بخشی از فرایند ایجاد مقبولیت مردمی را بر عهده بگیرند و فراچنگ‌آوری جایگاه اسطوره و تصور اجتماعی را ممکن سازند. آن‌ها در تعریف نظریه گفتمان «نماد چیزی است که هر کدام از «ما» را غیرممکن می‌سازد». این تعریف را می‌توان در فرایندهای هویت‌سازی گفتمان بایden نیز ملاحظه کرد. بایden استعاره ایکس انسان است را به کار می‌گیرد، ملت را در قالب یک شخص مفهوم‌سازی می‌کنند تا «ما» یی دربرگیرنده و شامل تمام اعضا را تعریف کند و از سوی دیگر دگرهایی را به تصویر می‌کشد که نمی‌توان مصادق صریحی برای آن برشمرد. همزمان با اوج گیری ویروس کووید-۱۹، دگری از نوع تهدید و بیماری نام برده می‌شود و گروهی که همه در مقام مبارزه با یک دگر صریح به صفت می‌شوند. بنابراین، آن‌چه لاکلا و موف (۲۰۰۱) از هویت و دگرسازی ضمنی می‌گویند، در قالب استعاره‌هایی ممکن می‌شود که مفهوم‌سازی‌های ملموس‌تری را با استفاده از موجودیت‌های عینی گیاه، آتش، ساختمان و رنگ انجام می‌دهند و از سوی دیگر راه را برای پذیرش همگان و عدم طرد مصادیق آشکار فراهم می‌سازد.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با دو هدف به هم پیوسته انجام شد. از یک سو آزمون یک چارچوب تلفیقی گفتمانی-شناختی مدنظر بود و از سوی دیگر، تحلیل یک گفتمان تازه‌هژمون‌شده و استفاده آن از ابزارهای کلامی در پیش گرفته شد. در سطح آزمون چارچوب نظری این یافته حاصل شد که استعاره با نگاشتهایی که انجام می‌دهد و با قراردادن مفاهیم انتزاعی در لباس موجودیت‌های عینی، به فرد این امکان را می‌دهد که دایره درون‌گروه و برون‌گروه خود را گسترده‌تر سازد. گفتمان‌ها از استعاره استفاده می‌کنند تا بیش از این‌که شخصیت یا گفتمان خاصی را هدف قرار دهند، اندیشه‌ها و الگوهای فکری را جذب یا طرد کنند. بر این اساس، استعاره در کنار نظریه گفتمان قرار می‌گیرد تا به چنگ آوردن جایگاه تصور اجتماعی را ممکن سازد. بایden در سخنان خود با فرد خاصی دگرسازی نمی‌کند، او خشونت و افراطی‌گری را انسانی توصیف می‌کند که باید با او مقابله کرد اما از گروه و حزب و یا موجودیت مشخصی نام نمی‌برد و امید، عدالت و حقیقت را انسانی هدفمند می‌داند. این مفهوم‌سازی‌ها به همه

امکان می‌دهد که در دایرۀ درون‌گروه این گفتمان جای بگیرند و گفتمانی را به تصویر بکشد که پذیرای تمام عدالت‌طلبان و حقیقت‌جویان است. وحدت و دموکراسی راهی هستند که همه برای حضور در این راه دعوت می‌شوند و آمریکا در قالب استعارۀ انسان‌بودن وحدت عام را به همراه می‌آورد. در نتیجه، این گفتمان توانسته است با استفاده از استعاره‌های مفهومی مختلف خود را در کنار تمام ملت قرار دهد و با نماسازی انسانی ارزش‌ها و نفی رنگ‌ها خود را پیش‌برنده منافع جمعی نشان دهد.

گفتمان دموکرات بایدن با ترسیم تصویری آرمان‌گرایانه و طالب منافع ملی مردم، دارای دغدغۀ طبقات اجتماعی و خواستار فرونشاندن آتش خشم و نفرت، به دنبال اسطوره‌سازی گسترده‌تری است تا این بار نه تنها در میان پیروان و طرفداران دموکرات خود، بلکه در میان اکثریت مردم آمریکا به جایگاه تصور اجتماعی و اسطوره و هویتسازی از رهگذر خود مثبت دست پیدا کند. با وجود چنین جایگاهی است که این گفتمان می‌تواند بیش از پیش به متزلزل‌کردن گفتمان‌های رقیب دست بزند و خود را برای پیشروی وسیع‌تر در جهت تقویت جایگاه سیاسی‌اش تجهیز مردمی کند. این حرکتی است که در سخنرانی مراسم تحلیف آغاز شده است و باید دید که در دیگر نمودهای کلامی این گفتمان چه جلوه‌ای به خود خواهد گرفت.

در نگاهی تطبیقی با مطالعات پیشین و آن‌چه در پیشینه پژوهش بیان شده، باید گفت که هر یک از مطالعات انجام‌شده گامی موثر در جهت شناخت هرچه بیش‌تر ابعاد مختلف استعاره و پیوند آن با تحلیل گفتمان برداشته است. مطالعه گفتمان بایدن در آئین تحلیف نخستین پژوهشی است که از نظرگاه استعاری و گفتمانی به سبک و سیاق بیان‌شده، انجام شده است و نمی‌توان پژوهشی را در این زمینه با آن مقایسه کرد اما از نظر رویکرد پژوهشی، مطالعات مختلف زمینه را برای دستیابی به امکان تلفیق نظرگاه‌های مختلف گفتمانی با نظامهای معنایی زبان‌شناسی شناختی فراهم کرده‌اند. با اتكای بر مطالعات انجام‌شده، در این پژوهش برای نخستین بار استعاره در کنار نظرگاه لacula و موف (۲۰۰۱) قرار گرفت که یافته‌های آن مovid امکان انجام چنین تلفیقی است.

کتاب‌نامه

۱. افخمی، علی و کامران شکیبا (۱۳۹۶). بازنمایی ایدئولوژیک مطبوعات انگلستان و ایران با نگاه تحلیل انتقادی استعاره. *جستارهای زبانی*, ۱(۷).
۲. رضاپور، ابراهیم (۱۳۹۰). *تحلیل گفتمان انتقادی: نقش استعاره در بازنمایی و بازتولید ایدئولوژی در رسانه‌ها*. رساله دکتری تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۳. رضاپور، ابراهیم و شیوا احمدی (۱۳۹۵). کارکردهای استعاره دستوری اسم‌سازی در گفتمان سیاسی فارسی و انگلیسی: رویکرد وندایک. *علم زبان*, ۶(۶).
۴. رضائی‌پناه، امیر و سمیه شوکتی مقرب (۱۳۹۷). *تحلیل مدارهای هویت و دیگری در اظهارات باراک اوباما و دونالد ترامپ بیرامون بر جام. دهمین همایش بین‌المللی زبان‌شناسی ایران*. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
۵. شوکتی مقرب، سمیه و جلال رحیمیان (۱۳۹۹). بازنمایی هویت و غیریت در نخستین سخنرانی رؤسای جمهور پس از انتخابات: مطالعه موردنی انتخابات ایران، آمریکا، فرانسه. *زبان پژوهی*, ۱۲(۳۴).
۶. نیکملکی، محمد و سیدنورالدین رضوی‌زاده (۱۳۹۹). بازنمایی چرخش گفتمانی قدرت در ایران، تحلیل گفتمان انتقادی مراسم تنفیذ و تحلیف هفتمنی رئیس جمهور منتخب ایران در شبکه‌های خبری بین‌المللی. *فصلنامه علوم خبری*, ۹(۲۴)، صص. ۷۸-۱۳.
7. Afkhami A, and Shakiba K. 2018. Ideological representation of Iran & England's newspapers: A Critical Metaphor Analysis. *LRR*. 8 (7), 209-231, [In Persian].
8. Barnard-Wills, D. (2012). *Surveillance and Identity Discourse, Subjectivity and the State*. Burlington: Ashgate Publishing Company.
9. Charteris-Black, J. 2013. *Analysing Political Speeches: Rhetoric, Discourse and Metaphor*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
10. Evans, V. and Green, M. 2006. *Cognitive Linguistics; An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press Ltd.
11. Fairclough, N. (1996). *Language and Power*. 10th ed. (1st. 1989), Essex: Longman Group UK Limited.
12. Hart, C. 2010. *Critical Discourse Analysis and Cognitive Science: New Perspectives on Immigration Discourse*. New York: Palgrave Macmillan.

- ۲۲۹
13. Hernández Vila, D. 2015. *Discourse and Identity in Barack Obama's First Inaugural Speech*. Undergraduate Dissertation 2014-2015. University of Alicante.
 14. Howarth, D., and Stavrakakis, Y. 2000. Introducing Discourse Theory and Political Analysis, in *Discourse Theory and Political Analysis: Identities, Hegemonies and Social Change*. edited by David Howarth et al., Manchester and New York: Manchester University Press.
 15. Jørgensen, M. W., and Phillips, L. J. 2002. *Discourse analysis as theory and method*. London: Sage.
 16. Kövecses, Z. 2005. *Metaphor in culture: Universality and variation*. Cambridge: Cambridge University Press.
 17. Kovecses, Z. 2010. *Metaphor: A practical introduction*. Oxford: Oxford University Press.
 18. Laclau, E. 1990. *New Reflections on the Revolution of Our Time*, London and New York: Verso.
 19. Laclau, E., and Mouffe, Ch. 2001. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London and New York: Verso.
 20. Lakoff, G., and Johnson, M. 1980. *Metaphors we live by*. University of Chicago press.
 21. Montessori, Nicolina Montesano 2011. The Design of a Theoretical, Methodological, Analytical Framework to Analyse Hegemony in Discourse. *Critical Discourse Studies*, 8 (3).
 22. Musolff, A. 2012. The study of metaphor as part of critical discourse analysis. *Critical discourse studies*, 9(3), 301-310.
 23. Núñez-Perucha, B. 2011. Critical Discourse Analysis and Cognitive Linguistics as tools for ideological research; A diachronic analysis of feminism. in *Critical Discourse Studies in Context and Cognition*. Edited by Christopher Hart. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
 24. Sahragard, R. and Moghadam, M. 2015. Moving in a Gyre: A Discourse Analysis of President Rouhani's De Facto Inaugural Speech. *Studies in English Language Teaching*, Vol. 3, No. 3, PP: 237-251.
 25. Sandor, C. 2002. A few aspects of cold war presidential inaugural discourse from a corpus linguistic point of view. *Modern filologial Kozlemenyek*, IV, evofolyam, 2. szam.

پیوست (۱) ترجمه مثال‌ها

۱. و در این لحظه دوستان من، دموکراسی چیره شده است.
۲. ما در مکانی ایستاده‌ایم، جاییکه چند روز پیش گروهی آشوبگر گمان کردند که با استفاده از خشونت می‌توانند خواست مردم را خاموش کنند، روند دموکراسی را متوقف کنند، و ما را از این مکان مقدس بیرون کنند.
۳. دموکراسی و حقیقت مورد حمله قرار گرفته‌اند.
۴. دموکراسی و امید، حقیقت و عدالت به پاس ما از بین نرفتند، بلکه رونق گرفتند.
۵. من به تاب‌آوری قانون اساسی و قدرت ملت‌مان یقین دارم.
۶. این ملت بزرگی است.
۷. ما می‌توانیم بر این ویروس مرگبار غلبه کنیم.
۸. ما باید سیاست را کنار بگذاریم و سرانجام به عنوان یک ملت، یک کشور با این همه‌گیری روبرو شویم.
۹. فریاد زمین نیز برای بقا بلند شده است.
۱۰. و اکنون باید با ظهور افراط‌گرایی سیاسی، برترینداری نژاد سفید، و تروریسم خانگی مقابله کنیم و قطعاً آن را شکست خواهیم داد.
۱۱. برای مبارزه با دشمنانی که پیش رو داریم، خشم، کینه و نفرت، افراط‌گرایی، بی‌قانونی، خشونت، بیماری، بیکاری و ناامیدی، متعدد شویم.
۱۲. و آمریکا بر این چالش غلبه کرد.
۱۳. می‌دانم نیروهایی که بین ما تفرقه ایجاد کرده‌اند عمیق و واقعی هستند.
۱۴. آمریکا آزادی را در داخل کشور تضمین نمود و بار دیگر به چراغ امید برای جهانیان تبدیل شد.
۱۵. تضمین آینده کشور
۱۶. آمریکا باری دیگر با آزمون دشواری مواجه بود. و آمریکا بر این چالش غلبه کرد.
۱۷. آمریکا به آزمون گذاشته شد، و در نتیجه قوی‌تر از گذشته شدیم.
۱۸. نقش آمریکا در جهان.
۱۹. من از قانون اساسی، از دموکراسی‌مان، و از آمریکا دفاع خواهم کرد.

۲۰. ما می‌توانیم طبقهٔ متوسط را دوباره بسازیم.
۲۱. ما ائتلاف‌های خود را در جهان اصلاح خواهیم کرد و بار دیگر در صحنهٔ جهانی به تعامل خواهیم پرداخت.
۲۲. ما احتمالاً به سخت‌ترین و مرگبارترین مرحلهٔ همه‌گیری این ویروس نزدیک می‌شویم.
۲۳. با اتحاد می‌توانیم کارهای بزرگ و مهمی را به انجام برسانیم.
۲۴. می‌توانیم آمریکا را باری دیگر به یک نیروی پیشتاز و مثبت در جهان تبدیل کنیم.
۲۵. و شاید حافظِ دموکراسی ما نیروی عظیم ملت‌مان باشد.
۲۶. وحدت مسیر پیش روی ما است.
۲۷. می‌توانیم به یکدیگر بپیوندیم، فریادها را متوقف کنیم، و تنش‌ها را کاهش دهیم.
۲۸. سیاست نباید به منزلهٔ آتش خشمگینی باشد که همهٔ چیز را در مسیر خود نابود می‌کند.
۲۹. ویروسی که در هر قرن یک بار بی صدا شیوع پیدا کرده و کشور را فراگرفته است، و بیش از جنگ جهانی دوم موجب از دست رفتن جان بسیاری شده است.
۳۰. هر اختلاف نظری نباید به جنگ بیانجامد. ما باید فرهنگی را رد کنیم که در آن واقعیت‌ها دستکاری و یا حتی ساخته می‌شوند.
۳۱. روزهایی خواهند بود که نیاز به دست یاری خواهید داشت. روزهایی خواهند بود که شما دست یاری به دیگری خواهید داد.
۳۲. ما باید به این جنگ غیرمدنی پایان دهیم؛ جنگی که بین جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها؛ روستاهای و شهرهای محافظه‌کاران و لیبرال‌ها شکاف ایجاد کرده است.

Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors

Somaye Shokati Moqarab¹
PhD candidate in Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Jalal Rahimian
Professor, Department of Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran

Received:02/04/2022 Accepted: 08/05/2022

Abstract

This study is about to find how conceptual metaphors help in drawing identity borders and attaining legitimacy. So, the semantic system of conceptual metaphor (Kovács, 2010) and the components of myth and social imagination (derived from Laclau and Mouffe's discourse theory, 2001) make the theoretical framework of the research to find how the semantic system affect reaching general legitimization. To answer the research question, Joe Biden's speech in his inaugural ceremony in 20 Jan. 2021 is used as the case study. Based on the findings, metaphor provides a cognitive framework for expressing ideological ideas. Each metaphor in this discourse foregrounds a concept and backgrounds the alternative ones. The president conceptualizes the USA as "America is human" metaphor to accompany the nation, and avoid the party-based views. As a result, metaphor is a tool for avoiding clear border-makings, foregrounding concepts, and representing different views according to conceptual domains. Though using metaphor, discourses can turn to a discourse having the least out groups and the most in groups in a country. Therefore, conceptual metaphor provides a base for creating an ideal space for myth-making. Through such tools, Biden tried to capture a discourse trying to attract the attention of the most and avoid rejecting the potential groups.

Key words: Discourse analysis; articulation; legitimacy; conceptual metaphors, Joe Biden, Inauguration.

1- s.shokati@shirazu.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](#).

In the Name of God

Table of Contents	Pages
Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar Hamed, mowlaei kuhbanani - Ali, Alizadeh - Shala, Sharifi	27
A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification Tavagh ghaldi	67
A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language Golzadeh Geravi, Zahra - Babasalari, Zahra - Yazdani, Saeed - Mohamah, Hossin, sharafzadeh	104
The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach Ruhollah Mofidi	133
Typological hierarchies and object omission in Persian Faezeh Salimi - Vali Rezaei - Mohammad Amozadeh	157
Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi Rezvan Barani Sheikh Rabati - Shahpour Shaholi Kohshuri - Seyed Ali Sohrabnejad	181
A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum - Maliheh Hajian Nezhad	208
Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors Somaye Shokati Moqarab - Jalal Rahimian	232

In the Name of God



**Volume14, No. 6,
Serial Number 26**

Spring & Summer 2022

Concessionaire:

Ferdowsi University of Mashhad

Managing Director:

Dr. Seyed Hossein Fatemi

Editor-in-Chief:

Dr. Mahdi Meshkat-o Dini

Editorial Board:

- Abbas Ali Ahangar;
- Full Professor of University of Sistan and Baluchestan
- Mohammad Amuzadeh Mahdirajy; Full Professor of University of Isfahan
- Mostafa Assi; Full Professor of Institute of Humanities and Cultural Studies
- Ali Khazaee Farid; Associate Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Mahdi Meshkat-o Dini; Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Jalal Rahimiyan; Full Professor of Shiraz University
- Afzal Vosughi; Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad
- Reza Zomorrodiyan; Full Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Executive Manager:
Dr. Shahla Sharifi

Associate Editor:
Dr.Zahra Hamedi Shirvan

Administrator:
Dr. Amir Buzari

Typesetter:
Mr. Rahman Asadi

Printing & Binding:
Ferdowsi University Press

Circulation: 50
Price: 200000 Rials (Iran)

Subscription: 25 USD (outside Iran)

Address:
Faculty of Letters & Humanities,
Ferdowsi University of Mashhad,
Azadi Sq. Mashhad, Iran

Postal code:
9177948883

Tel: (+98 - 51) 38806723

E-mail: lj@um.ac.ir
Homepage: <http://lj.um.ac.ir/index>.

ISSN: 2008-7233



Journal of Linguistics & Khorasan Dialects

(Language & Literature)

Volume 14, No. 6, Serial Number 26, Spring / 2022

164.1.20



Persian Clausal Constituent order Based on Functional Discourse Grammar Hamed, mowlaei kuhbanani - Ali, Alizadeh - Shala, Sharifi	27
A Comparative Study of the Works and Thoughts of Nima Yoshij and Karim Ghorban Nafs (Turkmen Poet) According to the "François Eust" classification Tavagh ghalidi	67
A Study of the Linguistic Representation of the Movement Event from the Perspective of Cognitive Linguistics: A Case Study of Movement Verbs in the Mazandaran Language Golzadeh Geravi, Zahra - Babasalari, Zahra - Yazdani, Saeed - Mohamah, Hossin, sharafzadeh	104
The devices of differentiating subject and object in Arabic and Persian: A comparative-diachronic approach Ruhollah Mofidi	133
Typological hierarchies and object omission in Persian Faezeh Salimi - Vali Rezaei - Mohammad Amozadeh	157
Reflection on Abnormality as a Trick in Thematizing in the Layla & Majnun Poem by Amir Khosrow Dehlavi Rezvan Barani Sheikh Rabati - Shahpour Shaholi Kohshuri - Seyed Ali Sohrabnejad	181
A Comparison of the Application of Different Types of Repair in the Speech of Persian-Speaking Men & Women in Live TV Shows Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum - Malihah Hajian Nezhad	208
Investigating the manner of drawing the identity-based foundations in Joe Biden's presidential inaugural speech through conceptual metaphors Somaye Shokati Moqarab - Jalal Rahimian	232

Design: Farid Vahabi